

تفسیر سوره

یوسف

در چاپ حاضر، علاوه بر ۹۰۰ نکته و پیام قبلی در تفسیر سوره یوسف، ۳۷۰ پیام استخراجی از جزوات ارسالی، الحق گردید تا اوّلًا نکات جدید در اختیار همگان قرار گیرد و ثانیاً این موضوع آشکارتر شود که تدبیر در قرآن می‌تواند یافته‌های تازه‌ای را برای هر تدبیر کننده به ارمغان آورد.

پیام‌های برگرفته از آن جزوات، با علامت * در پایان آن مشخص گردیده است.



سیمای سوره یوسف

سوره یوسف از سوره‌های مکّی و دارای یکصد و یازده آیه است. نام حضرت یوسف، ۲۷ مرتبه در قرآن آمده، که ۲۵ مرتبه آن در همین سوره است. آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه‌داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، ختنی شدن توطئه‌های مختلف علیه او و جلوه‌هایی از قدرت الهی را مطرح می‌کند.

داستان حضرت یوسف ﷺ فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره‌های متعدد نقل شده است. داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هیجده سوره، داستان حضرت صالح در یازده سوره، داستان حضرت داود در پنج سوره، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار سوره و داستان حضرت عیسی و ذکریاً هر کدام در سه سوره ذکر شده است.^(۱)

داستان حضرت یوسف در تورات، سفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است، اما در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد. در میان آثار ادبی نیز داستان یوسف و زلیخا، دلداری

۱. تفسیر حدائق.

جایگاهی برگزیده است که از آن جمله می‌توان منظومه یوسف و زلیخا، از نظامی گنجوی و یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی را نام برد.

قرآن در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می‌پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

در برخی روایات، از آموزش سوره یوسف به زنان و دختران نهی شده است، ولی به نظر برخی صاحب نظران، این روایات آسناد قابل اعتمادی ندارند.^(۱) و از طرفی آنچه استناد این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.

۱. تفسیر نمونه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

﴿۱﴾ الْرَّتِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

الف لام را. آن است آیات کتاب روشنگر.

﴿۲﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

همانا ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیاندیشید.

نکته‌ها:

■ درباره حروف مقطعه نظرات مختلفی بیان شده است، از جمله:

۱- قرآن، این معجزه الهی از همین حروف الفبا تألیف یافته که در اختیار همگان است.

۲- نام سوره‌ای است که با آن حروف آغاز شده است.

۳- نوعی سوگند و قسم الهی است.

۴- اسرار و رموزی بین خدا و پیامبر است.

اما با توجه به اینکه از میان ۲۹ سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز شده، در بیست و چهار مورد

پس از آن، سخن از قرآن و معجزه بودن آن است، شاید بهترین وجه، همان نظر اول باشد.

■ قرآن به هر زبانی که نازل می‌شد، دیگران باید با آن زبان آشنا می‌شدند. اما نزول قرآن به

زبان عربی دارای مزایایی است، از جمله:

الف: زبان عربی دارای چنان گستردنگی لغات و استواری قواعد دستوری است که در زبان‌های

دیگر یافت نمی‌شود.

ب: طبق روایات زبان اهل بہشت، عربی است.

ج: مردم منطقه‌ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب آسمانی آنها به زبان دیگری باشد.

■ خداوند در مورد قرآن و باران، هر دو تعبیر به «نزول» نموده است، بین این دو مشابهت‌هایی است که ذکر می‌کنیم:

الف: هر دو از آسمان نازل می‌شوند. «و انزلنا من السماء ماء»^(١)

ب: هر دو ظاهر و مطهرند. «ينزّل عليكم من السماء ماء ليطهركم»^(٢)، «رتنا وابعث فيهم رسولا... يعلّمهم الكتاب و الحكمة و يزكّهم»^(٣)

ج: هر دو وسیله‌ی حیاتند. «دعاكُمْ لِيَحْيِيكُمْ»^(٤)، «لنحيي به بلدة ميتا»^(٥)

د: هر دو مبارک و مایه‌ی برکت‌اند. «و هذا كتاب انزلناه مبارك»^(٦)، «و نزّلنا من السماء ماء مباركاً»^(٧)

ه: قرآن چون باران، قطره قطره و آیه آیه نازل شده است. (نزول تدریجی)

■ شاید تأکید بر عربی بودن قرآن، ردکسانی باشد که گفتند: قرآن را فردی عجمی به پیامبر آموخته است. «...أَنَّمَا يَعْلَمُ بَشْرٌ لِسَانُ الَّذِي يَلْهُدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمٌ وَهَذَا لِسَانُ عَرَبِيٍّ مُبِينٌ»^(٨)

پیام‌ها:

- ١- قرآن، از همین حروف الفباء (الف، لام، را،...)، تألیف یافته است. اگر می‌توانید شما هم از همین حروف، کتابی مثل قرآن بیاورید. «آلر»
- ٢- قرآن، دارای مقامی بس والا است. «تلک»
- ٣- قرآن، مخاطب و خواننده را در آغاز، نسبت به استحکام آیات خود واقف

.٣. بقره، ١٢٩.

.١. انفال، ١١.

.١٨. مؤمنون، ١.

.٦. انعام، ٩٢.

.٥. فرقان، ٤٩.

.٤. انفال، ٢٤.

.٨. نحل، ١٠٣.

.٧. ق. ٩.

ساخته، سپس به بیان مطالب دیگر می‌پردازد. «آیات الكتاب المبین»*

- ۴- نزول قرآن به زبان عربی از یک سو و فرمان تدبیر در آن از سوی دیگر، نشانه‌ی آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. «قرآنًا عربیًّا لعلکم تعقولون»
- ۵- قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله‌ی تعلق و رشد بشر است.

«لعلکم تعقولون»

- ۶- نوشته‌ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. «الكتاب المبین... لعلکم تعقولون»*

- ۷- نزول قرآن به تنها‌ی کافی نیست؛ بلکه باید درباره‌ی آن تعلق هم کرد.
- «انزلناه... لعلکم تعقولون»*

﴿۳﴾ نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْءَانُ
وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

ما با این قرآن که به تو وحی کردیم بهترین داستان را بر تو بازگو می‌کنیم،

در حالی که تو پیش از آن، از بی خبران بودی.

نکته‌ها:

- «قصص» هم به معنای داستان وهم به معنای نقل داستان است.
- قصه و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد. زیرا داستان، تجسم عینی زندگی یک امت و تجربه عملی یک ملت است. تاریخ آئینه‌ی ملت‌هاست و هر چه با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا باشیم، گویا به اندازه عمر آن مردم زندگی کرده‌ایم. حضرت علی علیہ السلام در نامه سی‌ویکم نهج البلاعه خطاب به فرزندش امام حسن علیہ السلام جمله‌ای دارند که می‌فرمایند: فرزندم! من در سرگذشت گذشتگان چنان مطالعه کرده‌ام و به آنها آگاهم، که گویا با آنان زیسته‌ام و به اندازه‌ی آنها عمر کرده‌ام.
- شاید یکی از دلایل اثرباری قصه و داستان بر روی انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب‌های تاریخی و آثار داستانی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته

و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می‌کرده‌اند.

■ در روایات، به کل قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره‌های قرآن، این سوره «احسن القصص» باشد.^(۱)

■ تفاوت داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها:

۱- قصه‌گو خداوند است. «نحن نقصّ»

۲- هدفدار است. «نقش عليك من انباء الرّسل مانثّت به فؤادك»^(۲)

۳- حق است، نه خیال. «نحن نقصّ عليك نبأهم بالحقّ»^(۳)

۴- بر اساس علم است، نه گمان. «فلنقصنّ عليهم بعلمٍ»^(۴)

۵- وسیله‌ی تفکر است، نه تخدیر. «فاقصص القصص لعلّهم يتفكّرون»^(۵)

۶- وسیله‌ی عبرت است، نه تفریح و سرگرمی. «لقد كان في قصصهم عبرة»^(۶)

■ داستان حضرت یوسف، «احسن القصص» است، زیرا:

۱- معتبرترین داستان‌ها است. «ما او حيناً»

۲- در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود.

۳- قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را در خود دارد. (صبر، ایمان، تقوی، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان)

۴- تمام چهره‌های داستان، خوش عاقبت می‌شوند. مثلا یوسف به حکومت می‌رسد، برادران توبه می‌کنند، پدر بینایی خود را بدست می‌آورد، کشور قحطی زده نجات می‌یابد و دلتانگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود.

۵- در این داستان مجموعه‌ای از اضداد در کنار هم طرح شده‌اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پرمحصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و کاخ، فقر و غنا،

۱. تفسیر کنز الدقائق.

۲. هود، ۱۲۰.

۳. کهف، ۱۳.

۴. اعراف، ۷.

۵. اعراف، ۱۷۶.

۶. یوسف، ۱۱۱.

بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن.

▣ نه فقط داستان‌های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند، «احسن» است. زیرا:

- ۱- بهترین آفریدگار است. «احسن الخالقين»^(۱)
- ۲- بهترین کتاب را دارد. «نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثَ»^(۲)
- ۳- بهترین صورتگر است. «فَاحْسِنْ صُورَكُمْ»^(۳)
- ۴- بهترین دین را دارد. «وَ مَنْ أَحْسَنَ دِيَنًا مَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»^(۴)
- ۵- بهترین پاداش را می‌دهد. «لِيَجزِيمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا»^(۵)

و در برابر این بهترین‌ها، خداوند بهترین عمل را از انسان خواسته است. «لیسلوکم ایکم احسن عملًا»^(۶)

▣ غفلت در قرآن به سه معنی مطرح شده است:

الف: غفلت بد، نظیر آیه‌ی «وَ إِنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»^(۷) همانا بسیاری مردم از آیات ما غافلند.

ب: غفلت خوب، نظیر آیه‌ی «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمَوْنَ الْحَصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمَنَاتِ لَعْنَوْا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^(۸) کسانی که بر زنان پاکدامن و غافل از فحشا، تهمت زنا می‌زنند در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند.

ج: غفلت طبیعی به معنای بی‌اطلاعی، نظیر همین آیه مورد بحث؛ «وَ إِنْ كَنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمْ يَعْلَمْ الْغَافِلِينَ» که خدا برای حفظ حرمت و احترام پیامبر نمی‌فرماید: «كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمْ يَعْلَمْ الْجَاهِلِينَ»

پیام‌ها:

- ۱- در داستان‌های قرآن، قصه‌گو خداوند است. «نَحْنُ نَقْصٌ»
- ۲- قصه‌گو (و نویسنده آن)، باید معتبر و مطمئن باشد. «نَحْنُ نَقْصٌ»*

۳. غافر، ۶۴.

۲. زمر، ۲۳.

۱. مؤمنون، ۱۴.

۷. هود، ۷.

۵. نور، ۳۸.

۴. نساء، ۱۲۵.

۸. نور، ۲۳.

۷. یونس، ۹۲.

۳- از نظر روانی و تربیتی، برای تأثیر بهتر، باید مقدمه چینی کرد. (قبل از شروع قصه، مقدمه چینی می‌کند که می‌خواهم قصه بگویم، آن هم بهترین قصه).
﴿خَنَّ نَقْصٌ عَلَيْكَ أَحْسَنُ الْقَصَصِ﴾*

۴- بهترین سخن‌ها، در اختیار بهترین افراد است. **﴿خَنَّ نَقْصٌ... أَحْسَنُ الْقَصَصِ﴾***

۵- برای الگو دادن به دیگران، بهترین‌ها را انتخاب و معرفی کنیم. **﴿أَحْسَنُ...﴾**

۶- قرآن بازگوکننده‌ی داستان‌ها، با بهترین وزیباترین بیان است. **﴿أَحْسَنُ الْقَصَصِ﴾**

۷- بهترین داستان، آن است که بر اساس وحی باشد. **﴿أَحْسَنُ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا﴾**

۸- مبعوث شدن، در بردارنده‌ی مسائلی است که پیامبر ﷺ باید آن را بداند.
﴿نَقْصٌ عَلَيْكَ... أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾*

۹- پیامبر امّی قبل از نزول وحی، نسبت به تاریخ گذشته بی‌خبر و ناآشنا بود.
﴿...لَمْنَ الْغَافِلِينَ﴾

۱۰- قرآن، از میان برنده غفلت‌ها و بی‌خبری‌هاست. **﴿مَنْ قَبْلَهُ لَمْنَ الْغَافِلِينَ﴾**

﴿٤﴾ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْفَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

آنگاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده‌کنان دیدم.

نکته‌ها:

□ داستان حضرت یوسف، با رؤیا شروع می‌شود. به گفته علامه طباطبائی در تفسیرالمیزان، داستان یوسف با خوابی شروع می‌شود که او را بشارت می‌دهد و نسبت به آینده‌ای روشن امیدوار می‌سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردار گردداند.

□ یوسف، بعد از بنیامین متولد شده است. به جز بنیامین، دیگر برادران او از مادر جدایی

بوده‌اند. حضرت یعقوب نیز فرزند حضرت اسحاق و او فرزند حضرت ابراهیم ﷺ است.^(۱) □ خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خواب حضرت یوسف و گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم که مأمور می‌شود تا اسماعیل را ذبح کند.

سخنی درباره‌ی رؤیا و خواب دیدن

■ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: بَشْرِيٌّ مِّنَ اللَّهِ، تَحْزِينٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ، وَ الَّذِي يَحْدُثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ فِي رَاهِ فِي مَنَامِهِ»^(۲) خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آن را می‌بینند.

برخی از دانشمندان و روان‌شناسان، خواب دیدن را در اثر ناکامی‌ها و شکست‌ها دانسته و به ضرب المثلی قدیمی استشهاد کرده‌اند که: «شتر در خواب بیند پنه دانه» و برخی دیگر خواب را تلقین ترس گرفته‌اند، بر اساس ضرب المثلی که می‌گوید: «دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی» و بعضی دیگر خواب را جلوه غرائیز واپس زده دانسته‌اند. اما علیرغم تفاوت‌هایی که در خواب‌ها و رؤیاها وجود دارد، کسی اصل خواب دیدن را انکار نکرده است و البته باید به این نکته توجه داشت که همه خواب‌ها با یک تحلیل، قابل بررسی نیستند.

■ مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان^(۳) می‌گوید: سه عالم وجود دارد؛ عالم طبیعت، عالم مثال، عالم عقل. روح انسان به خاطر تجردی که دارد، در خواب با آن دو عالم ارتباط پیدا می‌کند و به میزان استعداد و امکان، حقایقی را درک می‌کند. اگر روح کامل باشد، در فضای صاف حقایق را درک می‌کند. و اگر در کمال به آخرین درجه نرسیده باشد، حقایق را در قالب‌های دیگر می‌یابد. همانطور که در بیداری، شجاعت را در شیر و حیله را در روباه و بلندی را در کوه می‌بینیم، در خواب، علم را در قالب نور، ازدواج را در قالب لباس و جهل و

۱. تفسیر مجتمع‌البيان.

۲. بحار، ج ۱۴، ص ۴۴۱.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۹۹.

نادانی را به صورت تاریکی مشاهده می‌کنیم.

ما بحث ایشان را با ذکر مثال‌هایی بیان می‌کنیم؛ کسانی که خواب می‌بینند چند دسته‌اند: دسته اول، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن حواس، با عالم عقل مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می‌کنند. (نظیر تلویزیون‌های سالم با آنتن‌های مخصوص جهت‌دار که امواج ماهواره‌ای را از نقاط دور دست می‌گیرد.) اینگونه خواب‌ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با برفک و تشییه و تخیل دریافت می‌کنند. (که باید مفسّری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرا فیلم را توضیح دهد و به عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.)

دسته سوم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه‌های پراکنده و پربرفک تلویزیونی، که کسی چیزی سردنمی‌آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

■ قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاها بی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته، از جمله: الف: رؤیای یوسف ﷺ درباره سجده‌ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانی یوسف که بعداً یکی از آنها آزاد و دیگری اعدام شد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام ﷺ درباره عدد انک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد.^(۱)

ه: رؤیای پیامبر اسلام ﷺ درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام، که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد^(۲)

و: رؤیای مادر حضرت موسی که نوزادش را در صندوق گذاشته و به آب بیاندازد. «اذا وحينا الى امك ما يوحى آن اقذ فيه في التابوت»^(۱) که روایات بر این دلالت دارند که مراد از وحی در اینجا، همان رؤیاست.

ز: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.^(۲)

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می‌شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده‌اند که دست انسان به صورت عادی به آن نمی‌رسد.

حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزدم امانت بوده، آنرا به صاحبیش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه‌هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می‌خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبیش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفته‌ی کتاب تو ضربه دیده است تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

پیام‌ها:

- ۱- فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. «قال يوسف لابيه»*
- ۲- پدر را به اسم صدا نزنیم. «يا آبت»
- ۳- پدر و مادر، بهترین مرجع برای حل مشکلات فرزندان هستند. «يا آبت»
- ۴- پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، از واژه‌هایی که نشانه‌ی صمیمیّت، رحمت و شفقت است، استفاده کنند. «يا آبت»*
- ۵- والدین به خواب‌های فرزندانشان توجه کنند. «يا آبت»
- ۶- حضرت یوسف در ابتداء، تعبیر خواب نمی‌دانست و لذا برای تعبیر رؤیایش از پدر استمداد کرد. «يا آبت»

۷- گاهی رؤیا و خواب دیدن، یکی از راههای دریافت حقایق است. «اف رأیت»

۸- مشاهده براذران به صورت ستاره در رؤیای یوسف ﷺ، نشانه‌ی مقام یافتن آنان در آینده است. «احد عشر کوکبًا»*

۹- در فرهنگ خواب، اشیا، نماد حقایق می‌شوند. (مثلًاً خورشید نشان پدر و ما تعبیر از مادر و ستارگان نشان براذران است). «رأیت احد عشر کوکبًا...»

۱۰- دیدن ماه و خورشید و ستارگان (به صورت هم زمان)، از شگفتی‌های رؤیای یوسف است. «کوکبًا و الشمس و القمر»*

۱۱- خواب اولیای خدا، واقعی است. «رأیت» در این آیه «رأیت» تکرار شده است تا بگوید حتماً دیدم و گمان نشود ماجرا خیالی بوده است.

۱۲- یوسف ﷺ در خواب چنان دید که خورشید و ماه و ستارگان، همانند موجودات دارای عقل، بر او سجده می‌کنند. (جمله «رأيهم» برای افراد عاقل بکار می‌رود)*

۱۳- انسان‌های برگزیده، به مقامی می‌رسند که مسجد دیگر انسان‌ها می‌شوند. «رأيهم لى ساجدين»*

۱۴- گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع و امی دارد. «ساجدين»

۱۵- شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر آن، از بهترین روشها برای نوشتنداستان و سناریو است. «احسن القصص - رأيهم لى ساجدين»*

﴿۵﴾ قَالَ يَا بُنْيَ لَا تَقْصُصْ رُعْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ
الشَّيْطَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

(یعقوب) گفت: ای پسر کوچک! خوابت را برای براذرانت بازگو مکن، که برایت نقشه‌ای (خطرناک) می‌کشد. همانا شیطان، برای انسان دشمنی آشکار است.

نکته‌ها:

- یکی از اصول زندگی، رازداری است. اگر مسلمانان به مفاد این آیه عمل می‌کردند، این همه کتب خطی، آثار علمی، هنری و عتیقه‌های ما، در موزه کشورهای خارجی جای نمی‌گرفت و به اسم کارشناس، دیپلمات و جهانگرد از منابع و امکانات و منافع ما آگاه نمی‌شدند و در اثر سادگی یا خیانت، اسرارمان در اختیار کسانی که دائمًا در حال کید و مکر بر علیه ما هستند، قرار نمی‌گرفت.
- حضرت یوسف، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر گفت، که این خود نشانه‌ی تیزهوشی اوست.

پیام‌ها:

- ۱- فرزندان را با مهربانی مورد خطاب قرار دهید. «یا بنی»*
- ۲- پدر و مادر بایستی رابطه‌ای صمیمانه با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند. «یا بنی»*
- ۳- خطر حسادت در محیط خانه و جامعه را به فرزندان گوشزد کنیم. «یا بنی لا تقصص...»*
- ۴- از کودکی و در خانواده رازداری را به فرزندان بیاموزیم. «یا بنی لا تقصص»*
- ۵- دانسته‌ها و اطلاعات، باید طبقه‌بندی شود و محترمانه و غیرمحترمانه از هم جدا گردد. «لا تقصص»
- ۶- هر حرفی را به هر کسی نزنیم. «لا تقصص»
- ۷- کتمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت‌ها، کاری بایسته است. «لا تقصص»*
- ۸- با پی بردن به استعداد یک فرزند، آن را با سایر فرزندان مطرح نکنیم. «لا تقصص»*
- ۹- در معرفی افراد تیزهوش و نابغه، باید احتیاط کرد. «لا تقصص»*
- ۱۰- اگر گاهی رؤیا، قابل گفتن نیست، پس بسیاری از دیده‌ها در بیداری، نباید بازگو شود. «لا تقصص»

۱۱-حضرت یعقوب نیز دارای علم و موهبت تعبیر خواب بوده است. «لا تقصص

* رؤیاک»*

۱۲-گاهی شیطان در آستین است. «اخوتک»*

۱۳-پیشگیری بهتر از درمان است. (نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت است) «لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا»*

۱۴-در خانواده انبیا نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حیله میان فرزندان مطرح است. «یا بنی لا تقصص... فیکیدوا...»

۱۵-زمینه‌های حسادت را شعله‌ور نکنید. «لا تقصص... فیکیدوا»

۱۶-حسادت، موجب نادیده گرفته شدن حقوق حتی حق خویشاوندی می‌گردد.
«لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۷-برادران یوسف علیہ السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند چنان کردند. اگر اطلاع می‌یافتدند چه می‌کرند؟! «لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۸-پیش‌بینی و آینده نگری صفاتی ارزنده هستند. «لا تقصص... فیکیدوا»*

۱۹-افشاری اسرار و برخی اخبار، ممکن است بسیار گران تمام شود. «لا تقصص... فیکیدوا»*

۲۰-برخی اسرار به قدری مهم هستند که افشاری آن زندگی فرد یا افرادی را به مخاطره می‌اندازد. «فیکیدوا لک کیدا»*

۲۱-در موارد مهم و حساس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد. «فیکیدوا لک کیدا»*

۲۲-حضرت یعقوب در مورد کید برادران نسبت به یوسف اطمینان داشت.
«فیکیدوا لک کیدا»*

۲۳-در پیش‌بینی مسایل مهم، گاهی اظهار سوء‌ظن و یا پرده‌برداشتن از خصلت‌ها مانع ندارد. «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»

۲۴-لازم است والدین، از روحیات فرزندانشان نسبت به هم آگاه باشند تا بتوانند

اعمال مدیریت کامل نمایند. «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»

۲۵- کید و حیله، کاری شیطانی است. «فَيَكِيدُوا... إِنَّ الشَّيْطَانَ»

۲۶- شیطان با استفاده از زمینه‌های درونی بر ما سلطه می‌یابد. (حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به انسان فراهم ساخت). «فَيَكِيدُوا ... إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْأَنْسَانِ عَدُوٌ مَبِينٌ»

۲۷- شیطان دشمن انسان است، حتی اگر پیامبر زاده باشد. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْأَنْسَانِ عَدُوٌ مَبِينٌ»*

۲۸- از کودکی، شیطان را به کودکان معروفی و نقش او را بیان نمایید. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْأَنْسَانِ عَدُوٌ مَبِينٌ»*

﴿۶﴾ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِيمُ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكَ وَعَلَىٰ ءَالِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبْوَيْكَ مِنْ قَبْلٍ إِبْرَاهِيمَ وَ
إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و اینگونه پروردگارت تو را بر می گزیند و از تعبیر خوابها (و سرانجام امور) تو را آگاه می سازد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند. همان گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد. همانا پروردگارت دانای حکیم است.

نکته‌ها:

- ❑ تأویل خواب به معنای بیان باطن و نحوی تحقیق خواب است. کلمه «احادیث» جمع «حدیث» به معنای نقل ماجراست. از آنجایی که انسان رؤیای خود را برای دیگران نقل می کند، به خواب نیز حدیث گفته اند.
- ❑ حضرت یعقوب در این آیه، خواب فرزندش یوسف را برای او تعبیر می کند و از آینده اش خبر می دهد.
- ❑ گرچه ظاهر آیه آن است که گوینده جمله «و کذلک یجتبیک» یا خداوند است و یا حضرت

یعقوب، که چون علم او از طرف خداوند است، یک پیشگویی صحیح است و مانعی ندارد به خصوص با توجه به اینکه در آن زمان یوسف پیامبر نبوده با جمله‌ی «یجتبیک» مورد خطاب مستقیم خداوند واقع شود.

پیام‌ها:

- ۱- پیامبران، برگزیدگان خداوند هستند. **﴿یجتبیک﴾**
- ۲- البلاء للولاء - چون یوسف ﷺ برگزیده و ... بود به انواع گرفتاری‌ها مبتلا شد تا گوهر وجودش در گرفتاری‌ها نمایانده شود. **﴿یجتبیک﴾***
- ۳- ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنی کوچکتر ولی از نظر حوصلات‌ها و ارزش والاتر باشد. (یوسف از برادران کوچک‌تر بود) **﴿یجتبیک ربّک﴾***
- ۴- اولیای خدا از یک خواب، آینده افراد را می‌بینند. **﴿یجتبیک ربّک و یعلّمك﴾**
- ۵- علوم مهم و دانش‌های کلیدی و اساسی را نباید به هر کس آموخت؛ اول باید افراد لایق را گزینش کرد و سپس علوم را در اختیار آنان قرار داد. **﴿یجتبیک ربّک و یعلّمك﴾***
- ۶- علم، اولین هدیه الهی به برگزیدگان خود است. **﴿یجتبیک ربّک و یعلّمك﴾**
- ۷- انبیا، شاگردان بلاواسطه خداوند هستند. **﴿یعلّمك﴾**
- ۸- تعبیر خواب، از اموری است که خداوند به انسان عطا می‌کند. **﴿یعلّمك من تأویل الاحادیث﴾**
- ۹- از جمله راههای ارتباط با غیب، تعبیر رؤیا و خواب است. **﴿یعلّمك من تأویل الاحادیث﴾***
- ۱۰- علم آموخته شده به یوسف ﷺ نیز محدود بوده است. (کلمه‌ی «من» در جمله‌ی «من تأویل الاحادیث»، به معنای بخشی از علم تعبیر خواب است)*
- ۱۱- مقام نبوت و حکومت، سرآمد نعمت‌هاست. **﴿و يَتَمَّ نعمته﴾**
- ۱۲- در فرهنگ قرآن، اجداد در حکم پدر هستند. **﴿أَبُويك من قبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ﴾**

- ۱۳- علم و هدایت و لیاقت یک فرد علاوه بر خود او برای خانواده و خویشاوندان او نیز نعمت و موهبت الهی است. «علیک و علی آل یعقوب»*
- ۱۴- اتمام نعمت بر آل یعقوب نشان از عاقبت به خیری برادران یوسف دارد.
«یتم نعمته عليك و على آل یعقوب»*
- ۱۵- انتخاب انبیا، بر اساس علم و حکمت الهی است. «یحیییک ... علیم حکیم»

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَاتٌ لِّلْسَّائِلِينَ﴾ ۷

به تحقیق در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌هایی (از حاکم شدن اراده خداوندی) برای جویندگان است.

نکته‌ها:

- در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه‌های زیادی از قدرت‌نمایی خداوند به چشم می‌خورد، که هر کدام از آنها مایه‌ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: ۱- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. ۲- علم تعبیر خواب. ۳- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود. ۴- در چاه بودن و آسیب نیدن. ۵- نایبنا شدن و دوباره بینا شدن حضرت یعقوب ﷺ. ۶- قعر چاه و اوج جاه. ۷- زندان رفتن و به حکومت رسیدن. ۸- پاک بودن و تهمت نایاکی شنیدن. ۹- فراق و وصال. ۱۰- بردگی و پادشاهی. ۱۱- زندان برای فرار از گناه. ۱۲- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار.
- در کنار این نشانه‌ها، سؤال‌هایی قابل طرح است که پاسخ هر کدام روش‌نگر راه زندگانی است؛
- ۱- چگونه حسادت، انسان را به برادرکشی می‌کشاند؟!
 - ۲- چگونه ده نفر در یک خیانت، هم رأی و هم داستان می‌شوند؟!
 - ۳- چگونه یوسف با بزرگواری از مجازات برادران خیانتکار خود، صرف نظر می‌کند؟!
 - ۴- چگونه انسان با یاد خدا، زندان را بر لذت گناه ترجیح می‌دهد؟
- این سوره، در زمانی نازل شد که پیامبر اکرم ﷺ در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود و این داستان برای حضرت، مایه‌ی دلداری شد که ای پیامبر! اگر بعضی

بستگانت ایمان نیاوردند ناراحت مباش، برادران یوسف او را به چاه انداختند!

پیام‌ها:

۱- قبل از بیان داستان، شنونده را برای شنیدن و عبرت گرفتن آماده کنید. «لقد کان فی یوسف...»

۲- حسد، مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را نیز درهم می‌شکند. «لقد کان فی یوسف و اخوتِه»

۳- داستان یوسف دارای دو محور است: یوسف و برادران. از هر سو که شروع کنیم به نتیجه می‌رسیم. «فی یوسف و اخوتِه آیات»*

۴- داستان یکی است، اما نکات و درس‌هایی که از آن استفاده می‌شود بسیار است. «آیات»

۵- پرسش و طرح سؤال از جمله راههای رسیدن به حقیقت است. «آیات لِلسَّائِلِينَ»*

۶- تا تشنی شنیدن و عاشقی آموختن نباشیم، از درس‌های قرآن استفاده کامل نمی‌بریم. «لِلسَّائِلِينَ»

۷- داستان‌های قرآن، پاسخ سؤال‌های زندگی مردم را می‌دهد. «لِلسَّائِلِينَ»

﴿۸﴾ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفَ وَأَخْوَهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ أَبِيهِنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي خَلَالٍ مُّبِينٍ

آنگاه که (برادران او) گفتند: همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان

از ما که گروهی نیرومند هستیم محبوب‌ترند. همانا پدرمان (در این علاقه

به آن دو) در گمراهی روشنی است.

نکته‌ها:

■ «عصبه» به گروه متحده و قوی می‌گویند زیرا با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب»

یک بدن، از همدیگر حمایت می‌کنند.

▣ دو نفر از پسران حضرت یعقوب، (یوسف و بنیامین) از یک مادر و بقیه از مادری دیگر بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب حسادت برادران شده بود. آنها علاوه بر حسادت با گفتن: «وَنَحْنُ عَصْبَةٌ» نشان دادند که دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در مهروزی به فرزندان می‌کنند.

▣ افرادی در جامعه، به جای آنکه خود را بالا ببرند، بزرگان را پایین می‌آورند. چون خود محبوب نیستند، محبوب‌ها را می‌شکنند.

▣ فرق است میان تبعیض و تفاوت. تبعیض؛ برتری دادن بدون دلیل است. ولی تفاوت؛ برتری بر اساس لیاقت است. مثلاً نمره‌های یک معلم، تفاوت دارد، ولی این تفاوت حکیمانه است، نه ظالمانه. علاقه‌ی حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی‌دلیل پنداشتند و گفتند: «انّ ابانا لف ضلال میین»

▣ گاهی علاقه زیاد، سبب دردسر می‌شود؛ یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکنند یوسف در چاه شد. چنانکه علاقه زیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید.

لذا زندان‌بان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم.

یوسف گفت: می‌ترسم این دوستی نیز بالائی بدنیال داشته باشد.^(۱)

پیام‌ها:

۱- حسادت موجب می‌گردد افراد بزرگسال سن و شخصیت خود را فراموش کرده و با کودکان کینه توزی کنند. (با توجه به اینکه یوسف کوچک‌تر بود، بزرگترها به او حسادت ورزیدند) «لیوسف... احبت الی ایینا»*

۲- اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، آتش حسادت در میان آنان شعله‌ور

۱. تفسیر السنتین الجامع.

می شود. «احبّ الی ایینا منّا»

۳- عشق و علاقه به محبوب شدن، در نهاد هر انسانی وجود دارد. انسان‌ها از

کم توجهی و بی‌مهری به خود، رنج می‌برند. «احبّ الی ایینا»

۴- حضرت یعقوب به همه فرزندان محبت داشت. «احبّ الی ایینا منّا» (برادران

می‌گفتند: یوسف محبوب‌تر است، یعنی ما نیز محبوب هستیم)*

۵- زور و قدرت، محبت نمی‌آورد. (برادران قدرت داشتند، ولی محبوب نبودند)

«لیوسف... احباب... و نحن عصبة»

۶- با هم بودن موجب احساس نیرومندی و قدرت می‌شود. «نحن عصبة»*

۷- گروه‌گرایی، اگر بدون رهبری صحیح و خداپسندانه باشد، عوامل سقوط را

سریعتر فراهم می‌کند. («و نحن عصبة» نشان انسجام است، ولی انسجامی رها

وبدون رهبری صحیح)*

۸- انسان برای ارتکاب خطأ و گناه، اول خود را توجیه و کار خود را تئوریزه

می‌کند. (برادران هم خود را متّحد و قوی می‌دانند، «و نحن عصبة» و هم پدر را

منحرف، «آن ابانا لفی ضلال» و با این دلیل، حسادت خود را توجیه می‌کنند).*

۹- جوانان نوعاً خود را عقل کل دانسته و نظرات پدران کمتر اهمیّت می‌دهند.

«نحن عصبة انّ ابانا لفی ضلال مبین»*

۱۰- احساس قدرت و نیرومندی، عقل را کور می‌کند. «نحن عصبة انّ ابانا لفی ضلال

مبین»*

۱۱- معیارهای نادرست، نتایج نادرست به دنبال دارد. (اگر معیار فقط قدرت و

تعداد شد، نتیجه‌اش نسبت انحراف به اقلیّت می‌شود). «آن ابانا لفی ضلال

مبین»*

۱۲- خودخواهان عوامل ناکامی را به جای آن که در خود جستجو کنند به دیگران

نسبت می‌دهند. «آن ابانا لفی ضلال مبین» (به جای آنکه بگویند ما حسودیم،

گفتند: پدر ما منحرف است)*

۱۳- حسادت، مرز نبوّت و ابّوت (پیامبری و پدری) را نیز می‌شکند و فرزندان به پیامبری که پدرشان است، نسبت انحراف و بی‌عدالتی می‌دهند. «انَّ ابَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

۱۴- غفلت انسان ممکن است به جایی برسد که در عین انحراف و خطاكاري خود دیگران را خطاكار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آنکه خود را حسود و توطئه‌گر بدانند، پدر را منحرف دانستند) «انَّ ابَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»*

﴿۹﴾ أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ أَطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهٌ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

(برادران به یکدیگر گفتند): یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی دور بیافکنید تا توجه پدرتان مخصوص شما شود و پس از انجام طرح (با توبه) گروهی شایسته باشد.

نکته‌ها:

- انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت دارد: حسادت، بُخل، ایثار، غبطه. اگر پیش خود گفت: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، حسادت است. اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این بُخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حال که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره‌مند می‌شیم، این غبطه است.
- امام باقر علیه السلام فرمودند: من گاهی به بعضی از فرزندانم محبت می‌کنم و آنها را روی زانوانم می‌نشانم در حالی که استحقاق این همه محبت را ندارند، تا مبادا علیه سایر فرزندانم حسادت بورزنده و ماجرای یوسف تکرار شود.^(۱)

۱. تفسیر نمونه به نقل از بحار، ج ۷۴، ص ۷۸.

پیام‌ها:

- ۱- فکر خطرناک، انسان را به کار خطرناک می‌کشاند. «لیوسف... احبت... اقتلوا»*
- ۲- احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آنها را تا حد برادرکشی سوق می‌دهد. (گرچه شدت علاقه‌ی پدر به یوسف بی‌دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه‌ی بی‌دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد) «احبّ الى ابيينا... اقتلوا»*
- ۳- از منظر کوتاه نظران، حذف فیزیکی رقیب بهترین راه است. «اقتلوا یوسف»*
- ۴- حسادت، انسان را تا برادرکشی سوق می‌دهد. «اقتلوا یوسف»
- ۵- گناهکاران یکدیگر را در انجام گناه و سوشه کرده و از همداستانی با یکدیگر نیرو می‌گیرند. (برادران به یکدیگر دستور بکشید و بیفکنید می‌دادند) «اقتلوا... او اطروحه»*
- ۶- انسان، خواهان محبوبیّت است و کمبود محبت مایه‌ی بزر ترین خطرات و انحرافات است. «يخل لكم وجه ابيكم»
- ۷- حسودان گمان می‌کنند که: از دل برود هر آنچه از دیده برفت. «اقتلوا یوسف... يخل لكم وجه ابيكم» (برادران گمان می‌کردند اگر پدر یوسف را نبیند، از فکر یوسف بیرون خواهد رفت و تمام فکرش در ما متمرکز خواهد شد)*
- ۸- با اینکه قرآن راه کسب محبوبیّت را ایمان و عمل صالح معزّفی می‌کند؛ «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودّا»،^(۱) اما شیطان، راه محبوب شدن را برادرکشی ترسیم می‌کند. «اقتلوا... يخل لكم وجه ابيكم»
- ۹- حسود خیال می‌کند با نابود کردن دیگران، نعمت‌ها برای می‌شود. «اقتلوا... يخل لكم وجه ابيكم»

۱۰- شیطان با وعده‌ی توبه در آینده، راه گناه امروز را باز می‌کند. «و تکونوا من بعده قوماً صالحین» ﴿۱۰﴾

۱۱- علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست. برادران با آنکه قتل یا تبعید یوسف را بد می‌دانستند؛ «تکونوا من بعده قوماً صالحین» اما اقدام کردند.

۱۲- سخن از توبه قبل از انجام گناه، فریب دادن و جدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می‌گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می‌شویم) «تکونوا من بعده قوماً صالحین» ﴿۱۰﴾

﴿۱۰﴾ قَالَ قَائِلُ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقُوَّةُ فِي غَيَابِ الْجُبِّ

يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعْلِمِينَ

گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهان خانه چاه بیفکنید تا بعضی کاروان‌ها (که از آنجا عبور می‌کنند) او را برگیرند.

نکته‌ها:

▣ کلمه «جُبّ» به معنای چاهی است که سنگ‌چین نشده باشد. کلمه «غَيَابَت» نیز به طاقچه‌هایی می‌گویند که در دیواره‌ی چاه، نزدیک آب قرار می‌دهند که اگر از بالا نگاه شود دیده نمی‌شود.

▣ نهی از منکر دارای برکاتی است که در آینده روشن می‌شود. نهی «لا تقتلوا» یوسف را نجات داد و در سال‌های بعد، او مملکت را از قحطی نجات داد. همان گونه که آسیه، همسر فرعون با نهی «لا تقتلوا»، جان موسی را نجات داد و او در سال‌های بعد، بنی اسرائیل را از شر فرعون نجات داد. این نمونه روشن و عده‌الهی است که می‌فرماید: «وَ مَنْ احْيَا هَا فَكَانَ أَخْيَا النَّاسَ جَيِّعاً»^(۱) هر کس یک نفر را زنده کند، گویا همه مردم را زنده کرده است.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی نهی از منکر یک فرد می‌تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) «قال قائل»*
- ۲- نام گوینده‌ی سخن مهم نیست، محتوای کلام مهم است. «قال قائل...»*
- ۳- مرعوب اکثریت و همنزگ جماعت نشویم. (یک نفر بود، ولی همنزگ جماعت نشد) «قال قائل لاتقتلوا»*
- ۴- اگر نمی‌توان جلو منکر را به کلی گرفت، هر مقدار که ممکن است باید آنرا پایین آورد. «لا تقتلوا ... والقوه»
- ۵- مشورت در کار ناپسند نیز راهگشا است، تا چه رسد در کارهای خوب. (برای کشتن برادر مشورت کردند) «لاتقتلوا...»*
- ۶- برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاه بیندازید) «لاتقتلوا یوسف و القوه فی غیابت الجبّ»*
- ۷- در کنار نهی از منکر، جایگزین ارائه کنیم. (اگر گفتم این کار را نکنید، پس بگوییم چکار کنند) «لاتقتلوا... القوه فی غیابت الجبّ»*

﴿۱۱﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا مَالِكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

گفتند: ای پدر تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی، در حالی که
قطعاً ما خیرخواه او هستیم؟!

پیام‌ها:

- ۱- کسانی که پوچ ترند، ادعای تبلیغات بیشتری می‌کنند. «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ»
- ۲- حتی به هر برادری نمی‌توان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از اینکه یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن «ما لك لا تأمنا» انتقاد می‌کنند).
- ۳- فریب هر شعاری را نخورید و از اسم‌های بی مسمی بپرهیزید. (خائن نام

خود را ناصح می‌گذارد) «لناصحون»

۴- دشمن برای برطرف کردن سوء ظن، هرگونه اطمینانی را به شما ارائه می‌دهد.
﴿إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾

۵- خائن، تقصیر را به عهده‌ی دیگران می‌اندازد. «مالک»

۶- از روز اول، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای
اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. «و قاسمها انی لَكُمَا مِن
الناصحين»^(۱) ﴿إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾

۷- حسد، آدمی را به گناهانی همانند دروغ و نیرنگ، حتی به محبوب‌ترین
نژدیکانش و ادار می‌سازد. ﴿إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾

﴿۱۲﴾ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدَّاً يَرْتَعُ وَ يَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

او را فردا با ما بفرست تا (در صحرا) بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهبانان
(خوبی) برای او خواهیم بود.

نکته‌ها:

❑ انسان، نیازمند تفریح و ورزش است و چنانکه در این آیه مشاهده می‌شود قوی‌ترین
منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسليمه خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به
تفریح دارد.

در روایات آمده است: مؤمن باید زمانی را برای تفریح و بهره‌برداری از لذت‌های حلال
اختصاص دهد تا به وسیله‌ی آن، بر انجام سایر کارها موفق گردد.^(۲)

❑ نه تنها دیروز، بلکه امروز و حتی آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را از هدف اصلی
جدا و در غفلت نگه خواهند داشت. بازی‌ها را جدی می‌گیرند تا جدی‌ها بازی تلقی شود.
استکبار و توطئه‌گران، نه تنها از ورزش سوءاستفاده می‌کنند، بلکه با هر نام پسندیده و

مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می‌کنند.

به نام دیپلمات خطرناک‌ترین جاسوس‌ها را به کشورها اعزام می‌کنند. به نام مستشار نظامی، توطئه‌گری می‌کنند و به اسرار نظامی دست می‌یابند. به نام حقوق بشر، از مزدوران خود حمایت می‌کنند. به نام دارو، برای مزدوران خود اسلحه می‌فرستند. به نام کارشناس اقتصادی، کشورهای ناتوان را ضعیف نگه می‌دارند. به نام سه‌پاشی، باغها و مزارع را از بین می‌برند و حتی به نام اسلام‌شناس، اسلام را وارونه جلوه می‌دهند.

پیام‌ها:

- ۱- تفریح فرزند باید با اجازه‌ی پدر باشد. «آزِسله»
- ۲- جوان، نیازمند تفریح و ورزش است. «یرتع و یلعب»
- ۳- برادران از وسیله‌ای مباح و منطقی برای فریب‌دادن سوءاستفاده کردند.
«آزِسله... یرتع و یلعب»
- ۴- اگر پدر و مربيان دلسوز برای اوقات فراغت و بازی کودکان و نوجوانان برنامه ریزی مناسب داشته باشند، دیگران نمی‌توانند از این فرصت سوء استفاده کنند. (برادران یوسف از نیاز یوسف به ورزش سوء استفاده کردند) «یرتع و یلعب»*
- ۵- در بازی و تفریح کودکان مواطن باشیم آسیب نبینند. «حافظون»*
- ۶- گاه اصرار زیاد بر یک موضوع نشان دهنده نقشه و توطئه است. (در آیه قبل «انا له لناصون» و در این آیه «انا له لحافظون»)*

﴿۱۳﴾ قَالَ إِنّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذَهَّبُوا إِلَيْهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الظَّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

(یعقوب) گفت: همانا اینکه او را ببرید مرا غمگین می‌سازد و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.

پیام‌ها:

۱- تعهد و سوز داشتن نسبت به فرزند، یکی از خصلت‌های پیامبران است.

***لیحزنی... اخاف**

۲- فراق و جدائی حتی برای انبیا حزن آور است. **لیحزنی**

۳- امتحان الهی از همان ناحیه‌ای است که افراد روی آن حساسیت دارند.

(یعقوب نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش او شد)

***لیحزنی... اخاف**

۴- پرده‌دری نکنید. **اخاف ان يأكله الذئب**

(پدر از حسادت فرزندان آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را

که دیده‌ای برای برادرانت بازگو مکن. ولی در اینجا حسادت آنان را مطرح

نمی‌کند، بلکه خطرگر و غفلت آنان از یوسف را بهانه می‌آورد.)

۵- به فرزند خود، استقلال بدهید.

(عشق پدری به فرزند و دفاع از او در برابر احتمال خطر، دو اصل است، ولی

استقلال فرزند نیز اصل دیگری است. یعقوب، یوسف را به همراه سایر

برادران فرستاد. زیرا نوجوان باید کم‌کم استقلال پیدا کرده و از پدر جدا شود،

برای خود دوست انتخاب کند، فکر کند و روی پای خود بایستد، هر چند به

قیمت تحمل مشکلات و اندوه باشد.)

۶- حساسیت‌ها را در نزد هر کس بازگو نکنیم و گرنم ممکن است علیه خود

انسان مورد استفاده قرار گیرد. **أخاف أن يأكله الذئب**

۷- غفلت موجب ضربه و آسیب پذیری می‌گردد. **يأكله الذئب و انتم عنه غافلون**

﴿۱۴﴾ قَالُوا لِئِنْ أَكَلَهُ الْذِئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ

(فرزندان یعقوب) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی قوی

هستیم، در آن صورت ما زیانکار (و بی‌کفایت) خواهیم بود.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می‌کنند، اما جوان‌ها به قدرت خود مغرورند و خطر را شوخی می‌گیرند. «ونحن عصبة» (پدر نگران، ولی فرزندان مغورو قدرت خود بودند).
- ۲- قوی بودن، دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قومی بودند، «نحن عصبة»، ولی امین نبودند) *
- ۳- برادران از این که گر یوسف را پاره کند ابراز نگرانی نکردند ولی در برابر این که نیرومندی و قدرت آنان مخدوش گردد عکس العمل نشان دادند.
«ونحن عصبة انا اذاً لخاسرين» *
- ۴- اگر کسی مسئولیتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، سرمایه، شخصیت، آبرو و وجودان خود را در معرض خطر قرار داده و زیانکار خواهد بود. «لخاسرون»
- ۵- ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دیسیسه‌های افراد دو رو و منافق است. (برادران در حضور پدر گفتند): «انا اذاً لخاسرون»
- ۶- برخی برای رسیدن به اهداف شوم خود حتی حاضرند از آبرو و شخصیت خود صرف نظر کنند. «انا اذاً لخاسرون» *

﴿۱۵﴾ فَلَمَّا نَهَبُوا إِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبَّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

پس چون او را با خود برداشت و همگی تصمیم گرفتند که او را در مخفیگاه چاه قرار دهند، (تصمیم خود را عملی کردند) و ما به او وحی کردیم که در آینده آنها را از این کارشان خبر خواهی داد، در حالی که آنها (تو را) نشناسند.

نکته‌ها:

- از آنجا که خداوند اراده کرده یوسف را حاکم کند، باید دوره‌هایی را ببیند. برده شود تا به برده‌گان رحم کند. به چاه و زندان افتاد تا به زندانیان رحم کند. همانگونه که خداوند به

پیامبرش می‌فرماید: تو فقیر و یتیم بودی تا فقیر و یتیم را از خود نرانی؛ «أَلمْ يَجُدْكَ يَتِيمًا... فَامَّا الْيَتِيمُ فَلَا تَنْهَرْ...»^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- اتفاق نظر و اجماع گروهی از انسان‌ها، نشانه‌ی حقانیت نیست. «اجعوا ان يجعلوه في غيابت الجبٰ»
- ۲- میان طرح و نقشه تا عمل، فاصله است. (طرح برادران، پرتاب یوسف در چاه بود، «القوه» ولی در عمل، یوسف را در چاه قرار دادند. « يجعلوه»)
- ۳- زمانی وحی به یوسف لِلَّهِ آغاز شد که وی از خانواده دور شد و مورد بسی مهری برادران قرار گرفت. «فلماً ذهباً به... او حينا اليه»*
- ۴- امداد الهی، در لحظه‌های حساس به سراغ اولیای خدا می‌آید. «في غيابت الجبٰ و او حينا اليه»
- ۵- بهترین وسیله‌ی آرامش یوسف در دل چاه، الهام خدا نسبت به آینده روشن است. «او حينا اليه»
- ۶- یوسف در نوجوانی، شایستگی دریافت وحی الهی را دارا بود. «او حينا اليه»
- ۷- خداوند اولیای خود را با سختی‌ها آزمایش و آنان را هدایت می‌کند. «او حينا اليه»*
- ۸- آگاهی موجب آرامش است. (آنچه سبب آرامش یوسف در چاه شد، وحی الهی بود) «او حينا اليه لتنبئهم بأمرهم هذا»*
- ۹- امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. ما به یوسف وحی کردیم که در آینده از چاه نجات پیدا می‌کنی و برادران را از کارشان شرمنده خواهی کرد) «او حينا اليه لتنبئهم بأمرهم هذا»*
- ۱۰- وقتی پایان رذایل رسوایی است، انسان عاقل بایستی نفس خود را مهار کند.

『لِتَبْشِّرَهُمْ بِأَمْرِهِمْ...』

۱۱- از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید. 『بامرهم』*

﴿۱۶﴾ وَ جَاءَ عَوْأَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

و(بعد از انجام نقشه خود) شب هنگام گریه کنان نزد پدرشان آمدند.

نکته‌ها:

■ در قرآن چهار نوع گریه و اشک داریم؛

۱- اشک شوق: گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می‌ریختند. 『تری اعینهم تفیض من الدمع مَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ』^(۱)

۲- اشک حزن و حسرت: مسلمانان عاشق همین که از رسول اکرم ﷺ می‌شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می‌کردند. 『تفیض من الدمع حزناً لَا يَجِدُوا مَا يَنْفَقُونَ』^(۲)

۳- اشک خوف: همین که آیات الهی برای اولیا تلاوت می‌شد، گریه کنان به سجده می‌افتادند، 『خَرَّوْا سُجْداً وَ بُكْيَّاً』^(۳)، 『وَ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خَشْعَةً』^(۴)

۴- اشک قلابی و ساختگی: همین آیه که برادران یوسف گریه کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. 『یبکون』

پیام‌ها:

۱- توطئه گران، از نقش احساسات و زمان، غفلت نمی‌کنند. 『عشاءً』

۲- گریه، همیشه نشانه‌ی صداقت نیست. به هر گریه‌ای اطمینان نکنید. 『یبکون』

﴿۱۷﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرْكَنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الظِّبْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

۱. مائدہ، ۵۸.

۲. توبه، ۹۲.

۳. مریم، ۵۸.

۴. اسراء، ۱۰۹.

گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد وسایل خود (تنها) گذاشتیم، پس گرگ او را خورد و البته تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نداری.

پیام‌ها:

۱- دروغ، دروغ می‌آورد. برادران برای توجیه خطای خود، سه دروغ پی‌درپی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گر او را خورد.

﴿نستبق، ترکنا، فأكله الذئب﴾

۲- دروغگو فراموش کار است. با وجود این که برادران، یوسف را برای بازی برداشت؛ ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب اثاث خود اعلام کردند.

﴿ترکنا یوسف عند متعانا﴾*

۳- مسابقه در بازی، دارای سابقه‌ای طولانی است. ﴿نستبق﴾

۴- خائن، ترسو است و دروغگو از افشا شدن می‌ترسد. ﴿ما أَنْتَ بِؤْمَنْ لَنَا وَ لَوْ كَنَّ صادقين﴾

۵- دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق پنداشند. ﴿وَ مَا أَنْتَ بِؤْمَنْ لَنَا وَ لَوْ كَنَّ صادقين﴾*

﴿۱۸﴾ وَ جَاءُو عَلَىٰ قَمِصِيهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوْلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبَرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

و پیراهن یوسف را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت:

چنین نیست، (که یوسف را گرگ دریده باشد)، بلکه نفیستان کاری (بد) را

برای شما آراسته است. پس صبری جمیل و نیکو لازم است و خدا را بر

آنچه (از فراق یوسف) می‌گویید، به استعانت می‌طلبم.

نکته‌ها:

❑ سؤال: صبر بر مقدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظلمی که در حق کودکی مظلوم روا شده، چه زیبایی دارد که یعقوب می‌گوید: «فصل جیل»؟

پاسخ: اولاً یعقوب از طریق وحی می‌دانست که یوسف زنده است. ثانیاً اگر یعقوب حرکتی می‌کرد که ظن و گمان آنها را بیافزايد، برادران بر سر چاه رفته، یوسف را از بین می‌بردند. ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتی بر ظالمان به کلی بسته شود.

پیام‌ها:

۱- مراقب جوسازی‌ها باشید. «بدمِ کذب»

۲- فریب مظلوم نمایی‌ها را نخورید. (یعقوب، فریب پیراهن خون‌آلود و اشک‌ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما). «بل سولت لكم انفسکم»

۳- شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می‌دهند و انجام آن را توجیه می‌کنند. «سولت لكم انفسکم»

۴- یعقوب علیه السلام می‌دانست یوسف را گر نخورده، لذا از برادران استخوان و یا بقایای جسد را مطالبه نکرد. «بل سولت لكم انفسکم»*

۵- حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، «بدمِ کذب» صبر و زیبائی. «فصل جیل»*

۶- انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس العمل را نشان می‌دهند. «فصل جیل»*

۷- در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. «فصل جیل و الله المستعان»

۸- برای صبر باید از خداوند استمداد کرد. «فصل جیل و الله المستعان»*

۹- بهترین نوع صبر آن است که علیرغم آنکه دل می‌سوzd و اشک جاری می‌شود، خدا فراموش نشود. «والله المستعان»

۱۰- تحمل توطئه فرزندان علیه برادر خود، سخت و درد آور است، لذا باید از

خدا برای تحمل آن استمداد کرد. «وَاللّٰهُ الْمُسْتَعْانُ»*

۱۱- حضرت یعقوب با جمله‌ی «وَاللّٰهُ الْمُسْتَعْانُ عَلٰى مَا تَصْفُونَ» به جای «عَلٰى مَا فَعَلْتُ»، به برادران فهماند که مدعاًی آنان باور کردنی نیست. *

﴿۱۹﴾ وَ جَاءَتْ سَيَارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَآذَلَّى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

و (یوسف در چاه بود تا) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را فرستادند (تا آب بیاورد)، پس او دلو خود را به چاه افکند، (یوسف به طناب دلو آویزان شد و به بالای چاه رسید) مأمور آب فریاد زد: مرژده که این پسری است. او را چون کالائی پنهان داشتند (تا کسی ادعای مالکیت نکند)، در حالی که خداوند بر آنچه انجام می‌دادند آگاه بود.

نکته‌ها:

◻ خداوند، بندگان مخلص خود را تنها نمی‌گذارد و آنها را در شداید و سختی‌ها نجات می‌دهد. نوح را روی آب، یونس را زیر آب و یوسف را کنار آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را در وسط دریا و محمد ﷺ را درون غار و علی علیه السلام را در بستر که به جای پیامبر خوابیده بود، نجات داد.

◻ با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل الله چه می‌توان انجام داد؟! «وَاعْتَصُمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ...»^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- گاهی خودی‌ها انسان را در چاه می‌اندازند، ولی خداوند از طریق بیگانگان، انسان را نجات می‌دهد. «جایت سیاره»
- ۲- تقسیم کار، یکی از اصول مدیریت و زندگی جمعی است. («واردهم») به معنای

مسئول آب است.)

۳- گروهی، انسان را به دید کالا می‌نگرند. «بضاعة»

۴- کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، با خدا چه می‌کنیم که به همه چیز آگاه است. «اسرّوه... والله علیم»

﴿۲۰﴾ وَ شَرَوْهُ بِشَمْنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الْزَّاهِدِينَ

و (کاروانیان) یوسف را به بهایی اندک چند درهمی فروختند و درباره او بی‌رغبت بودند.

نکته‌ها:

▣ هر کس یوسف وجودش را ارزان بفروشد، پیشیمان می‌شود. عمر، جوانی، عزّت، استقلال و پاکی انسان، هریک یوسفی هستند که باید مواطن باشیم ارزان نفروشیم.

پیام‌ها:

۱- مالی که آسان به دست آید، آسان از دست می‌رود. «و شروه بشمن بخس»

۲- نظام بردهداری و برده‌فروشی، سابقه‌ای دراز دارد. «و شروه»

۳- بی‌رغبتی به یوسف در مقطعی، به نفع آینده‌ی او شد. «و شروه بشمن بخس...»*

۴- هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می‌دهد. «بی‌شمن بخس»
(کاروانیان، ارزش یوسف را نمی‌شناختند).

۵- اشخاص ارزشمند بالآخره ارزششان آشکار خواهد شد، هر چند در برده‌ای مورد بی‌مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده می‌فروشند،

روزگاری او حاکم خواهد شد) «شروه بشمن بخس...»*

۶- تاریخ پول، به هزاران سال قبل باز می‌گردد. «در اهم»

۷- مردان ناآگاه و غافل، یوسف را به بهای کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته‌ای کریم توصیف نمودند. «شروه بشمن بخس - إن هذا الاً ملك كريم»

امام صادق علیه السلام فرمودند: «رُب امرئه أفقه من رجل»^(۱) چه بسا زنی که از مرد فهیم‌تر باشد.

﴿۲۱﴾ وَ قَالَ الَّذِي أَشْتَرَاهُ مِنْ مَصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذُهُ وَلَدًا وَكَذِلِكَ مَكَنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ أَنَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید برد، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و اینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکنت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب‌ها بیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

نکته‌ها:

▣ جمله‌ی «عسى أن ينفعنا او نتّخذه ولداً» در دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند.^(۲) و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برد را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده‌ی خداوندی، محبت نوزاد و بردۀ‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد.

پیام‌ها:

۱- بزرگواری در سیمای یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۰۶. ۲. قصص، ۹.

همسرش می‌کند. «اکرمی مثواه»

۲- زن در خانه، نقش محوری دارد. «اکرمی مثواه»*

۳- اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنید. «اکرمی مثواه»*

۴- در معاملات آینده نگر باشید. «اشتراه... عسی ان ینفعنا»*

۵- با احترام به مردم، می‌توان انتظار کمک ویاری از آنان داشت. «اکرمی... ینفعنا»

۶- دلها به دست خداوند است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. «عسی ان ینفعنا او نتّخذه ولدأً»

۷- تصمیم‌های مهم را پس از ارزیابی و آزمایش و مرحله‌ای اتخاذ کنید. (اول یوسف را به عنوان کمک‌کار در خانه، «عسی ان ینفعنا» کم کم به عنوان فرزند

قرار دهیم) «او نتّخذه ولدأً»*

۸- فرزندخواندگی، سابقه تاریخی دارد. «نتّخذه ولدأً»

۹- عزیز مصر فاقد فرزند بود. «نتّخذه ولدأً»*

۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (برادران او را در چاه انداختند و او

امروز در کاخ مستقر شد) «کذلک مکنّا لیوسف»*

۱۱- زیرستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمدان و حاکمان آینده باشد.

«مکنّا لیوسف فی الارض»*

۱۲- علم و دانش، شرطِ مسئولیت پذیری است. «مکنّا... لنعلمه»

۱۳- پایان تلخی‌ها، شیرینی است. «شروه بشمن بخس - مکنّا لیوسف»

۱۴- اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه کشاند. «مکنّا لیوسف»

۱۵- سنت خدا غلبه کامل خوبی‌ها و زیبایی‌ها بر زشتی‌هast. «غالب علی امره»؛

۱۶- آنچه را ما حادثه می‌پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن

اراده‌ی اوست. «والله غالب علی امره»

۱۷- چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به

چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است) «کذلک مکنّا لیوسف... اکثر النّاس

لا يعلمون*

۱۸- مردم، ظاهر حوادث را می‌بینند، ولی از اهداف و برنامه‌های الهی بی‌خبرند.
﴿لا يعلمون﴾

﴿۲۲﴾ وَلَمَّا بَلَغَ أَشْدَدُهُ أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجَزِي الْمُحْسِنِينَ

و چون (یوسف) به رشد و قوت خود رسید به او حکم (نبوت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

نکته‌ها:

■ کلمه‌ی «ashd» از «shd» به معنای «گره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است. این کلمه در قرآن؛ گاهی به معنای «بلغ» استعمال شده است، چنانکه در آیه ۳۴ سوره اسراء آمده: «حتیٰ يبلغ أشدہ» یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید تا زمانی که به سن بلوغ برسد. گاهی مراد از «ashd» سن چهل سالگی است. نظیر آیه ۱۵ سوره‌ی احقاف که می‌فرماید: «بلغ اشدہ و بلغ اربعین سنة» و گاهی به سن قبل از پیری گفته می‌شود، مانند آیه ۶۷ سوره غافر: «ثم يخرجكم طفلا ثم لتبلغوا اشدكم ثم لتكونوا شيوخا»

پیام‌ها:

۱- علم و حکمت، ظرفیت و آمادگی می‌خواهد. «بلغ اشدہ»
۲- ترفعات الهی بدون فوت زمان و در وقت خود صورت می‌گیرد. «لماً بلغ... آتیناه»*

۳- حکمت، غیر از علم است. (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حق می‌رساند) «آتیناه حکماً و علماً»*

۴- علوم انبیا، اکتسابی نیست. «آتیناه حکماً و علماً»
۵- وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. «حکماً و علماً»*

۶- دلیل عزل و نصب‌ها را برای مردم بیان کنید. «آتیناه حکماً... كذلك نجزی

* المحسنين»

۷- باید احسان کنیم تا لایق دریافت پاداش خاص الهی باشیم. «نجزی المحسینین»

۸- نیکوکاران، در همین دنیا نیز کامیاب می‌شوند. «کذلک نجزی المحسینین»

۹- هر کس که توان علمی و جسمی داشته باشد، مشمول لطف الهی نمی‌شود، بلکه محسن بودن نیز لازم است. «نجزی المحسینین»

﴿۲۳﴾ وَ رَأَوْدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ

هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّيْ أَحْسَنَ مَثْوَى إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مراوده و ملایمت،

تمنای کامگیری کرد و درها را (برای انجام مقصودش) محکم بست و گفت:

برای تو آماده‌ام، یوسف گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام

مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی‌شوند.

نکته‌ها:

■ در تفسیر «معاذ الله انّه ربّي احسن مثواي» دو احتمال داده‌اند:

الف: خداوند پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه می‌برم.

ب: عزیز مصر مالک من است و من سر سفره او هستم و درباره‌ی من به تو گفت: «اکرمی مثواه» و من به او خیانت نمی‌کنم.

هر دو احتمال، طرفدارانی دارد که بر اساس شواهدی بدان استناد می‌جویند. ولی به نظر ما، احتمال اول بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقوای الهی مرتكب گناه نشد، نه به خاطر اینکه بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقی بر من دارد، من به همسرش تعرض و سوء قصد نمی‌کنم! چون ارزش این کار کمتر از رعایت تقوی است.

البته در چند جای این سوره، کلمه‌ی «ربّك» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می‌خورد، ولی کلمه‌ی «ربّي» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است. از طرفی دور از شأن یوسف است که خود را چنان تحقیر کند که به عزیز مصر «ربّي» بگوید.

- اولیای خدا، به خدا پناهنده می‌شوند و نتیجه می‌گیرند: موسی از شرّ فتنه‌های فرعون به خدا پناه می‌برد، «اَنِّي عذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَنْ كُلَّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»^(۱) مادر مریم می‌گوید: من مریم و نسل او را در پناه تو قرار می‌دهم، «اَنِّي اعِيذُهَا بِكَ وَ ذَرِّيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ»^(۲) و در این آیه یوسف به خدا پناه می‌برد، «قَالَ مَعَاذُ اللَّهِ» و خداوند به پیامبر اکرم ﷺ دستور پناهندگی به خودش را می‌دهد. «قَلْ اَعُوذُ بِرَبِّ...»
- به جای گفتن: «اعوذ بالله» یک سره به سراغ پناه‌دادن خدا رفت و گفت: «معاذ الله» تا پناهندگی خود را مطرح نکند. در واقع برای خود ارزشی قائل نشد.

پیام‌ها:

- ۱- گناهان بزر ، با نرمش و مراوده شروع می‌شود. «راودته»
- ۲- پاک بودن مرد کافی نیست، زیرا گاهی زنها مزاحم مردان هستند. «و راودته»
- ۳- قدرت شهوت به اندازه‌ای است که همسر پادشاه را نیز اسیر برده خود می‌کند.
«و راودته الّتی»
- ۴- سعی کنیم نام خلافکار را نبریم و با اشاره از او یاد کنیم. «الّتی»
- ۵ - پسران جوان را در خانه‌هایی که زنان نامحرم هستند، تنها نگذارید. زیرا احتمال دارد باب مراوده باز شود. «و راودته الّتی هو فی بیتها»
- ۶- معمولاً عشق در اثر مراوده و به تدریج پیدا می‌شود. وجود دائمی یوسف در خانه کم کم سبب عشق شد. «فی بیتها»
- ۷- مسائل مربوط به مفاسد اخلاقی را سربسته و مؤدبانه مطرح کنید. «راودته... غلّت»*
- ۸ - حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط درسته، زمینه را برای گناه فراهم می‌کند. «غلّت الابواب و قالت هيئت لك»
- ۹- زشتی زنا، در طول تاریخ مورد پذیرش بوده است و به همین دلیل، زلیخا

۲. آل عمران، ۳۶.

۱. غافر، ۲۷.

همهی درها را محکم بست. «غلقت ابواب»

۱۰- همهی درها بسته، اما در پناهندگی خدا باز است. «غلقت ابواب... معاذ الله»*

۱۱- موقعیت‌های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در کاخ. «راودته... قال معاذ الله»*

۱۲- تقوی واراده‌ی انسان، می‌تواند بر زمینه‌های انحراف و خطای غالب شود.

﴿معاذ الله﴾

۱۳- توجه به خدا، عامل بازدارنده از گناه ولغتش است. «معاذ الله»

۱۴- اگر رئیس یا بزر ما دستور گناه داد، باید از او اطاعت کنیم. «هیت لک قال معاذ الله» (به خاطر اطاعت از مردم، باید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعة مخلوق في معصية الخالق»^(۱))

۱۵- به هنگام خطر گناه باید به خدا پناه برد. «قال معاذ الله»*

۱۶- در کاخ حکومتی نیز می‌توان پاک، عفیف، صادق و امین بود. «قال معاذ الله»*

۱۷- خطر غریزه‌ی جنسی به قدری است که برای نجات از آن باید خدا به فریاد برسد. «معاذ الله»*

۱۸- انسان هوای پرست از رسوایی ظاهری هراس دارد (زیخا درها را محکم بست ولی خدای پرست از خدا) «معاذ الله»*

۱۹- انجام گناه (زناء)، با کرامت انسانی ناسازگار است. «معاذ الله»*

۲۰- تلقین یاد خدا به نفس، نقش مهمی در ترک گناه دارد. «معاذ الله»*

۲۱- اولین اقدام علیه گناه، یاد خدا و پناه بردن به اوست. «معاذ الله»*

۲۲- بهترین نوع تقوی آن است که به خاطر لطف، محبت و حق خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش در آخرت. «معاذ الله انه رب احسن مثواب»*

- * ۲۳- یاد کردن الطاف الهی، از عوامل ترک گناه است. «اَنَّهُ رَبِّ اَحْسَنِ مُثَوَّبٍ»*
- ۲۴- یاد عاقبت گناه، مانع از ارتکاب آن است. «لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»
- ۲۵- تشویق به زنا یا زمینه‌سازی برای گناه جوانان پاک، ظلم به خود، همسر، جامعه و افراد است. «لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»
- ۲۶- یک لحظه گناه، می‌تواند انسان را از رستگاری ابدی دور کند. «لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»
- ۲۷- ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت‌ها است. «لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»
- * ۲۸- در هر کاری، باید عاقبت اندیشی کرد. «لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»*
- ۲۹- یوسف ﷺ در بحبوه درگیری با زلیخا به فکر فلاح بود. «لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»*
- ۳۰- انسانی که مقام و منزلت خود را می‌داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی‌فروشد. «لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»*
- * ۳۱- اگر از دری ظلم وارد شود، فلاح از در دیگر بیرون می‌رود. «لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»*

﴿۲۴﴾ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَءَاءَ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الْسُّوءَ وَالْفَحْشَاءِ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پدورده‌گارش را نمی‌دید (بر اساس غریزه) قصد او را می‌کرد. اینگونه (ما او را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگان برگزیده ما است.

نکته‌ها:

■ امام صادق علیه السلام فرمود: «برهان رب» همان نور علم، یقین و حکمت بود که خداوند در آیات قبل فرمود: «وَ آتَيْنَاهُ حِكْمًا وَ عِلْمًا». ^(۱) و آنچه در بعضی روایات آمده که مراد از برهان،

۱. تفسیر کشف الاسرار.

مشاهده قیافه‌ی پدر یا جبرئیل است، سند محاکمی ندارد.

▣ در قرآن بارها از همت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای الهی، سخن به میان آمده که خداوند نقشه‌های آنان را نقش بر آب نموده است.

در برگشت از جنگ تبوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ «و همّا بِمَا لَمْ يَنْالُوا»^(۱) یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ «لَهُتَ طائفةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يَضْلُّوكُمْ»^(۲) و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. «إذْهَمَ قَوْمًا نَّيْسَطْرُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيهِمْ فَكَفَّ أَيْدِيهِمْ عَنْكُمْ»^(۳)

▣ یوسف، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار همه‌ی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته‌اند و ما نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

۱- خداوند فرمود: «لَنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده‌ی ماست.

۲- یوسف می‌گفت: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبَّ إِلَيْيَّ مَا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» پروردگار! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می‌کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: «أَنِّي لَمْ أَخْنَهُ بِالْغَيْبِ» من به صاحب خانه‌ام در غیاب او خیانت نکردم.

۳- زلیخا گفت: «لَقَدْ رَاوَدَتِهِ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمْ» به تحقیق من با یوسف مراوده کردم و او معصوم بود.

۴- عزیز مصر گفت: «يُوسُفَ اعْرَضْ عَنِ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكَ» ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.

۵- شاهدی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می‌شود که یوسف پاکدامن است. «إِنْ كَانَ قَيْصِمَهِ...»

۶- زنان مصر که گفتند: «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» ما هیچ گناه و بدی درباره‌ی او سراغ نداریم.

۷- ابیس که وعده‌ی فریب همه را داد، گفت: «إِلَّا عَبَادُكُمْ مِّنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» من حریف

برگزیدگان نمی‌شوم و این آیه یوسف را مخلص نامیده است.

پیام‌ها:

- ۱- اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می‌لغزد. «همّ بہا لولا أَنْ رَآ برهان رَبِّهِ»
- ۲- در هر صحنه‌ای، امکان رؤیت برهان ربّ وجود دارد. «هَمَّتْ بِهِ... رَآ برهان رَبِّهِ»*
- ۳- انبیا در غراییز مانند سایر انسان‌ها هستند، ولی به دلیل ایمان به حضور خدا، گناه نمی‌کنند. «همّ بہا لولا أَنْ رَآ برهان رَبِّهِ»
- ۴- غفلت از یاد الهی، زمینه‌ی ارتکاب گناه و توجه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. «همّ بہا لولا أَنْ رَآ برهان رَبِّهِ»*
- ۵- مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می‌گردد. «لنصرف عند السوء... آنَّهُ مِنْ عبادنَا الْمُخْلَصِينَ»*
- ۶- عبادت خالصانه رمز موفقیت در دوری از گناه است. «لنصرف عنه السوء... آنَّهُ مِنْ عبادنَا الْمُخْلَصِينَ»*
- ۷- خداوند، بندگان مخلص را حفظ می‌کند. «لنصرف عنه... آنَّهُ مِنْ عبادنَا الْمُخْلَصِينَ»
- ۸- بدی و فحشا با مخلص بودن یکجا جمع نمی‌شود. «لنصرف عند السوء... الْمُخْلَصِينَ»*
- ۹- مخلص شدن مخصوص یوسف ﷺ نیست، می‌توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیک شد. «آنَّهُ مِنْ عبادنَا الْمُخْلَصِينَ»*

﴿۲۵﴾ وَ أَسْتَبَقَ الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبْرٍ وَ الْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَ الْبَابِ
قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید.
ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود
با چهره حق به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز
زندان ویا شکنجه در دنک چیست؟

نکته‌ها:

▣ «استباق» به معنای سبقت و پیشی‌گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، یوسف برای فرار
از گناه به سوی در فرار کرد و زلیخا نیز به دنبال او می‌دوید. گویا به سوی در مسابقه
گذارده‌اند. «قد» به معنای پاره شدن پارچه از طرف طول است. «لغاء» به یافتن ناگهانی
چیزی گفته می‌شود.

پیام‌ها:

- ۱- گفتن «معاذ الله» به تنها یی کفايت نمی‌کند، باید از گناه فرار کرد. «استبقا»
- ۲- گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف‌ها مختلف است. (یکی می‌دود تا به
گناه آلوه نشود، دیگری می‌دود تا آلوه بکند). «استبقا»
- ۳- هجرت و فرار از گناه، لازم است. «استبقا الباب»
- ۴- بهانه‌ی بسته بودن در برای تسليم شدن در براب گناه کافی نیست، باید به
سوی درهای بسته حرکت کرد شاید باز شود. «استبقا الباب»
- ۵- مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می‌گذارد. «قدّتْ قميصه من دُبْرِ»*
- ۶- گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار بایستی سرکشی کرد. «الْفَيَا»*
- ۷- گاهی شاکی، خود مجرم است. «قالَتْ مَا جَزَاءُ...»
- ۸- گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد
می‌کند. «بِأَهْلِكَ»

۹- صاحبان قدرت معمولاً اگر مقصّر باشند، دیگران را متّهم می‌کنند. «مَنْ أَرَادَ
بِالْهُكْمِ سُوءً»*

۱۰- مجرم برای تبرئه خود، به دیگران اتهام می‌بنند. «أَرَادَ بِالْهُكْمِ سُوءً»

۱۱- چه بسا سخن حقّی که از آن باطل طلب شود. (کیفر برای کسی که سوء قصد
به زن شوهردار دارد، حرف حقّی است، اما چه فردی سوء قصد داشته باید
بررسی شود) «أَرَادَ بِالْهُكْمِ سُوءً إِلَّا نَسْجُونَ»*

۱۲- زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس باز بود؛ چرا که عاشق حاضر است جانش را
福德ای معشوق کند، نه این که او را متّهم و به زندان افکند. «أَرَادَ بِالْهُكْمِ سُوءً...»*

۱۳- زندان و زندانی نمودن مجرمان، سابقه تاریخی دارد. «يَسْجُونَ»

۱۴- اعلام کیفر، نشانه‌ی قدرت همسر عزیز بود. «يَسْجُونَ أَوْ عَذَابُ الْيَمِّ»

۱۵- عشق هوس آلود، گاهی عاشق را قاتل می‌کند. «إِنْ يَسْجُونَ أَوْ عَذَابُ الْيَمِّ»

۱۶- زلیخا دارای نفوذ در دستگاه حکومتی و خط دهنده بوده است. «إِلَّا إِنْ يَسْجُونَ
أَوْ عَذَابُ الْيَمِّ»*

﴿۲۶﴾ قَالَ هِيَ رَأَوْدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهَدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ

قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قُبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَانِيْنَ

(یوسف) گفت: او خواست که از من (برخلاف میلم) کام گیرد و شاهدی از

خانواده زن، شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، پس زن

راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (زیرا در این صورت او وهمسر

عزیز، از رو برو درگیر می‌شند و پیراهن از جلو چاک می‌خورد).

﴿۲۷﴾ وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبْرِ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الْصَادِقِينَ

و اگر پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، پس زن دروغ گفته و او از

راستگویان است.

نکته‌ها:

- در برخی روایات، شاهد را کودکی معزّفی کرده‌اند که مثل عیسیٰ در گهواره به سخن آمد، ولی چون سند محاکمی ندارد، نمی‌توان به آن اعتتا کرد. اما بہتر است شاهد را یکی از مشاوران عزیز بدانیم که فامیل همسر و دارای هوش و ذکاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتفاق گردید، و الاً اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معنی نداشت که به صورت جمله شرطیه، شهادت دهد و بگوید: «إن كان...».
- یوسف، ابتدا به سخن نکرد و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمتی نمی‌زد، یوسف حاضر نمی‌شد آبروی او را ببریزد و بگوید: «هی راودتنی»
- هر کس پاکتر است، بیشتر در معرض تهمت است. در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم نبود، اما او را متهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی‌شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. اما خداوند در هردو مورد به بهترین وجه پاکی آنان را ثابت نمود.
- در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی‌گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ پاره نشدن پیراهن موجب آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهن یوسف، وسیله‌ی بینا شدن چشم پدر گردید.

پیام‌ها:

- ۱- متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. حضرت یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء مَنْ ارَادَ بِالْكُوْنَ سُوءً» با گفتن «هی راودتنی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد.*
- ۲- کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد بالک سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی

- راودتنی» شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو تا پشت سر مطرح کرد)*
- ۳- دفاع از بی گناه، واجب است و سکوت همه جا زیبا نیست. «شهد شاهد»
- ۴- کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. «و شهد شاهد»*
- ۵- در قضاوت، کسی که مستند حرف بزند و با قرائن آن را تأیید کند در حکم شاهد است. «شهد شاهد»*
- ۶- خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی‌رود، افراد را حمایت می‌کند. «شهد شاهد من اهلها»
- ۷- آنجا که خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می‌دهند. «شهد شاهد من اهلها»*
- ۸- در شهادت و داوری، مراجعات حسب، نسب، موقعیت و خویشاوندی متهم، جایز نیست. «شهد شاهد من اهلها»
- ۹- شهادت خویشان علیه یکدیگر، سبب اطمینان بیشتری می‌شود. «شاهد من اهلها»*
- ۱۰- در قضاوت، بیش از توجه به گفته‌های شاکی و متهم، به بررسی مدارک و اسناد توجه شود. «قالت ما جزا... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قیصه...»*
- ۱۱- در قضاوت، هر جرمی کارشناس نیاز دارد. «شهد شاهد... ان کان قیصه...»*
- ۱۲- در جرم‌شناسی از آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می‌شود. «ان کان قیصه...»
- ۱۳- قاضی می‌تواند بر اساس قرائن، حکم کند. «ان کان قیصه قدّ من قُلْ فصدق و هو من الکاذبین»
- ۱۴- بکارگیری روشهای جرم‌شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است. «ان کان قیصه قدّ من دبر...»

﴿۲۸﴾ فَلَمَّا رَأَهَا قَمِيصَهُ قُدْ مِنْ دُبْرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنْ إِنَّ كَيْدِكُنْ عَظِيمٌ

پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است،
 (حقیقت را دریافت و) گفت: بی‌شک این از حیله شما زنان است. البته حیله
 شما شگرف است.

نکته‌ها:

■ با اینکه قرآن، کید شیطان را ضعیف می‌داند: «انَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^(۱) ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است. به گفته‌ی تفسیر صافی، این به خاطر آن است که وسوسه شیطان لحظه‌ای و غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن با لطف و محبت و حضوری و دائمی است.

■ گاهی خداوند کارهای بزرگ را با وسیله‌های کوچک انجام می‌دهد. مثلًاً سرنگونی سپاه ابرهه را با پرنده‌گان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام را با تار عنکبوت، آموزش دفن میت را با کلاع، اثبات پاکی مریم عليها السلام را با سخن گفتن نوزاد، پاکی یوسف را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یک کشور را با سفر هُدُهُ و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقق بخشیده است.

پیام‌ها:

- ۱- قضاوت بر اساس ادله و بدور از حب و بغض‌ها، مقتضای عدالت است. (﴿فَلَمَّا رأى قِصْهَ... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنْ﴾)*
- ۲- استدلال منطقی، هر انسانی را مطیع و منقاد می‌کند. (عزیز مصر مطیع سخن شاهد شد) (﴿شَهِدَ شَاهِدٌ... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنْ﴾)*
- ۳- آثار و مدارک صحنه جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. (﴿قُدْ مِنْ دُبْرٍ﴾)*
- ۴- وقتی به نتیجه قطعی رسیدید، در اعلان حکم تردید نکنید. (﴿فَلَمَّا رأى... قَالَ﴾)*

۵- عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است.
 (چون بدون پرسش و پاسخ کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حق را به
 یوسف داد). «فَلِمَّا رأى... أَنَّهُ مَنْ كَيْدَكُنْ»*

۶- حق، پشت پرده نمی‌ماند و مجرم روزی رسوا می‌شود. «أَنَّهُ مَنْ كَيْدَكُنْ»

۷- سخن حق را گرچه تlux و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصّر
 همسر اوست) «أَنَّهُ مَنْ كَيْدَكُنْ»*

۸- از مکر زنان ناپاک بترسید که حیله‌ی آنان خطرناک است. «أَنَّكَيْدَكُنْ عَظِيمٌ»

۹- مکر و حیله هر قدر هم بزر باشد، قابل کشف و افشا است. «فَلِمَّا رأى... قَالَ أَنَّهُ
 مَنْ كَيْدَكُنْ أَنَّكَيْدَكُنْ عَظِيمٌ»

﴿۲۹﴾ یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَأَسْتَغْفِرِ لِذَنِبِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ

(عزیز مصر گفت): یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن

وبه همسرش نیز خطاب کرد: و) تو برای گناه استغفار کن، چون از
 خطاکاران بوده‌ای.

پیام‌ها:

۱- عزیز مصر می‌خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن‌ها از
 ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. «یوسف اعرض عن هذا»

۲- اعمال زشت افراد را نباید بر ملا کرد. «اعرض عن هذا»*

۳- عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر کند.
 «اعرض عن هذا»*

۴- عزیز مصر نیز همچون سایر کاخ‌نشینان، نسبت به مسئله‌ی ناموس و غیرت
 تساهل کرد و به استغفار اکتفا کرد و از توبیخ همسر به صورت جدی
 خودداری نمود! «و استغفری»

۵- رهبران غیرالله‌ی، قدرت برخورد قاطع نسبت به بستگان مختلف خودشان را

ندارند. «و استغفری»

۶- تلاش زن برای برقراری رابطه با غیر همسر خویش، امری ناروا و نامشروع است. « واستغفری لذنبك»*

۷- روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، حتی در بین غیر متدينین به ادیان الهی، کاری ناپسند شمرده می شده است. «استغفری لذنبك»*

﴿۳۰﴾ وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ أُمَّرَاتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ

قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او کام خواسته است. همانا یک غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.

نکته ها:

■ «شغاف» به پیچیدگی بالای قلب یا پوسته نازک روی قلب، که همچون غلاف آنرا در بر می گیرد، گفته شده است. جمله‌ی «شغافها حُبًّا» یعنی علاقه‌ی یوسف به قلب زلیخا گره خورده و عشق شدید شده است.^(۱)

■ دو گروه درباره یوسف گفتند: علاقه‌ی بیش از حد به او نشانه‌ی گمراهی است: یکی برادرانش که به جهت محبت پدر به یوسف، پدر را گمراه خوانده و گفتند: «ان آبانا لفی ضلال مبین» و دیگری زنان مصر که به جهت علاقه‌ی شدید زلیخا به یوسف، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «ان آن لزراها فی ضلال مبین».

■ هر کس یوسف را برای خود می خواهد؛ یعقوب او را فرزند خود می داند؛ «یا بُنی» کاروان او را سرمایه خود می داند؛ «شروه يشمن بخس» عزیز مصر او را فرزند خوانده می داند؛ «نتحذه ولدا» زلیخا او را معشوق خود می داند؛ «شغافها حُبًّا» زندانیان او را تعییر کننده خواب خود

۱. تفسیر نمونه.

می‌دانند: «نَبَّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ» ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می‌داند؛ «يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت بود. «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ»

پیام‌ها:

- ۱- اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می‌گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند. «قَالَ نَسْوَةٌ... إِمْرَاتُ الْعَزِيزِ»
- ۲- بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی‌شود. «قَالَ نَسْوَةٌ... إِمْرَاتُ الْعَزِيزِ تَرَاوِدُ»
- ۳- خطاهای افراد خانواده به مرد و سرپرست خانواده منتب می‌شود. «إِمْرَةٌ الْعَزِيزُ تُرَاوِدُ فَتَاهَا» *

﴿۳۱﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرُهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكِئًا وَعَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِينًا وَقَالَتِ أخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (وبدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ آنها فرستاد و برای آنان (محفل و) تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتدند و دست‌های خود را (به جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته‌ای بزرگوار.

نکته‌ها:

- کلمه‌ی «قطعن» از ریشه‌ی «قطع»، به معنای بریدن است که چون به باب تفعیل در آمد، این معنا را نیز می‌رساند که زنان حاضر در جلسه چون یوسف را دیدند به قدری مبهوت شدند که موضع‌های متعددی از دست خویش را بریدند و قطعه قطعه کردند.

- کلمه «حاشا» به معنی در حاشیه و کنار بودن است. رسم بوده که هرگاه می‌خواستند شخصی را از عیبی منزه بدانند، اول خدا را تنزيه می‌کردند سپس آن شخص را.^(۱)
- همسر عزیز مصر زن سیاستمداری بود و با مهمانی دادن توانست مشت رقبا را باز کند و آنان را غافلگیر نماید.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی هدف از بازگو کردن مسایل دیگران، دلسوزی نیست، بلکه حسادت و توطئه و نقشه علیه آنان است. «بکرهن»
- ۲- شاید زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف علیه السلام می‌خواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند. «بکرهن»*
- ۳- گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگو کردن راز همسر عزیز مصر، نقشه کشیدند و او با یک میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد). «ارسلت اليهن»
- ۴- زلیخا برای کنترل جو سازی علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمدہ‌ای که در جو سازی و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه‌ی زنان منطقه نبودند) «فلماً سمعت بکرهن ارسلت اليهن»*
- ۵- مجرم گاه برای تنزيه خود، جرم را گسترش می‌دهد و آن را عادی جلوه می‌دهد. «فلماً سمعت بکرهن ارسلت اليهن»*
- ۶- سرویس جداگانه برای هر میهمان کاری پسندیده و ارزشمند است. «آت من واحدة منهن سکیناً»*
- ۷- اطاعت از مولی و صاحب تا وقتی معصیت نباشد لازم است. «قالت اخرج عليهن فلماً رأينه»*
- ۸- شنیدن کی بود مانند دیدن. «فلماً رأينه اكبرنه»*
- ۹- انسان به طور فطری در برابر بزرگی و بزرگواری، تواضع می‌کند. «اکبرنه»

۱. تفسیرالمیزان.

- ۱۰- زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما یک لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شباهه روز در خانه من است؟! «فلماً رأيْنَهُ أكْبَرْنَهُ وَ قَطْعَنَ
أَيْدِيهِنَّ» *
- ۱۱- زود انتقاد نکنید، شاید شما هم اگر به جای او بودید مثل او می شدید. «قطعنَ
أَيْدِيهِنَّ» (انتقاد کنندگان وقتی یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند)
- ۱۲- انسان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادعایی دارد؛ اماً گاهی که مورد آزمایش قرار گرفت، ناخودآگاه ماهیّت خود را نشان می دهد. «فلماً رأيْنَهُ أكْبَرْنَهُ وَ قَطْعَنَ
أَيْدِيهِنَّ» *
- ۱۳- عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی فهمد. «قطعنَ اَيْدِيهِنَّ» (اگر شنیده اید که حضرت علی ﷺ به هنگام نماز، از پایش تیر را کشیدند و متوجه نشد، تعجب نکنید. زیرا اگر عشق سطحی دنیوی تا بریدن دست پیش می رود، عشق معنوی و عمیق به جمال واقعی، چه خواهد کرد!).
- ۱۴- یوسف در زیبایی بی نظیر و در عین حال در عفت الگویی برای همگان است. «فلماً رأيْنَهُ أكْبَرْنَهُ... قلن حاش لله» *
- ۱۵- کید یک زن بالاتر از کید همه برادران یوسف ﷺ بود. (همسر عزیز با این مهمانی، عشق خود را برای تمام زنان توجیه کرد، ولی برادران یوسف توجیهی برای حسادت خود نداشتند) *
- ۱۶- جمال یوسف ﷺ موجب گرفتاری او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات او گردید. (آری جمال معنوی مهمتر از جمال ظاهری است) *
- ۱۷- مردم مصر در آن زمان، به خداوند و فرشتگان ایمان داشتند. «حاش لله... ملک کریم» *

﴿۳۲﴾ قَالَتْ فَذِلْكُنَّ الَّذِي لَمْ تَنْتَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَعْمَرُهُ لَيُسْجَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ

(همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند، گفت: این همان کسی است که مرا درباره او ملامت می کردید. و البته من از او کام خواستم، ولی او پاکی ورزید. و اگر آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدنگان خواهد بود.

نکته ها:

■ شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس العمل افراد تأثیر دارد. همسر عزیز آنگاه که از افشاری کار زشت خود می ترسد، درها را می بندد، «غلقت الابواب»، اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همداستان خود می بینند، علناً می گوید: «أَنَا رَاوِدَتْهُ» من او را فرا خواندم. در جامعه نیز وقتی حساسیت به زشتی گناه از بین برود، گناه آسان می شود. شاید برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهَّكَّ الْعِصَمَ» خداوند! گناهانی که پرده حیا را پاره می کند برایم بیامز. زیرا گناه در ابتدا انجامش برای انسان سنگین است، اما همین که پرده حیا برافتاد آسان می شود.

پیام ها:

- ۱- دیگران را ملامت نکنید که خود گرفتار می شوید. «فَذِلْكُنَّ الَّذِي لَمْ تَنْتَنِي فِيهِ»
- ۲- عشق گناه آسود، سبب رسوانی می شود. «لَقَدْ رَاوَدَتْهُ»
- ۳- دروغگو رسوا می شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «إِرَادَ بِاهْلَكْ سُوءَ» امروز می گوید: «لَقَدْ رَاوَدَتْهُ» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.
- ۴- اخلاص و عفت و پاکی، ناپاکان را رسوا می کند. «وَ لَقَدْ رَاوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ» *
- ۵- گاهی دشمن هم به پاکی شخص مقابل، گواهی می دهد. «فَاسْتَعْصَمَ» (و جدان مجرم نیز گاهی بیدار می شود).
- ۶- پاکی، لازمه نبوت است. «فَاسْتَعْصَمَ ...»

- ۷- چه پاکانی که به خاطر خودکامگان به زندان می‌روند. «فاستعصم... لیسجنن»
- ۸- گناهکاران (عاشقان) به دنبال هدف خویش هستند و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند. «و لَئِنْ لَمْ يَفْعُلْ مَا أَمْرَهُ لِيَسْجُنَّ»*
- ۹- قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار می‌گیرد. «مَا أَمْرَهُ لِيَسْجُنَّ»*
- ۱۰- زلیخا در دستگاه حکومتی مصر دارای نفوذ بوده است. «لیسجنن»*
- ۱۱- سوء استفاده از قدرت، حربه‌ی طاغوتیان است. «لیسجنن»
- ۱۲- تهدید به حبس و تحریر، حربه و شیوه‌ی طاغوتیان است. «لیسجنن... الصاغرین»
- ۱۳- هوای نفس به قدری نیرومند است که حتی با رسوایی نیز به راه خود ادامه می‌دهد. «راؤدته... و لَئِنْ لَمْ يَفْعُلْ مَا أَمْرَهُ...»*
- ۱۴- عاشق شکست خورده، دشمن می‌شود. «قَالَتْ... لِيَسْجُنَّ وَ لِيَكُونَا مِنَ الصاغرین»
- ۱۵- روحیه کاخ نشینی، غیرت را می‌میراند. (با آنکه عزیز مصر خیانت همسر خود را فهمید و از او خواست که توبه کند، ولی باز هم میان او و یوسف فاصله نیانداخت.)
- ۱۶- هواپرستان و طاغوتیان، تقوا و کف نفس را وسیله‌ی خواری و ذلت می‌دانند. «من الصاغرین»*

**﴿۳۳﴾ قَالَ رَبِّ الْسِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفُ عَنِّي
كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِّنَ الْجَاهِلِينَ**

(یوسف) گفت: پروردگار! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن می‌خوانند محبوب‌تر است. و اگر حیله آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنها تمایل می‌کنم و از جاهلان می‌گردم.

نکته‌ها:

- یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر هدف عشقی زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای تقاضای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور اقتصادی و نجات کشور را داد.
- برای هر کس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوب‌تر است. برای گروهی دنیا محبوب‌تر است؛ «الَّذِينَ يَسْتَحْبِّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^(۱) اما برای مؤمن خداوند محبوب‌تر است. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حَبًّا لِلَّهِ»^(۲)

پیام‌ها:

- ۱- توجه به ربویت خدا، از آداب دعاست. «رب»
- ۲- اولیای خدا، فشار زندگی شرافتمدانه را، از رفاه در گناه بهتر می‌دانند. «رب السجن احبابی»
- ۳- هر آزادبودنی ارزش نیست و هر زندان‌بودنی عیب نیست. «رب السجن احبابی»
- ۴- انسان با استمداد از خداوند، می‌تواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد. «رب السجن احبابی» (هجرت از محیط گناه لازم است).
- ۵- رنج و سختی نمی‌تواند مجوز ارتکاب گناه باشد. «رب السجن احبابی...»
- ۶- دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راههای مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است. «رب السجن احبابی...»
- ۷- شخصیت انسان به روح او بستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می‌شود. «السجن احبابی»
- ۸- جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن باشد)*

۱. ابراهیم، ۳.

۲. بقره، ۱۶۵.

۹- رضایت خداوند بر رضایت مردم و جمع ترجیح دارد. «رَبُّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَا يَدْعُونَى إِلَيْهِ»*

۱۰- هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی‌ماند. «وَ الَّتِي تُصْرِفُ عَنِّي...» در شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.

۱۱- آزمایش‌های الهی هر لحظه سخت‌تر می‌شود. (یوسف قبل‌گرفتار یک زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است). «كَيْدَهُنْ، إِلَيْهِنْ»

۱۲- یوسف درباره‌ی گناه تمایل، ولی درباره‌ی زندان کلمه‌ی محبوب‌تر را بکار می‌برد و این نشان می‌دهد که پاکی و عصمت در عمق جان یوسف نهادینه شده بود. «رَبُّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيْهِ... أَحَبُّ إِلَيْهِنْ»*

۱۳- راضی کردن مردم به قیمت ناخشنودی خدا، جهل است. «أَكْنَنْ مِنْ الْجَاهِلِينْ»

۱۴- گناه، موجب سلب علوم خدادادی و موهبت‌های الهی است. (در آیات قبل خواندیم: «آتَيْنَاهُ حِكْمًا وَ عِلْمًا» و در اینجا یوسف می‌فرماید): «أَكْنَنْ مِنْ الْجَاهِلِينْ»

۱۵- جهل تنها بیسواندی نیست، انتخاب لذت آنی و چشم‌پوشی از رضای خدا، جهل محض است. «أَكْنَنْ مِنْ الْجَاهِلِينْ»

۱۶- گناه، کاری جاهلانه است. «أَكْنَنْ مِنْ الْجَاهِلِينْ»*

۱۷- عمل نکردن به دانسته‌ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می‌دهد. «أَكْنَنْ مِنْ الْجَاهِلِينْ»*

﴿۳۴﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنْ إِنَّهُ هُوَ أَلْسَمِيعُ الْعَلِيمُ

پس پروردگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حیله زنان را از او

برگرداند، زیرا که او شنوازی داناست.

پیام‌ها:

۱- مردان خدا، مستجاب الدعا هستند. «فاستجاب له»

۲- گاهی شداید و سختی‌ها زمینه‌ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است. «رَبُّ

السجن... فاستجاب﴿

٣- پاکدامنی و عفاف، موجبات استجابت دعا را فراهم می‌سازد. ﴿رب السجن

احب... فاستجاب﴾*

٤- درخواست خالصانه از خداوند، استجابت و عنایت او را در پی دارد. ﴿رب...

فاستجاب﴾*

٥- دعای یوسف برای مصون ماندن از کید زنان مصر سریعاً مستجاب شد.

(حرف «فاء» در کلمه‌ی «فاستجاب»، رمز سرعت است)*

٦- هر کس به خدا پناه ببرد، محفوظ می‌ماند. ﴿فاستجاب له ربّه فصرف عنه كيدهن﴾

٧- گاه دشمن کاری را می‌کند که به نفع ما تمام می‌شود. (دشمن یوسف را به

زندان انداخت، که مایه‌ی خلاصی یوسف از زلیخا بود) ﴿صرف عنه كيدهن﴾*

٨- لازمه‌ی عصمت، نبوّت نیست. (یوسف هنوز پیامبر نشده بود، اما از گناه

معصوم بود). ﴿صرف عنه كيدهن﴾*

٩- استجابت دعا، دلیل بر شناوی و بینایی و علم خداوند است. ﴿فاستجاب... هو

السميع العليم﴾

١٠- کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با

دانش خود به حل و فصل مشکل بپردازنند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت

دعا چنین است. ﴿فاستجاب... هو السميم العليم﴾*

﴿ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا أَلْيَاتٍ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾

سپس بعد از آن همه نشانه‌ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند،

اینگونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدتی زندانی کنند.

پیام‌ها:

۱- یک دیوانه، سنگی را در چاه می‌اندازد، صد نفر عاقل نمی‌توانند آنرا در آورند.

یک زن عاشق شد، مردان متعدد و رجال مملکتی نتوانستند این رسوایی را

چاره‌اندیشی کنند. «بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رأوا»

- ۲- کاخ‌نشینی معمولاً با بی‌پرواپی و پرروپی همراه است. «مِنْ بَعْدِ مَا رأوا الْآيَاتِ لِيَسْجُنُنَّهُ» با این همه دلیل بر پاکی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می‌شود.
- ۳- زیبایی، همیشه خوشبختی آور نیست، در دسر هم دارد. «ثُمَّ بَدَا لَهُمْ... لِيَسْجُنُنَّهُ»
- ۴- معمولاً در دربارها و کاخهای طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفاتی است، تا بی‌گناهان محکوم شوند. «لِيَسْجُنُنَّهُ» (البَّتْهُ در مواردی این گونه نیست)
- ۵- در جامعه‌ی آلوده، هوسرانان آزاد و تقوایپیشگان در زندانند. «لِيَسْجُنُنَّهُ»*
- ۶- افراد خاطی به ویژه قدرتمندان کمتر مسئولیت عمل خود را می‌پذیرند و می‌خواهند دیگران را قربانی کنند. «لِيَسْجُنُنَّهُ»*
- ۷- در نظام‌های طاغوتی معصوم تر مظلوم‌تر است. «لِيَسْجُنُنَّهُ»*
- ۸- پاک بودن و پاک ماندن رحمت دارد. «لِيَسْجُنُنَّهُ»*
- ۹- جلوگیری از رسوایی خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف حکمرانان مصر از زندانی ساختن یوسف بود. «لِيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حَيْنَ»*
- ۱۰- وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می‌گیرد، مدت زمان زندان نیز نامشخص است. «حَتَّىٰ حَيْنَ»*

﴿۳۶﴾ وَ دَخَلَ مَعَهُ الْسِّجْنَ فَتَيَانٌ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَغْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الظَّيْرُ مِنْهُ نَيَّنَنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نzd یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می‌شارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

نکته‌ها:

▣ در حدیث می‌خوانیم: دلیل آنکه زندانیان، یوسف را نیکوکار نامیدند، این بود که به افراد مریض در زندان رسیدگی می‌کرد و به نیازمندان کمک و برای سایرین، جا باز می‌کرد.^(۱)

پیام‌ها:

- ١- زندان یوسف، عمومی بوده است. «معه السِّجن»
- ٢- خواب‌ها را ساده نگیریم، در بعضی از آنها اسراری نهفته است. «أَرَانِي أَعْصَرُ خَرَأً» (ممکن است انسان‌های عادی نیز خواب‌های مهمی ببینند).
- ٣- انسان همه جا می‌تواند مثمر ثمر باشد، حتی در زندان. «نَبَّتْنَا بِتَأْوِيلِهِ»*
- ٤- نیکوکاران با صفاتی دل چیزهایی درک می‌کنند که دیگران آن را نمی‌یابند.
«نَبَّتْنَا بِتَأْوِيلِهِ أَنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»*
- ٥- اگر مردم اعتماد به کسی پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می‌گذارند. «أَنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»
- ٦- انسان‌های وارسته، در زندان نیز روی افراد تأثیر می‌گذارند. «أَنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»
- ٧- حتی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته‌ای قایلند. «أَنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»
- ٨- نیکوکاران همه جا حتی در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. «أَنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»*
- ٩- نیکوکاری یوسف علیه السلام قدم اوّل او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت‌رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد)*
- ١٠- بدون تمکن مالی و آزادی هم می‌توان محسن بود. (یوسف در زندان نه

۱. تفسیر نورالثقلین - میزان الحكمه (سجن).

ثروت داشت، نه آزادی) «أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»*

۱۱- اوّل نیکوکاری خود را اثبات کنید، سپس به تبلیغ دین بپردازید. (یوسف که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، قبل از تعبیر خواب دوستان زندانی، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی دعوت نمود)*

۱۲- دادن آگاهی‌های صحیح از مصادیق احسان است. (ما را از اسرار خوابی که دیده‌ایم آگاه ساز) «أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»*

﴿۳۷﴾ قَالَ لَا يَأْتِيْكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيْكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَمْنَيْ رَبِّيْ إِنِّي نَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِإِلَهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُوْنَ

(یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذابی شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می‌ورزند، رها کرده‌ام.

نکته‌ها:

■ در ترجمه بخش اوّل آیه، این احتمال نیز وجود دارد که معنای آیه اینگونه باشد: من از جانب خداوند می‌دانم غذایی که برای شما خواهند آورد چیست؟ پس می‌توانم خواب شما را تعبیر کنم. یعنی یوسف علاوه بر تعبیر خواب از چیزهای دیگر نیز خبر می‌داده است. مثل حضرت عیسیٰ که از غذای ذخیره شده در منازل و یا آنچه می‌خوردن، خبر می‌داد.

■ سؤال: چرا حضرت یوسف^{علیه السلام} خواب آنان را فوری تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

پاسخ: فخر رازی در تفسیر کبیر، چند وجه برای آن بیان کرده است:

۱- می‌خواست آنها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.

- ۲- می خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.
- ۳- می خواست آنها را تشنه‌تر کند، تا بهتر بشنوند.
- ۴- چون تعبیر خواب یکی از آنها اعدام بود، کمی طفره رفت تا قالب تهی نکند.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند. «قال... نبأ تكما بتأنويله»
- ۲- از علم خود برای بهره رساندن به دیگران استفاده کنیم. «نبأ تكما... مَا عَلِمْنَى رَبِّي»*
- ۳- معلومات و دانسته‌های خود را از خدا بدانیم. «مَا عَلِمْنَى رَبِّي»
- ۴- هدف از آموزشها نیز پرورش است. «علمُنَى رَبِّي»
- ۵- خداوند حکیم است و بی‌جهت دری را به روی کسی باز نمی‌کند. «علمُنَى رَبِّي» زیرا من؛ «ترکُتْ مَلْةً قَوْمًا لَا يُؤْمِنُونَ»
- ۶- کسی که از ظلمات کفر فرار کند، به نور علم می‌رسد. «علمُنَى رَبِّي أَنِّي تَرَكْتُ دليل علم من ترکِ کفر است.»
- ۷- از فرصت‌ها، بهترین استفاده را بکنید. «نبأ تكما بتأنويله... أَنِّي تَرَكْتُ مَلْةً» (یوسف قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)
- ۸- اساس ایمان، تبری و تولی است. در این آیه برائت از کفار، «أَنِّي تَرَكْتُ» و در آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. «وَاتَّبَعْتُ
- ۹- باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ کرد. (یوسف نفرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها کردم) «أَنِّي تَرَكْتُ مَلْةً قَوْمًا لَا يُؤْمِنُونَ»*
- ۱۰- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در کنار یکدیگر بوده است. «قَوْمًا لَا يُؤْمِنُونَ بالله و هم بالآخرة هم کافرون»

﴿۳۸﴾ وَ أَتَبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ
نُشْرِكَ بِإِلَهٍ مِّنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ
لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند.

نکته‌ها:

- ❑ اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می‌کند، تا هم اصالت خانوادگیش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. این همان روشه است که پیامبر ﷺ نیز در معرفی خود به کار می‌برد و می‌فرمود: من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است. سیدالشہدا حسین ابن علی علیهم السلام در کربلا و امام سجاد علیهم السلام نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرفی کردند: «أَنَا ابْنُ فَاطِمَةِ الرَّحْمَةِ»
- ❑ کلمه «ملّة» در قرآن به معنای آیین بکار رفته است. سیمای «ملّة ابراهیم» اینگونه ترسیم شده است: «بَا تَمَامٍ قُوَا در راه خدا جهاد کنید و اهل نماز و زکات و اعتصام به خدا باشید. در دین سختی و حرجی نیست، تسلیم خدا باشید، این است ملت پدرتان ابراهیم.»^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- رسیدن به حق، در گرو شناخت باطل و ترک آن است. «ترکتُ ملّة قوم لا يؤمنون و اتّبعْتُ ملّة...»
- ۲- جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و کلمه «آب» به او نیز اطلاق شده است. «ملّة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»

- ۳- انبیا باید از خاندان پاک باشند. «آبائی ابراهیم و...»
- ۴- پیامبران الهی از یک وحدت هدف برخوردارند. «مله آبائی ابراهیم و اسحاق و...»
- ۵- حضرت یوسف برای اوّلین بار (ظاهرًا) در زندان تسب خود را فاش کرد.
«آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»*
- ۶- در کنار راههای منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم. «ترکت ملة... واتّبعْت ملة...»
- ۷- افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حق و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. «واتّبعْت ملة آبائی...»*
- ۸- پدران انبیا ﷺ مشرک نبوده‌اند. «ما كان لنا ان نشرك»*
- ۹- پرهیز از شرک و مبارزه با آن، پایه و اساس ادیان الهی است. «ما كان لنا ان نشرك»*
- ۱۰- شرک، در تمام ابعادش (ذات، صفات و عبادت)، منفور است. «من شیء»
- ۱۱- پرهیز از شرک و گرایش به توحید، توفیق الهی می‌خواهد. «ذلك من فضل الله»
- ۱۲- تعالیم انبیا، نعمتی الهی و سزاوار شکر و سپاس است. «ذلك من فضل الله علينا... و لكنَّ اكثُر الناس لا يشكرون»*
- ۱۳- نبوت و هدایت، توفیق و فضل الهی برای همه است. «عليينا و على النّاس»
- ۱۴- اکثریت، معیار شناخت صحیح نیست. «اکثُر النّاس لا يشكرون»
- ۱۵- پشت کردن به راه انبیا، بزر ترین کفران نعمت است. «لا يشكرون»

﴿٣٩﴾ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ إِنَّ أَرْبَابَ مُتَقْرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ أَلْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدد و گوناگون بهتر است یا خداوند

یکتای مقدار؟

نکته‌ها:

- انسان‌ها سه دسته‌اند: گروهی قالب پذیرنده، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند و در هر طرفی به شکل همان ظرف در می‌آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می‌کنند. اما گروهی امام و راهبرند که دیگران را به

رنگ حق درمی‌آورند. یوسف نمونه‌ای از انسان‌های دسته سوم است که در زندان نیز از مشرک، موحد می‌سازد.

□ در قرآن در جاهای مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه‌هایی از آن درباره خداوند اشاره می‌کنیم:

۱- «قل هل من شرکائكم من يبدأ الخلق ثم يعيده»^(۱); آیا از شرکایی که برای خدا گرفته‌اید کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟

۲- «قل هل من شرکائكم من يهدى الى الحق»^(۲); آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده‌اید کسی هست که به حق راهنمایی کند؟

۳- «قل أغير الله أبغى ربياً و هو رب كل شيء»^(۳); آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟

۴- «آللہ خیر اما مَا يشرکون»^(۴); خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می‌گردانید؟

پیام‌ها:

۱- مردم را با محبت و عاطفه، صدا بزنید. «یا صاحبی»*

۲- برای بیدار ساختن فطرت افراد، از چاشنی محبت و احسان استفاده کنید. «یا صاحبی...»*

۳- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. «یا صاحبی السجن»*

۴- از مکان‌ها و زمان‌های حساس برای تبلیغ استفاده کنید. «یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون...» (یوسف در زندان همین که می‌بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می‌کند.)

۵- پرسش و مقایسه، یکی از راه‌های ارشاد و هدایت است. «ءارباب متفرقون خیر...»

۶- اعتقاد به توحید اساس ایمان است. (یوسف سرآغاز دعوت خود را توحید

۱. انعام، ۱۶۴.

۲. یونس، ۳۵.

۳. یونس، ۳۴.

۴. نمل، ۵۹.

قرار داد) «ارباب متفرقون خیر...»*

٧- خدایان متعدد، عامل تفرقه و پراکندگی، و خدای واحد عامل یگانگی است.

«ارباب متفرقون خیر أَم اللّٰه...»

٨- فطرت بشر از تفرقه و تشتبه بیزار است و یوسف از همین امر برای اثبات

توحید بهره گرفته است. «ارباب متفرقون خیر أَم اللّٰه الواحد...»*

٩- وحدت و یگانگی، عامل قدرت و غلبه است. «الواحد القهار»*

﴿٤٠﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُوْنِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَإَبَاؤُكُمْ مَا
أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الَّذِينَ أَقْرَبُوكُمْ وَلَكُنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی کنید مگر اسم هایی (بی مسمی) که شما
و پدرانتان نامگذاری کردید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقانیت) آن
نفرستاده است. کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز
او را نپرسنید. این دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی دانند.

پیام‌ها:

١- معبدهای غیر او واقعی نیستند، بلکه ساخته خیال مشرکان و نیاکان آنهاست.

﴿ما تعبدون... إِلَّا أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَإَبَاؤُكُم﴾

٢- بسیاری از قدرت‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات، سینماهای، قطعنامه‌ها، ملاقات‌ها و
حمایت‌ها و محکومیت‌ها و عنایین و القاب دیگر، اسم‌های بی مسمی
وبیت‌های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله‌رو آنان شده
است. ﴿ما تعبدون ... اسماء سميتموها﴾

٣- سابقه و قدمت، دلیل حقانیت نیست. ﴿أَنْتُمْ وَآبَائُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾*

٤- عقاید آدمی باید متکی بر دلیل و برهان عقلی یا نقلی باشد. ﴿مِنْ سُلْطَانٍ﴾

- ۵- در برابر هیچ فرمان غیر الهی، کرنش نکیند. زیرا فرمان دادن تنها حق خداوند است. «ان الحكم الا لله»
- ۶- عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پابرجاست. «الا تعبدوا الا ایاه ذلك الدين القيم»*
- ۷- هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. «ذلك الدين القيم»
- ۸- جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتتماد کرد. «ذلك الدين القيم»*
- ۹- بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. «ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون» (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکب که خیال می‌کند می‌داند و در واقع نمی‌داند)
- ۱۰- جهل و نادانی، زمینه‌ساز پیدایش شرک است. «لا یعلمون»

﴿۴۱﴾ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْأُخَرُ فَيُضْلَبُ فَتَأْكُلُ الظَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانٌ

ای دوستان زندانیم! اما یکی از شما (آزاد می‌شود) و به ارباب خود شراب می‌نوشاند و دیگری به دار آویخته می‌شود و (آنقدر بالای دار می‌ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سرا او می‌خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.

نکته‌ها:

- ▣ کلمه‌ی «رب» به حاکم، مالک و ارباب نیز اطلاق می‌شود. مثل، «رب الدار» یعنی صاحب خانه. پس جمله‌ی «فیسقی ربہ خمراً» یعنی به ارباب خود شراب می‌دهد.

پیام‌ها:

- ۱- کرامت افراد را رعایت کنید هر چند در خط فکری شما نباشند. «یا صاحب»
- ۲- در پاسخ‌گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. «اما احدهم...» (تعییر اول

برای کسی است که زودتر خوابش را گفته است.)

۳- بعضی از رؤیاها اگر چه از شخص غیر موحد باشد، می‌تواند تعبیر مهمی داشته باشد. «فیسق ربه خمرا»*

۴- خبر خوش را، اوّل بگویید. «احدکما فیسق... الآخر فیصلب»*

۵- معبر می‌تواند تعبیر خواب را بگویید هر چند ناگوار باشد. («فیصلب» یعنی به دار آویخته شد)*

۶- تعبیر خواب یوسف پیش‌بینی و حدس نیست، بلکه خبر قطعی از جانب خداست. «قضی الامر»

**﴿٤٢﴾ وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ
الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضُعْ سِنِينَ**

و (یوسف) به آن زندانی که می‌دانست آزاد می‌شود گفت: مرا نزد ارباب

خود ببیاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه

(یوسف) چند سالی در زندان ماند.

نکته‌ها:

■ کلمه‌ی «ظن» به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحة وقاطعیت از آزادی یکی واعدام دیگری خبر داده است. بنابراین «ظن» در اینجا به معنای گمان همراه با شک و تردید نیست.

■ کلمه‌ی «بعض» به عدد زیر ده گفته می‌شود و اکثر مفسران مدت زندان حضرت یوسف را هفت سال گفته‌اند.

■ در بعضی تفاسیر، جمله‌ی «فاتساه الشیطان» را اینگونه ترجمه کرده‌اند که «شیطان یاد پروردگار را از ذهن یوسف برد و او به جای استمداد از خداوند به ساقی شاه توجه کرد» و این برای یوسف ترک اولی بود و لذا سال‌های دیگری را نیز در زندان ماند. اما صاحب‌المیزان می‌نویسد: اینگونه روایات خلاف قرآن است، چون قرآن یوسف را از مخلصین دانسته و

شیطان به مخلصین نفوذ ندارد. به علاوه در دو آیه بعد آمده که «قالَ الَّذِي نَجَّا مِنْهَا وَادْعَرَ بَعْدَ امْتَةٍ» فراموش کننده بعد از مدت‌ها یوسف را به خاطر آورد، از این معلوم می‌شود که فراموشی مربوط به ساقی بوده است نه یوسف.

پیام‌ها:

- ۱- انبیا نیز از طرق معمول، مشکلات خود را حل می‌کنند، و این با توحید و توکل منافاتی ندارد. «أُذْكُرْنِي عَنْدَ رَبِّكَ»
- ۲- هر تقاضایی رشوه نیست. «أُذْكُرْنِي عَنْدَ رَبِّكَ» یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه‌ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.
- ۳- برای اثبات بی گناهی و پاکی خود از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببرید. «أُذْكُرْنِي عَنْدَ رَبِّكَ»*
- ۴- کاخ نشینی و رفاه و آسایش، زمینه‌ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. «نَاجَ... فَانْسَاهُ الشَّيْطَانِ»*
- ۵- معمولاً افراد بعد از رسیدن به پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی را به فراموشی می‌سپارند. «فَانْسَاهُ الشَّيْطَانِ ذَكْرُ رَبِّهِ»
- ۶- خروج یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. «فَانْسَاهُ الشَّيْطَانِ»

﴿۴۳﴾ وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِيمَانَ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ حُضْرٌ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُعْيَى إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّعْيَا تَعْبُرُونَ

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوش سبز و (هفت خوش) خشکیده دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می‌کنید درباره خوابم به من نظر دهید.

نکته‌ها:

- تاکنون در این سوره، چهار خواب مطرح شده است؛ خواب خود یوسف، خواب دو رفیق زندانی و خواب پادشاه مصر. خوابِ اول سبب دردسر برای او ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزّت او شد. در تورات آمده است: پادشاه یک نوبت در خواب دید، گاوها لاغر گاوها را می‌خورند و نوبت دیگر، خوشی سبز در کنار خوشها خشکیده را دید.^(۱)
- درباره‌ی اینکه عزیز مصر، همان پادشاه مصر است یا آنان دو نفر هستند، گفتگو و اختلاف نظر است که ما از آن می‌گذریم، زیرا نقشی در بحث ندارد.
- در کتاب روضه‌ی کافی آمده است که خواب دیدن سه نوع است: گاهی بشارت الهی، گاهی ایجاد وحشت از شیطان و گاهی خواب‌های بی‌سروته و پریشان.^(۲)

پیام‌ها:

- ١- خداوند با خواب دیدن یک شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده‌اش یوسف باشد) ملتی را از قحطی نجات می‌دهد. «قال الملك أَنِّي أَرَى»
- ٢- پادشاه مصر، رؤیای شگفت خویش را به طور مکرر دیده بود. «أَرَى» (تکرار قرینه‌ای بر واقع‌نمایی است)
- ٣- اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل مشخصی دارند. (مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطی و گاو چاق، سمبل فراوانی است) «سبع بقرات سمان یا کلن سبع عجاف»*
- ٤- رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره‌ی ناگواری، احساس خطر می‌کنند که مبادا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملك أَنِّي أَرَى... أَفْتُونَى فِي رُؤْيَايَ»
- ٥- حاکمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. «يَا إِيَّا الْمَلَأُ افْتُونَى»*
- ٦- برای تعبیر خواب، باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هر کس توجه

١. تفسیر المیزان.

٢. تفسیر نور الشقلین.

نمود. «أَفْتُنِي ان كنتم للرؤيا تعبرون»

﴿٤٤﴾ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب‌هایی پریشان است و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.

نکته‌ها:

■ کلمه‌ی «اضغاث» جمع «ضَعْث» به معنای مخلوط کردن و «ضِعْث» به معنای دسته چوب مختلط است. کلمه‌ی «احلام» جمع «حَلَم» به معنای خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنی خواب‌های پراکنده و درهمی که معتبر نمی‌تواند سرنخی از آنرا به دست آورد.

پیام‌ها:

۱- ندانستن و جهل خود را توجیه نکنید. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی‌دانستند گفتند: خواب شاه پریشان است). «قالوا اضغاث احلام»

۲- چه بسا خواب‌هایی که به نظر پراکنده می‌رسند، قابل تعبیرند. «قالوا اضغاث احلام...»*

۳- کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می‌کند، ولی غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است). «ما نحن بتاؤیل الاحلام بعالیین»

﴿٤٥﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَّا مِنْهُمَا وَأَدَكَرَ بَعْدَ أُمَّةً أَنَا أَنِّي أَنْتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

و آن کس از آن دو (زنданی) که نجات یافته بود، پس از مدتی (یوسف را) به خاطر آورده، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.

نکته‌ها:

■ «أُمَّةً» گرچه به معنای اجتماع مردم است، ولی در اینجا به اجتماع روزها (مدت‌ها) اطلاق

شده است.^(١)

پیام‌ها:

- ١- خوبی‌ها، دیر یا زود اثر خود را نشان می‌دهند. «ادگر بعد امّة»*
- ٢- فقط هنگام نیاز به فکر دوستان نباشیم. (همین که به تعبیر خواب نیاز پیدا کردند، یاد یوسف افتادند). «وادگر بعد امّة»*
- ٣- رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می‌کند. «وادگر بعد امّة»*
- ٤- کسی که دیگران را به کاری راهنمایی کند، گویا خود او آن کار را انجام داده است. «أَنَا أَنْبِئُكُمْ»
- ٥- هم زندانی یوسف علیه السلام به اندازه‌ای به خبرگی یوسف اعتماد داشت که از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب داد. «أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ»*
- ٦- آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره‌مند شوند. «فارسلون»*
- ٧- بعضی از کارشناسان در انزوا به سرمی برند از آنان غافل نشوید. «فارسلون»*
- ٨- ما باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم. «فارسلون»*

﴿٤٦﴾ يُوسُفُ أَيُّهَا الْصَّدِيقُ أَفْتَنَاهُ فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ حُضْرٍ وَأُخْرَ يَابِسَاتٍ لَعَلَى آرْجَعٍ إِلَى أَنَّ النَّاسَ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ

(فرستاده شاه، وارد زندان شد و گفت: ای یوسف! ای مرد راستگوی!

درباره‌ی (این خواب که) هفت گاو فربه هفت گاو لاخر را می‌خورند و هفت

خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) خشکیده دیگر، به ما نظر بده تا به سوی

مردم برگردم، شاید آنان (از اسرار خواب) آگاه شوند.

۱. تفسیر کبیر و المیزان.

نکته‌ها:

- «صدیق» به کسی گفته می‌شود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند. دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعییرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدیق صدا زد.
- خداوند ابراهیم را «صدیق» خوانده، «إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا»^(۱) و او را خلیل خود کرد؛ «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ ابْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^(۲) مریم را صدیقه خوانده، «وَ امْهَ صَدِيقَةً»^(۳) و او را برگزید؛ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ»^(۴) یوسف را صدیق شمرده، «يُوسُفُ إِيَّاهَا الصَّدِيقِ»^(۵) و هرگونه مکنت به او داد؛ «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَ لِيُوسُفَ»^(۶) و ادریس را صدیق خوانده، «إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا»^(۷) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رَفِعْنَاهُ مَكَانًا عَلَيْهَا»^(۸) و برای کسانی که در آن درجه نیستند، بودن با صدیقین است. «فَأَوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ...»^(۹)
- «صدیق»، از القابی است که پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علیؑ داده است.^(۱۰)
- جمله‌ی «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» احتمال دارد به معنی واقع شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری هستی.

پیام‌ها:

- ۱- قبل از درخواست، سزاوار است از کمالات شخص تجلیل شود. «يُوسُفُ إِيَّاهَا الصَّدِيقِ»
- ۲- سوالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدیق، راستگو و راست کردار پرسیم. «إِيَّاهَا الصَّدِيقِ أَفْتَنَا...»
- ۳- حکومت‌ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند. «يُوسُفُ إِيَّاهَا الصَّدِيقِ أَفْتَنَا...*

-
- | | |
|---|---------------|
| ۱. مریم، ۴۱. | ۲. نساء، ۱۲۵. |
| ۴. آل عمران، ۴۲. | ۳. مائدہ، ۷۵. |
| ۵. یوسف، ۴۶. | ۶. یوسف، ۵۶. |
| ۷. مریم، ۵۷. | ۹. نساء، ۶۹. |
| ۱۰. تفسیر اطیب‌البيان و کبیر، ذیل آیه ۲۸ سوره غافر. | ۸. مریم، ۸. |

﴿٤٧﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِينِينَ دَأَبَا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا
قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ

(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی در پی کشت کنید و آنچه را درو
کردید، جزاندگی را که می خورید، در خوش اش کنار بگذارید.

نکته ها:

- یوسف علیه السلام بدون گلایه و شکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بدون آنکه قید و شرطی برای تعبیر خواب پادشاه تعیین کند، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان های پاک و نیکوکار است.
- یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه ریزی و مدیریت دارد.
- علم کشاورزی و سیاست ذخیره سازی و لزوم صرفه جویی در مصرف، از این آیه استفاده می شود.

پیام ها:

- ۱- طرح و برنامه های سازنده خود را بدون منت و چشم داشت عرضه کنیم. «قال تزرعون...»*
- ۲- برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف سخنی از زندانی بودن خود که مسئله‌ی شخصی است، چیزی نگفت، بلکه به فکر حل مشکل مردم بود) «قال تزرعون...»*
- ۳- مدیریت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. «قال تزرعون...»*
- ۴- حکومت ها باید قحطی و خشکسالی را پیش بینی کنند و در ایام فرانخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. «تزرعون...»*
- ۵- به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره برداری را باید نمود. «تزرعون...»*

- ۶- در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیت تولید و کار افزود.
﴿تزرعون...﴾*
- ۷- مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح دراز مدت و کوتاه مدت داشته باشند. ﴿قال تزرعون سبع سنین﴾
- ۸- زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه ریزی و مدیریت است. ﴿سبع سنین﴾*
- ۹- فقط تشریح وضعیت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد. ﴿تزرعون سبع سنین دأبًا...﴾*
- ۱۰- برنامه‌ریزی در تولید ﴿تزرعون سَبْعَ سِنِينَ﴾ و صرفه جویی و ذخیره‌سازی ﴿فَدَرُوهُ﴾ یک ضرورت است. (در حالی که جوامع عقب مانده بدون توجه به این مراحل فقط مصرف می‌کنند).*
- ۱۱- کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است. ﴿تزرعون... فذروه...﴾
- ۱۲- گندم اگر به خوش باده باشد بر عمرش اضافه می‌شود. ﴿فذروه ف سنبله﴾
- ۱۳- می‌توان با برنامه‌ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. ﴿فذروه ف سنبله﴾
- ۱۴- برنامه‌ریزی و تدبیر برای آینده، منافاتی با توکل و تسليم در برابر امر خدا ندارد. ﴿فذروه ف سنبله﴾ (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم.)
- ۱۵- طرحها باید قابلیت عملی داشته باشند. ﴿فذروه ف سنبله﴾ (بهترین شیوه عملی در آن زمان بدون سیلو و تکنولوژی، واگذاردن گندم در خوش بود.)
- ۱۶- هر تلحی ای بد نیست. همین قحطی مقدمه‌ی حاکمیت یوسف شد و همچنین مقدمه صرفه‌جویی و کار بیشتر در میان مردم گشت. ﴿تزرعون، فذروه، الْ قَلِيلًا﴾
- ۱۷- آینده‌نگری و برنامه‌ریزی بلند مدت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریت کشور است. ﴿تزرعون... فذروه... الْ قَلِيلًا﴾

۱۸- صرفه‌جویی امروز، خودکفایی فردا و اسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنبال دارد. «قليلاً ممّا تأكلون»

۱۹- رؤیای کافران نیز می‌تواند بیانگر واقعیّت‌ها و حاوی دستورالعمل‌هایی برای حفظ جامعه باشد.

۲۰- امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. «تزرعون... ثمّ يأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ...»*

﴿٤٨﴾ ثمّ يأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلُنَّ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ

سپس بعد از آن، هفت سال سخت می‌آید که مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره کرده‌اید خواهد خورد جزانکی که (برای بذر) حفظ می‌کنید.

﴿٤٩﴾ ثمّ يأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ

سپس بعد از آن، سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن سال باران می‌رسد (و مشکل قحطی تمام می‌شود) و در آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانی، از میوه‌ها و دانه‌های روغنی) عصاره می‌گیرند.

نکته‌ها:

■ «یغاث الناس» یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می‌شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می‌بارد و حوادث تلحیخ پایان می‌پذیرد.^(۱)

■ هفت گاو فربه و لاغر و هفت خوشه سبز و خشک که در خواب آمده بود، توسط یوسف به ۱۴ سال نعمت و قحطی تعییر شد، اما سال پانزدهم که سال نزول باران و فراوانی بود و در خواب پادشاه نیامده بود، خبر از غیب است که یوسف از جانب خداوند مطرح کرد، تا زمینه برای اعلام نبوت‌ش فراهم باشد. «ثمّ يأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَام...»

۱. تفسیر المیزان.

▣ شرایط یک مدیریت کارآمد در جامعه:

۱- اعتماد مردم. «اَنَا لِزَاكْ مِنَ الْخَسِينِ»

۲- صداقت. «يُوسُفُ إِلَيْهَا الصَّدِيقُ»

۳- علم و دانایی. «عَلِمْنِي رَبِّي»

۴- پیش‌بینی صحیح. «فَذَرُوهُ فِي سَنِيلِهِ»

۵- اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

پیام‌ها:

۱- مردم را نسبت به شداید و سختی‌های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شَهْرًا»*

۲- پس انداز و برنامه‌ریزی برای ایام ناتوانی، ارزشمند است. «سَبْعَ شَهْرًا يَأْكُلُنَّ مَا قَدَّمْتُمْ»

۳- آینده نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور دهد. «يَأْكُلُنَّ مَا قَدَّمْتُمْ»*

۴- در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید. («مَا تَحْصِنُونَ» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن).

۵- در شرایط سخت باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد. «مَا تَحْصِنُونَ»*

۶- روش‌های نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروندا. «مَا تَحْصِنُونَ»*

۷- بعد از سختی، آسانی است. «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يَغْاثَ النَّاسُ»*

۸- مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند. «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يَغْاثَ»*

۹- پیش‌بینی وضع هوا و بارندگی امری مفید در برنامه ریزی کشاورزی است. «يَأْتِي... عَامٌ فِيهِ يَغْاثَ»*

۱۰- رؤیاها می‌توانند بازگو کننده رخدادهای آینده و رموز راهگشا برای انسان باشد. «يَغْاثَ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ»

- ۱۱- برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند.
 (طرح یوسف برای منطقه خودش نبود)*
- ۱۲- علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت‌ها و امنیّت و رفاه جامعه است.
 (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش و هوش او
 حکایت دارد)*

﴿۵۰﴾ وَقَالَ الْمُكْلِفُ أَنْتُوْنِيٌّ بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أُرْجِعْ إِلَى رِبِّكَ
 فَسْتَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ أَلَّا تَقْطَعْ أَيْدِيهِنَّ إِنَّ رَبِّيٍّ يَكِيدُهُنَّ عَلَيْمٌ

و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده‌ی شاه نزد وی آمد
 (یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که
 دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پروردگار من، به حیله آنان آگاه است.

نکته‌ها:

- یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه‌ای سنجیده، آن هم بدون توقع و قید و شرطی، ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق العاده و داناست.
- وقتی فرستاده‌ی شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که پرونده سابق دویاره بررسی شود، زیرا او نمی‌خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه می‌خواست بی‌گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه فساد و بی‌عدالتی حاکم شده است.
- در حدیث می‌خوانیم: که رسول اکرم ﷺ فرمود: از صبر یوسف در شگفتمن که وقتی عزیز مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی‌گوییم، اما زمانی که خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.^(۱)
- شاید یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس

۱. تفسیر اطیب‌البيان.

میهمانی کرد. «قطعن ایدیهن»*

پیام‌ها:

- ۱- مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتكب جنایتی نشده‌اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. «و قال الملك ائتونی به»*
- ۲- برای استفاده از مغزهای متفرق (بویژه در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست.
- ۳- حاکمان، نیازمند انسان‌های اندیشمند، با تدبیر و بزر هستند. «و قال الملك ائتونی به»*
- ۴- اگر خدا بخواهد پادشاه را نیازمند برده زندانی می‌کند. «قال الملك ائتونی به»*
- ۵- یوسف علیه السلام، پادشاه مصر را ارباب خود نمی‌دانست. «ارجع الى ربّك»*
- ۶- احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زیردستانشان باید نگاهداشت. «ارجع الى ربّك»*
- ۷- آزادی، به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی‌گناهی مهم‌تر از آزادی است. «ارجع الى ربّك فسئلہ»*
- ۸- زندانی که علیرغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می‌دهد، پاک است.
- ۹- یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت. «ما بال النسوة»*
- ۱۰- دفاع از آبرو و حیثیت، واجب است. «ما بال النسوة»*
- ۱۱- دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. «فسئلہ ما بال النسوة...»*
- ۱۲- در موارد حساس (مانند موقعیت یوسف علیه السلام در برابر پادشاه) نبایستی به جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. «ما بال النسوة...»*
- ۱۳- اشاره یوسف به «قطعن ایدیهن» شاید به این جهت بود که این واقعه جنبه عمومی‌تری داشت و قابل انکار نبود. «ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن»*
- ۱۴- در توطئه حبس یوسف، تمام زنان نقش داشته‌اند. «کیدهن»

۱۵- گناهان و مسائل اخلاقی را در لفافه و پوشش بگوییم. «انَّ رَبِّيْ بِكَيْدَهُنَّ عَلِيْمٌ»

۱۶- گرچه کید دشمن عظیم است، اما خداوند نیز به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از کیدها حفظ می‌کند. «انَّ رَبِّيْ بِكَيْدَهُنَّ عَلِيْمٌ»*

﴿۵۱﴾ قَالَ مَا خَطْبُكُنْ إِذْ رَأَوْدُتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قَلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوَءِ قَالَتِ أُمْرَاتُ الْعَزِيزِ أَلَّا نَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْدُتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْصَادِقِينَ

(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می‌خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی‌دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی‌شک او از راستگویان است.

نکته‌ها:

- «خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می‌کند. کلمه‌ی «حصص» از «حصہ» یعنی جدا شدن حق از باطل است.^(۱)
- در این ماجرا یکی از سنت‌های الهی محقق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشايش ایجاد می‌شود. «وَ مَنْ يَتَّقَ اللَّهُ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزَقُهُ مِنْ حِيثُ لَا يَحْتَسِبُ»^(۲) هر کس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشايش قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی که گره کور می‌شود، شخص اوّل کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. «قالَ مَا خَطْبُكُنْ»
- ۲- افراد متهم را دعوت کنید تا از خود دفاع کنند. «ما خطبكن» حتی زلیخا نیز

۱. تفسیر اطیب‌البيان. ۲. طلاق ۲ - ۳.

حضور داشت. ﴿قالت امراة العزيز﴾

٣- به دنبال تلخی‌ها شیرینی‌ها است. در برابر «اراد باهلك سوء»، «ما علمنا عليه من سوء» آمده است.

٤- زنان مصر نه تنها بر خطاکار نبودن يوسف اعتراف کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. («من سوء» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست)*

٥- حق برای همیشه، مخفی نمی‌ماند. ﴿الآن حصص الحق﴾

٦- روشن شدن برخی پرونده‌ها و حقایق نیاز به زمان دارد. ﴿الآن حصص الحق﴾*

٧- وجودان‌ها، روزی بیدار شده و اعتراف می‌کنند. «انا راودته» چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف و ادار می‌کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی يوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد).

٨- عزیز مصر خواست مراوده‌ی زلیخا با يوسف ﷺ مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه‌ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی يوسف اثبات گردد.

﴿قالت... أنا راودته﴾*

٩- آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود و سیله‌ی نجات و رفع اتهام می‌شود. ﴿إنه من الصادقين﴾*

﴿٥٢﴾ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

(يوسف گفت: این (اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهان به او خیانت نکرده‌ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند.

نکته‌ها:

■ در اینکه این آیه کلام يوسف ﷺ است و یا ادامه کلام همسر عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخی از تفاسیر^(١) آن را ادامه سخن يوسف می‌دانند و برخی دیگر،^(٢) ادامه سخنان

١. تفسیر مجتمع البیان و المیزان.

٢. تفسیر نمونه.

همسر عزیز مصر می‌شمارند، ولی با توجه به محتوای آیه، نظر اول درست است و نمی‌تواند کلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتی بالاتر از اینکه یک نفر بی‌گناه، سالها در زندان بماند.

■ یوسف ﷺ با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده‌ی حیثیت مطرح می‌کند.

پیام‌ها:

۱- شخص کریم در صدد انتقام نیست، به دنبال اعاده‌ی حیثیت و کشف حقیقت است. «ذلک لیعلم»*

۲- سوء‌ظن‌ها را از اذهان برطرف کنیم. «ذلک لیعلم...»*

۳- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. «لم آخنه»*

۴- خیانت، کاری ناپسند است، هر چند در حق کافر باشد. «لم آخنه»*

۵- نشان ایمان واقعی، خیانت نکردن در پنهانی و خفاست. «لم آخنه بالغیب»

۶- خائن برای کار خویش با توجیه خلافش، نقشه می‌کشد. «کید الخائنان»

۷- یوسف تلاش می‌کرد تا پادشاه را متوجه سازد که اراده‌ی خداوند و سنت الهی، نقش تعیین کننده‌ای در حوادث و رخدادها دارد. «انَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي...»

۸- خائن، به نتیجه نمی‌رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر ما پاک باشیم؛ «لم آخنه بالغیب» خداوند اجازه نمی‌دهد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهنند. «انَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كید الخائنان»*

۹- از سنن الهی، عدم موفقیت خائنان و شکست و رسوایی آنان است. «انَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كید الخائنان»*

جزء (۱۳)

﴿۵۳﴾ وَمَا أَبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَمَّا مَارَةُ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحَمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ

و من نفس خود راتبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می‌کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است.

نکته‌ها:

■ در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

۱- نفس امراه که انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.

۲- نفس لواحه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می‌کند. و در سوره قیامت از آن یاد شده است.

۳- نفس مطمئنه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندانه بیرون می‌آیند و دلبسته‌ی خدايند.

■ یوسف ﷺ عدم خیانت و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می‌داند و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی‌کند.

■ در روایات متعدد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه‌ی فساد عقل و بزرگ‌ترین دام شیطان دانسته‌اند.^(۱) امام سجاد علیه السلام در مناجات الشاکین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجه به آن مفید است.

۱. غرالحكم.

پیام‌ها:

- ۱- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. «ما اُبْرءَ نفسي»
- ۲- شرط کمال آن است که حتی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل نداند. در ماجراهی حضرت یوسف برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه، شیطان، زندانیان همه گواهی به کمال او می‌دهند، ولی خودش می‌گوید: «ما اُبْرءَ نفسي»
- ۳- خطر هوای نفس جدی است، آنرا ساده ننگرید. «انَّ النَّفْسَ لَامَارَةٌ بِالسُّوءِ» در آیه، چهار نوع تأکید بکار رفته است. (آن، لام تأکید، صیغه‌ی مبالغه و جمله‌ی اسمیه)
- ۴- انبیا با آنکه معصومند، اما غرائز انسانی دارند. «انَّ النَّفْسَ لَامَارَةٌ بِالسُّوءِ»
- ۵- هم از پاکی و عفت خود در برابر تهمت‌ها باید دفاع کرد و هم به شرور نفس اعتراض نمود و به خدا پناه برد. «انَّ الْفَسَدَ لَامَارَةٌ بِالسُّوءِ»*
- ۶- نفس، خواهش خود را تکرار می‌کند تا انسان را گرفتار کند. «لاماره»
- ۷- انسان به طور طبیعی و غریزی، اگر در مدار لطف حق قرار نگیرد، گرایش منفی دارد. «لاماره بالسوء»
- ۸- تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می‌کند. «الاً مَا رَحْمٌ»
- ۹- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. کلمه «ربی» تکرار شده است.
- ۱۰- مربی باید رحمت و بخشش داشته باشد. «انَّ رَبِّيْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»
- ۱۱- بخشودگی، مقدمه‌ی دریافت رحمت الهی است. اول می‌فرماید: «غفور» بعد می‌فرماید: «رحم»
- ۱۲- علی‌رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «غفور رحيم»

﴿۵۴﴾ وَ قَالَ الْمَلِكُ أَتَتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ

و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آوردید تا وی را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.

نکته‌ها:

- در «لسان العرب» آمده: هرگاه انسان کسی را محروم اسرار خود قرار دهد و در امور خویش او را مداخله دهد، گفته می‌شود: «استخلصه».
- یوسف ﷺ وقتی از زندان آزاد می‌شود بر در زندان جملاتی چند می‌نویسد که سیماهی زندان در آن جملات ترسیم شده است:

«هذا قبور الاحياء، بيت الاحزان، تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء» یعنی؛ زندان گورستان زندگان، خانه غمها، محل آزمودن دوستان و شماتت دشمنان است.^(۱)
- پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می‌برد و در او خیانتی نمی‌یابد، او را برای خود بر می‌گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد؟! حتماً او را برای خود بر خواهد گزید که قرآن دربارهٔ پیامبران چنین تعبیری دارد: «وَ أَنَا اخْرَتُكَ فَاسْتَمْعْ لِمَا يَوْحِي﴾^(۲)، «وَاصْطَعْتُكَ لِنَفْسِي»^(۳)
- پادشاه با کلمه «لدينا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.
- قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اماً امین نباشد، حیف و میل بیت‌المال می‌کند.
- چنانکه حضرت علی ﷺ خطاب به مالک اشتر استاندار خود می‌فرماید: بعد از شناسایی و

۱. تفسیر مجتمع البیان. ۲. طه، ۱۳. ۳. طه، ۴۱.

گزینش کارمندان، به آن حقوق مکفى بده. «أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ»^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می‌دهد. «قالَ الْكَلْمَةُ أَئْتُنِي بِهِ استخلاصه لنفسی»
- ۲- در برابر خدمات افراد باید عکس العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. (در برابر تعبیر خواب دستور داد که او را آزاد کنند) «أَئْتُنِي بِهِ استخلاصه لنفسی»*
- ۳- افراد مشرک و کافر هم از کمالات معنوی لذت می‌برند. فطرت کمال دوستی، در هر انسانی وجود دارد. «استخلاصه لنفسی»
- ۴- برای تصدی اعطای پست‌های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کارданی، محبوبیّت و مقبولیّت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیّت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد) «استخلاصه لنفسی»*
- ۵- پاکی، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع و می‌دارد. «استخلاصه لنفسی»*
- ۶- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنر شن نهفته باشد. «فَلِمَّا كَلَمَهُ قَالَ»
- ۷- در گزینش‌ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. «فَلِمَّا كَلَمَهُ»
- ۸- برای اعطای مسئولیّت‌های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اول مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. «فَلِمَّا كَلَمَهُ»*
- ۹- پست‌های بزر و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده و اگذار کنید. «فَلِمَّا كَلَمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ...»*
- ۱۰- انسان صادق و امین حتی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لَدِينَا» شامل همه‌ی کارگزاران می‌شود) «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ امِينٌ»*

۱. نهج البلاغه، کتاب ۵۳.

- ۱۱- زنان مصر جمال یوسف دیدند، دل از کف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش نهاد. اگر همه کمالات یوسف بر آنان آشکار می‌شد چه می‌کردند؟*
- ۱۲- وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردید، در واگذاری مسئولیّت به او درنگ نکنید. «انك الْيَوْمَ لِدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ»*
- ۱۳- مشاور خاص مسئولین کشوری، باید اهل تقوی، تدبیر، قدرت برنامه‌ریزی و امانت باشد. «استخلصه لنفسی... مکین امین» (یوسف جامع همه اینها بود).
- ۱۴- در سپردن مسئولیّت‌ها به افراد امین و کارداران، تعلل نکنیم. (عزیز مصر، با قاطعیّت حکم صادر کرد) «انك الْيَوْمَ لِدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ»*
- ۱۵- به کسی که اطمینان وايمان پیدا کردید، قدرت بدھیم. «لِدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ»
- ۱۶- قدرت یوسف بِالْيَوْمِ بدون قید و شرط بوده است. («مکین» بدون هیچ شرط و محدودیّتی)*
- ۱۷- مکین و امین بودن، هر دو با هم لازم است. «مکین امین»

﴿۵۵﴾ قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَىٰ حَرَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِظُ عَلِيمٌ

(یوسف) گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین (مصر) بگمار، زیرا که من نگهبانی دانا هستم.

نکته‌ها:

- سؤال: چرا یوسف پیشنهاد اعطای مسئولیّت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست کرد؟
پاسخ: او از خواب پادشاه مصر، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش‌آمد های ناگوار اقتصادی، لایق می‌دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیّتی اعلام کرد.
- سؤال: چرا یوسف از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: «فلا

تزرکو انفسکم^(۱) خود را نستایید؟

پاسخ: ستایش یوسف، ذکر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، برای انجام مسئولیت بود، که می‌توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

■ سؤال: چرا یوسف با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «و لا

ترکنا الی الّذین ظلموا...»^(۲)

پاسخ: یوسف، برای حمایت از ظالم این مسئولیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی یک کلمه تملق هم نگفت. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می‌کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی‌توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری کرد و بخشی از امور را بدست گرفت و فعالیت نمود.^(۳)

در تفسیر نمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملتی از قحطی مهم‌تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا کمک به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحقی ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را بر عهده گرفت.^(۴) امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که ضرورت ایجاب کرد که یوسف سرپرستی خزانی مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد.^(۵)

علی بن یقطین نیز به سفارش امام کاظم علیه السلام در دستگاه بنی عباس وزیر بود. وجود اینگونه مردان خدا می‌تواند پناهگاه مظلومان باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «کفاره عمل السلطان، قضاء حوائج الاخوان» کفاره‌ی کار حکومتی، برآوردن نیازمندی برادران دینی است.^(۶)

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: شما چرا ولايتمهدی مأمون را پذيرفت‌اید؟ در جواب فرمود: یوسف

۱. نجم، ۳۲.

۲. هود، ۱۱۳.

۳. تفسیر فی ظلال القرآن.

۴. تفسیر تبيان.

۵. تفسیر نور الشفلين.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۹.

که پیامبر بود در دستگاه مشرک رفت، من که وصی پیامبرم، در دستگاه شخصی که اظهار مسلمانی می‌کند رفته‌ام بگذریم که پذیرفتن من اجباری است، در حالی که یوسف ﷺ با اختیار و به خاطر اهمیت موضوع، آن مسئولیت را پذیرفت.^(۱)

■ هنگامی که یوسف مقام و منزلت پیدا کرد، تقاضای دیدار والدین نکرد، بلکه تقاضای مسئولیت خزانه‌داری نمود، زیرا دیدار جنبه‌ی عاطفی داشت و نجات مردم از قحطی، رسالت اجتماعی او بود.

■ امام صادق علیه السلام خطاب به گروهی که اظهار زهد کرده و مردم را دعوت می‌کردد که همانند آنان زندگی را بر خود سخت بگیرند... فرمود: شما در باره‌ی یوسف پیامبر، چگونه فکر می‌کنید که به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» و کار یوسف به آنجا رسید که همه‌ی کشور و اطراف آن تا یمن را در اختیار گرفت... در عین حال نیافتنیم کسی را که این کار را بر او عیب گرفته باشد.^(۲)

■ در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: یوسف علیه السلام در هفت سال اول، گندم‌ها را جمع آوری و ذخیره می‌کرد و در هفت سال دوم که قحطی شروع شد، آنها را به تدریج و با دقّت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره زندگی‌شان قرار می‌داد و با دقت و امانتداری، کشور مصر را از بدختی نجات داد. یوسف در هفت سال دوره‌ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد، تا مبادا گرسنگان را فراموش کند.^(۳)

■ در تفسیر مجمع‌البیان و المیزان از نوع عملکرد یوسف علیه السلام اینگونه یاد می‌شود: وقتی قحط سالی شروع شد؛ حضرت یوسف در سال اول، گندم را با طلا و نقره، در سال دوم، گندم را در مقابل جواهر و زیورآلات، در سال سوم، گندم را با چهارپایان، در سال چهارم، گندم را در مقابل برده‌ها، در سال پنجم، گندم را با خانه‌ها، در سال ششم، گندم را با مزارع و در سال هفتم، گندم را با برده گرفتن خود مردم معامله نمود. وقتی سال هفتم به پایان رسید، به پادشاه مصر گفت: همه‌ی مردم و سرمایه‌هایشان در اختیار من است، ولی خدا را شاهد

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

۲. تفسیر نورالثقلین.

۳. تفسیر مجمع‌البیان.

می‌گیرم و تو نیز گواه باش، که همه‌ی مردم را آزاد و همه‌ی اموال آنان را برمی‌گردانم و کاخ و تخت و خاتم (مهر و انگشت) ترا نیز پس می‌دهم. حکومت برای من وسیله‌ی نجات مردم بود، نه چیز دیگر، تو با آنان به عدالت رفتار کن.

پادشاه با شنیدن این سخنان، چنان خود را در برابر عظمت معنوی یوسف کوچک و حقیر یافت که یکباره زبان به ذکر گشود و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أنّك رسوله» من هم ایمان آوردم، ولی تو باید حاکم باشی. «أَنْكَ الْيَوْمَ لِدِينِنَا مُكِينٌ أَمِينٌ»

■ در انتخاب و گزینش افراد، به معیارهای قرآنی توجه کنیم. علاوه بر «حفیظ و علیم» بودن، معیارهای دیگری در قرآن ذکر شده است، از آن جمله:

۱- ایمان. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُونَ»^(۱)

۲- سابقه. «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ . اولئك المقربون»^(۲)

۳- هجرت. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»^(۳)

۴- توان جسمی و علمی. «وَ زَادَهِ بَسْطَةٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجَسْمِ»^(۴)

۵- اصالت خانوادگی. «مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَءَ سُوءً»^(۵)

۶- جهاد و مبارزه. «فَضْلُ اللَّهِ الْمُحَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا»^(۶)

پیام‌ها:

۱- هر جا لازم باشد، باید داوطلب مسئولیت‌های حساس شد. «قال أجعلني...»

۲- نبوّت، از حکومت و سیاست جدا نیست، همچنان که دیانت، از سیاست جدا نیست. «أجعلني على خزائن الأرض»

۳- در به کارگیری افراد لایق، علاقه شخصی او در نظر گرفته شود. «أجعلني على خزائن الأرض...»*

۴- ابتدا احراز شایستگی، سپس درخواست مسئولیت. «استخلصه... أجعلني...»*

۳. انفال، ۷۲

۲. واقعه، ۱۰-۱۱

۱. سجدہ، ۱۸

۶. نساء، ۹۵

۵. مریم، ۲۸

۴. بقره، ۲۴۷

- ۵- وقتی در کاری مهارت دارید، اعتماد به نفس داشته باشید و خود را عرضه کنید. «اجعلنی علی خزان الارض»*
- ۶- در هر موقعیتی که فرد قرار دارد باید به نظرات افراد پایین تر و مشاوران امین توجه داشته باشد. (عزیز مصر به پیشنهاد یوسف که گفت: «اجعلنی علی خزان الارض»، توجه کرد و آن را پذیرفت).*
- ۷- تابعیت منطقه‌ای، اصل نیست. یوسف مصری نبود، ولی در حکومت مصر وارد شده و مسئولیت گرفت. (ملی‌گرایی، ممنوع) «اجعلنی علی خزان الارض»
- ۸- به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکل و زهد و اخلاص ندارد. «انّ حفيظ علیم»
- ۹- از مجموعه دو وصفی که پادشاه از یوسف علیه السلام بیان کرد؛ «مکین ، امین» و دو صفتی که یوسف برای خود بیان نمود؛ «حفيظ ، علیم» اوصاف کارگزاران شایسته بدست می‌آید: قدرت، امانت، پاسداری و تخصص.
- ۱۰- در برنامه‌ریزی و نظارت بر مصرف، باید سهم نسل آینده حفظ و مراعات شود. «حفيظ علیم»

**﴿۵۶﴾ وَكَذِلَكَ مَكَنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأً مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ
بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**

و ما اینگونه به یوسف در آن سرزمین، مکنت و قدرت دادیم که در آن هر جا که خواهد قرار گیرد (وتصرّف کند). ما رحمت خود را بر هرکس که بخواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گردانیم.

﴿۵۷﴾ وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلّذِينَ ءامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ

و قطعاً برای کسانی که ایمان آورده و همواره تقوی پیشه کرده‌اند، پاداش آخرت بهتر است.

نکته‌ها:

- در این دو آیه حضرت یوسف به عنوان «محسن»، «مؤمن» و «متّق» ستایش شده است.
- در سراسر این سوره، اراده خداوند را می‌توان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادران یوسف اراده کردند با اندختن او در چاه و بردۀ ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر درباره او گفت: «اکرمی مشواه» او را گرامی بدارید. همسر عزیز قصد نمود دامن او را آلود سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لیسْجَنْ و لِیکُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ» اما در مقابل خداوند اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد؛ «مَكَّنَ لِيُوسُفَ...»
- امام صادق علیه السلام فرمودند: یوسف انسان حز و آزاده‌ای بود که حسادت برادران، اسارت در چاه، شهوت زنان، زندان، تهمت، ریاست و قدرت در او اثر نگذاشت.^(۱)
- پاداش‌های اخروی بهتر از پاداش‌های دنیوی است، زیرا پاداش‌های اخروی:
 - الف: محدودیت ندارند. «لَمْ مَا يَشَاءُونَ»^(۲)
 - ب: از بین رفتني نیستند. «خَالِدِينَ فِيهَا»^(۳)
 - ج: در یک مکان محدود نیستند. «نَبْوَأْ مِنَ الْجَنَّةِ حِيثُ نَشَاءُ»^(۴)
 - د: به محاسبه ما در نمی‌آیند. «أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^(۵)
 - ه: عوارض و آفات و امراض ندارند. «لَا يَصْدِعُونَ عَنْهَا»^(۶)

پیام‌ها:

- ۱- سنت خداوند، عزّت بخشی به افراد پاکدامن و باتقوا است. «كذلك»
- ۲- گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «إِنَّكَ الْيَوْمَ لِدِيْنَا مَكِينٌ» ولی در واقع خداوند به یوسف مکنت داد. «مَكَّاً»
- ۳- حقّ تصرف، از شئون حکومت است. «مَكَّنَ لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّءُ...»*

۳. فرقان، ۷۶

۲. زمر، ۳۴

۱. تفسیر نورالثقلین.

۶. واقعه، ۱۹

۵. زمر، ۱۰

۴. زمر، ۷۴

۴- حکومت‌ها در شرایط بحرانی کشور می‌توانند آزادی مردم را در تصریف اموال و املاک خویش محدود ساخته آنان را به سمت مصالح همگانی سوق دهند.

﴿یتبوءُّهُمْ بِمَا حَيَّلُوا إِلَيْهِمْ﴾

۵- حوزه اختیارات یوسف گسترده بود. «حيث يشاء»

۶- قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است و گرنه زیانبخش خواهد بود.
﴿نصیب بر حمنا﴾

۷- در جهان‌بینی الهی، هیچ کاری بدون پاداش نمی‌ماند. «لانضیع»

۸- تضییع حقوق مردم، یا از سر جهل است یا بخل و یا ناتوانی و یا... که هیچ‌کدام درباره خداوند وجود ندارد. «لانضیع»

۹- رسیدن به حکومت و قدرت در دنیا، منافاتی بانیکوکاری و ایمان و تقواندارد.
﴿مَكَّنَاهُ لِيُوسُفَ... أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ﴾*

۱۰- مشیت الهی، نظامدار و قانون‌مند است. «نصیب بر حمنا... ولا نضیع اجر المحسنين»

۱۱- با آنکه همه چیز در گرو مشیت الهی است، اما خداوند حکیم است و بدون دلیل به کسی قدرت نمی‌دهد. «و لا نضیع اجر المحسنين»

۱۲- نیکوکاران، علاوه بر بهره‌مند شدن از پاداش در حیات دنیا از پاداش‌های برتر اخروی نیز برخوردار خواهند شد. «لانضیع اجر المحسنين و لأجر الآخرة خير»

۱۳- اگر نیکوکار در این دنیا به پاداش و مقامی نرسید، نگران نباشد که در جای دیگر جبران می‌شود. «لانضیع... و لأجر الآخرة خير»*

۱۴- پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. «لأجر الآخرة خير...»*

۱۵- امکانات مادی و حکومت ظاهری برای مردان خدا لذت‌آور نیست، آنچه برای آنان مطلوب و دوست داشتنی است آخرت است. «و لأجر الآخرة خير»

۱۶- اگر شما به سراغ تقوی بروید ما نیز رحمت خود را به شما نازل می‌کنیم.
﴿نصیب بر حمنا... لِلّذِينَ... وَ كَانُوا يَتَّقُونَ﴾

۱۷- ایمان، همراه با تقوی چاره ساز است و گرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم

است. «آمنوا و کانوا یتّقون»

۱۸- تقوایی که یک خصلت پایدار شده باشد، ارزشمند است. «کانوا یتّقون»

۱۹- ایمان و ملازمت بر تقوا، شرط بهره‌مندی از پاداش‌های اخروی است. «لاجر الآخرة خير للذين آمنوا و کانوا یتّقون»

۲۰- تقوا، مرحله و مرتبه‌ی والاتری در ایمان است. «آمنوا و کانوا یتّقون»*

﴿۵۸﴾ وَجَاءَ إِخْوَةً يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ

(سرزمین کنعان را قحطی فراگرفت) و (در پی مواد غذایی) برادران یوسف

(به مصر) آمدند و بر او وارد شدند، آنگاه (یوسف) آنان را شناخت، ولی

آنها او را نشناختند.

نکته‌ها:

■ طبق پیش‌بینی و پیشگویی یوسف، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد از آن، هفت سال دوم فرارسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی از مصر به فلسطین و کنعان رسید. یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی مصر روانه شوند. آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقدیان غله، برادران خود را دید، اما برادران یوسف را نشناختند و حق هم همین بود، زیرا از زمان انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله شده بود. یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، «یا بشری هذا غلام» چند سالی در خانه عزیز خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر برد و از زمان آزادی او از زندان نیز هفت سال (دوره وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر آمده بودند.

پیام‌ها:

۱- در زمان قحطی، جیره‌بندی لازم است و هر کس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «اخوة» با اینکه می‌توانستند یک نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

۲- در زمان قحطی اگر منطقه‌های دیگر از شما کمک خواستند، کمک کنید. «و جاء اخوة يوسف»

۳- در وقت نیاز و تنگدستی ساکن و راکد نباشد و حتی از دیگر کشورها کمک بگیرید. «و جاء اخوة يوسف»*

۴- گاهی ظالم محتاج مظلوم می‌شود. «و جاء اخوة يوسف» (کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد).*

۵- ملاقات مردم حتی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود. «جاء اخوة... فدخلوا» (سران حکومت‌ها باید برنامه‌ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد).

۶- خاطرات دوران کودکی در ذهن نقش می‌بندد و از بین نمی‌رود. «فعرفهم و هم له منکرون»*

(برادران در بزرگی با یوسف محشور بودند؛ ولی یوسف در کودکی آنها را دیده بود، لذا یوسف آنها را شناخت و لی آنان یوسف را نشناختند).*

﴿۵۹﴾ وَ لَمَّا جَهَزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ أَئْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُكْنَزِلِينَ

و چون یوسف بارهای (غذایی) آنان را آماده ساخت، گفت: برادر پدری خود را (در نوبت آینده) نزد من آورید. آیا نمی‌بینید که من پیمانه را کامل می‌دهم و بهترین میزان هستم.

نکته‌ها:

■ یوسف گفت: «ائتونی باخ لکم» یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام معلوم می‌شود که یوسف در چهره‌ی ناشناس، باب گفتگو را با برادران باز کرد و آنها همچنان که در تفاسیر آمده گزارش دادند که ما فرزندان یعقوب نواده‌ی ابراهیم می‌باشیم. پدر ما پیرمردی است که به خاطر حزن و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سال‌هاست

گریان و گوشه‌گیر است و یکی از برادرانمان را نیز به خدمت او گماردهایم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر را نیز به ما بدھید که با خوشحالی برگردیم. یوسف دستور داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده شود.

■ یوسف برای جذب برادران گفت: «أَنَا خَيْرُ الْمُزَلِّينَ» من بهترین میزبانم، و آن برادران جذب شدند، ولی خداوند برای جذب مردم تعبیرات زیادی دارد:

«خیر الرّازقين»^(۱) او بهترین روزی رسان است.

«خیر الغافرين»^(۲) او بهترین بخشندۀ است.

«خیر الفاتحين»^(۳) او بهترین گشایشگر است.

«خیر الماكرين»^(۴) او بهترین تدبیر‌کننده است.

«خیر الوارثين»^(۵) او بهترین وارث است.

«خیر الحاكمين»^(۶) او بهترین داور است.

اما گروه بسیاری از مردم جذب نمی‌شوند.

پیام‌ها:

۱- یوسف بر توزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت مستقیم داشت. «جهّزم»

۲- مدیریّت صحیح یوسف ﷺ موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشکلی برای مردم مصر پیش نیاید بلکه به اطراف نیز کمک کند. «جهّزم بجهّزم»*

۳- هم رازداری لازم است و هم راستگویی. یوسف گفت: «اخ لكم» و نگفت: برادر من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.

۴- اشخاص یا مؤسسه‌ها و یا کشورهایی که کمک‌های اقتصادی می‌کنند، می‌توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند.

﴿ائتوني باخ...﴾

۳. اعراف، ۸۹

۲. اعراف، ۱۵۵

۱. جمعه، ۱۱

۶. یونس، ۱۰۹

۵. انبیاء، ۸۹

۴. انفال، ۳۰

۵- حتی در زمان بحران و قحطی نیز بی عدالتی و کم فروشی ممنوع است. «اویف الکیل»

۶- در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد. «الکیل»

۷- بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهیم. (یوسف سهم برادران را کامل داد و درباره‌ی ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) «و جاء اخوة یوسف... اویف الکیل»*

۸- کم فروشی یا عدالت کارگزاران، کارگران و دستیاران، به حساب مسئول اصلی و مافوق است. «انی اویف الکیل»

۹- خرید و فروش و توزیع غلات در مصر زمان یوسف ﷺ با پیمانه بوده است.
* «اویف الکیل»

۱۰- مسئولین توزیع امکانات عمومی باید عادل باشند. «اویف الکیل»*

۱۱- قدرت را وسیله‌ی انتقام قرار ندهیم. «اویف الکیل و انا خیر المزلین»*

۱۲- مهمان نوازی از اخلاق انبیاست. «خیر المزلین»

۱۳- به مسافران و کاروان‌هایی که وارد منطقه شما می‌شوند حتی در زمان نیاز و
قحطی، احترام کنید. «خیر المزلین»

﴿۶۰﴾ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كِيلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُونِ

(ولی) اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه پیمانه‌ای (از غله) نزد من خواهد

داشت و نه نزدیک من شوید.

پیام‌ها:

۱- در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مژده و محبت؛ «أنا خیر المزلین» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فان لم تأتوني»

۲- زمینه‌های سوء استفاده را از بین ببریم. (اگر رسم شود که حاضرین سهم غائیین را بگیرند بعضی سوء استفاده می‌کنند). «فان لم تأتوني فلا کیل لكم»*

۳- در اجرای قانون، میان برادر و خانواده و دیگران باید تبعیض قائل شد. «فلا کیل

لکم» (هر شخصی سهم معینی داشت و باید خود دریافت می‌کرد.)
 ۴- در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد درصد بر اجرا داشته باشد. «فلاکیل لکم» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند).
 ۵- قاطعیت در پیاده کردن برنامه‌ها، شرط رهبری است. «فلاکیل لکم عنده و لاتقریون»

﴿۶۱﴾ قَالُواْ سَنْرَاوْدْ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَقَاعِلُونَ

(برادران به یوسف) گفتند: او را با اصرار و التماس از پدرش خواهیم خواست و حتماً این کار را خواهیم کرد.

نکته‌ها:

- «مراودة» به مراجعه پی‌درپی، همراه با التماس یا خدعاً و فریب گفته می‌شود.
- بوی حسد از کلام برادران استشمام می‌شود، به جای «ابانا» گفتند: «اباه» و در اول سوره نیز گفتگوی برادران این بود که: «لیوسف و اخوه احبت الی ابینا منا» پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

پیام‌ها:

- ۱- سفر فرزند باید به اذن پدر و رضایت او باشد. «سنراود عنه اباه»*
- ۲- برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین مطلع بودند. («سنراود» به معنای گفتگوی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است)*
- ۳- حضرت یعقوب پس از ماجراهای یوسف بنیامین را از خود دور نمی‌کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی نبود. «سنراود عنه اباه»*

﴿۶۲﴾ وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ أَجْعَلُواْ بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و (یوسف) به غلامان خود گفت: آنچه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید، تا چون به خانواده خود بازگردند آن را بازشناسند، به امید آنکه (بار دیگر) برگردند.

نکته‌ها:

- حضرت یوسف که در آیات قبل از او با تعابیری چون؛ «صادق، محسن، مخلص» یاد شده، یقیناً بیت المال را به پدر و برادران خود نمی‌بخشد و ممکن است که پول غله را از سهم و ملک شخصی خود داده باشد.
- پول را برگرداند تا بی‌بولی، مانع سفر دوم آنها نشود. «لعلهم يرجعون» علاوه بر آنکه برگرداندن پول، نشانه صمیمیت و نداشتن سوءقصد از اصرار برآوردن برادر است و مخفیانه در بین کالا‌گذاردن نشانه بی‌ممت بودن و حفظ از دستبرد سارقین است.
- یوسف که دیروز برد و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار دارد. «لفتیانه» اما در هنگام ملاقات برادران، نه انتقام گرفت و نه گلایه‌ای نمود و نه کینه‌ای داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه داد که من شما را دوست می‌دارم.

پیام‌ها:

- ۱- مدیر و رهبر لایق باید طرحهایش ابتکاری باشد. «اجعلوا
- ۲- بدی‌ها را با خوبی جبران کنید. «اجعلوا بضاعتهم»
- ۳- صله رحم، یعنی کمک نمودن، نه معامله کردن. «اجعلوا بضاعتهم»
- ۴- پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار نیست.
«اجعلوا بضاعتهم في رحالم»
- ۵- یوسف، کار گذاردن بضاعت برادران را بر عهده چند نفر گذاشت تا هر گونه زمینه را برای اتهام مسدود کند و بردهای سوء استفاده نکند که مبلغ را برای خود بردارد و بگوید در رحال مسافران گذاشتم. «اجعلوا بضاعتهم في رحالم»*
- ۶- کمک به دیگران را حتی الامکان مخفیانه انجام دهید. «في رحالم»*

- ۷- نه انتقام و نه کینه، بلکه هدیه دادن برای ارتباط بعدی. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالم... لعلهم يرجعون»
- ۸- برای بازیافتن انسان‌ها، باید از پول گذشت. «اجعلوا بضاعتهم... لعلهم يرجعون»
- ۹- خوبی کردن بهترین وسیله جذب افراد است. «اجعلوا بضاعتهم... يرجعون»*
- ۱۰- مسئولین، کارگزاران خود را نسبت به برنامه‌ها و طرحها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفقی باشند. (یوسف به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) «لعلهم يرجعون»*
- ۱۱- در طرح‌ها و برنامه‌ها، یقین صدرصد به عملی شدن آن لازم نیست. «لعلهم يرجعون»*

﴿۶۳﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنْعَ مِنَ الْكَيْلِ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

پس چون به سوی پدر خود باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانه (برای نوبت دیگر) از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست تا سهمیه و پیمانه خود را بگیریم و ما حتماً نگهبان او خواهیم بود.

پیام‌ها:

- ۱- یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط داشت. «یا آبانا مُنْع...»
- ۲- پدر، دارای حق امر و نهی به فرزند خود می‌باشد. «فارسل»
- ۳- بنیامین بدون اجازه‌ی پدر به مسافرت اقدام نمی‌کرد. «فارسل معنا»
- ۴- برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنید. «اخانا»
- ۵- مجرم چون در درون نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی‌درپی دارد. «اَنَا لَهُ لَحَافِظُونَ» (کلمه «اَنَا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است).

﴿۶۴﴾ قَالَ هَلْ ءَامِنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَأَللَّهُ خَيْرٌ
حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین بدانم، همان طور که شما را بر برادرش امین دانستم (و دیدید که چه شد) پس (به جای شما به خدا اعتماد می کنم که) خداوند بهترین حافظ است و او مهربان ترین مهربانان است.

نکته ها:

■ سؤال: با توجه به سابقه بدی که فرزندان یعقوب داشتند، چرا پدرشان مجدداً فرزند دیگرش را به آنان سپرد؟

پاسخ: فخر رازی^(۱) احتمالات متعددی را مطرح نموده که هر کدام از آنها می تواند توجیهی بر این موافقت باشد؛ اولاً: برادران از اقدام اولیه شان به نتیجه های که مورد نظرشان بود، (محبوبیت در نزد پدر) نرسیده بودند. ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از یوسف بود. ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط ویژه ای را پدید آورده بود که سفر مجدد را ضروری می کرد. رابعاً: دهها سال از حادثه اول گذشته و فراموش شده تلقی می شد. خامساً: خداوند متعال در حفظ فرزندش به او تسلي خاطر داده بود.

■ در آیه ۱۲، یعقوب در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، به فراق یوسف و نابینایی گرفتار شد، ولی در مورد بیناییم به خدا تکیه کرد و گفت: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدائی پایان یافت.

پیام ها:

- ۱- اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلف دارد، جایز نیست. «هل آمنکم»
- ۲- یاد خاطرات تلخ گذشته، انسان را در برابر حوادث آینده بیمه می کند. «هل آمنکم علی اخیه من قبل»

۱. تفسیر کبیر.

۳- با یک شکست یا تجربه‌ی تلخ، خود را کنار نکشیم. «هل آمنکم علیه... فالله خیر حافظاً» یعقوب بار دیگر فرزند دوم را با توکل به خدا به برادران تحویل داد.

۴- برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، «اَنَا لِهِ لَحافِظُونَ» اما حضرت یعقوب تذکر داد که خداوند حافظ است. «فَاللهُ خَيْرٌ حَافِظًا...»*

۵- بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکل کنیم. «فَاللهُ خَيْرٌ حَافِظًا»*

۶- با توجه به رحمت بی‌نظیر الهی و با توکل به خداوند، به استقبال حوادث زندگی برویم. «فَاللهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

۷- سرچشممه حفاظت، رحمت است. «فَاللهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

﴿۶۵﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتِهِمْ رُدَدْتِ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا آبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَدْتِ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا

وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ

و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه‌شان به آنها بازگردانده شده، گفتند: ای پدر (دیگر) چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما باز گردانده شده و ما قوت و غذای خانواده‌ی خود را فراهم واز برادرمان حفاظت می‌کنیم و با (بردن او) یک بار شتر می‌افزاییم و این (پیمانه‌ای ناصیح است).

نکته‌ها:

- شاید معنای آیه چنین باشد: این مقداری که گرفته‌ایم به جایی نمی‌رسد، اگر نوبت دیگر برویم، بار بیشتری می‌گیریم.
- کلمه «غیر» از «میر» یعنی مواد غذایی و «نمیر اهلنا» یعنی به خانواده‌ی خود غذا می‌رسانیم.
- از جمله «نزداد کیل بعیر» استفاده می‌شود که سهم هر نفر، یک بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.

پیام‌ها:

۱- فرزندان یعقوب در کنار پدر و پیرامون او زندگی می‌کردند و برای تهیه آذوقه‌ی خانواده تلاش می‌کردند. «فتحوا متعاهم... یا ابانا...»

۲- هنر یوسف، نه فقط انسان بودن که انسان‌سازی است. «وَجَدَتْ بِضَاعِتَهِمْ رُدْدَتْ الْيَهْمَ» (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می‌دهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می‌فرماید: «ادفع بالّقی هی احسن» بدی را با خوبی دفع کنید.)^(۱)

۳- اگر از اول پول و بهای کالا گرفته نشود، خریدار تحقیر می‌شود. اگر قصد هدیه هست ابتدا پول اخذ شود، ولی به شکل عاقلانه برگردانده شود. «رُدْدَتْ الْيَهْمَ»

۴- اگر خواستید کبوتران فراری را جذب کنید، باید کمی دانه پخش کنید. (یوسف بهای غله را به آنان برگرداند تا جاذبه مراجعت آنان را زیاد کند) «بِضَاعِتَهِمْ رُدْدَتْ»

۵- مرد، مسئول تغذیه خانواده است. «غیر اهلنا»

۶- سهمیه‌بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری یوسفی است. «نَزَدَ اللَّهُ كِيلَ بَعِيرٍ»

﴿۶۶﴾ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِيقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتَنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطِبِكُمْ فَلَمَّا ءاتَوْهُ مَوْثِيقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

(پدر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا آنکه (با سوگند) به نام خدا، وثیقه‌ای محکم بیاورید که حتماً او را نزد من برگردانید. مگر آنکه همه شما گرفتار حادثه‌ای شوید. پس چون وثیقه خود را آوردن (پدر) گفت: خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است.

نکته‌ها:

▣ «موثق» یعنی آنچه مایه وثوق و اطمینان به قول طرف مقابل است که می‌تواند عهد،

سوگند و نذر باشد.»**موثقاً من الله**»

پیام‌ها:

- ۱- به صرف خویشاوندی اکتفا نکنید و قراردادها را محکم کنید. «لن ارسله معکم حق...»*
- ۲- ایمان به خدا و سوگند و نذر و عهد با او، قوی‌ترین پشتوانه بوده و هست. «موثقاً من الله»
- ۳- هرگاه از شخصی بدقولی و بدرفتاری دیدید، در نوبت بعد قرارداد را محکم‌تر کنید. «موثقاً»
- ۴- فرزند خود را به راحتی همراه دیگران نفرستید. «توتون موثقاً من الله»
- ۵- در قراردادها، پیش‌بینی حوادث غیرمتربّه و خارج از حیطه اختیار را بکنید.
«الاَّن يحاطُ بِكُمْ» (تکلیف خارج از توانایی، ممنوع است.)
- ۶- محکم‌کاری‌های قانونی و حقوقی، شما را از توکل به خداوند غافل نکند.
«الله على ما نقول وكيل»

﴿۶۷﴾ وَقَالَ يَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلِيَتَوَكَّلَ الْمُتَوَكِّلُونَ

و (یعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از یک دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و (بدانید من با این سفارش) نمی‌توانم چیزی از (مقدرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و همه توکل‌کنندگان (نیز) باید بر او توکل نمایند.

نکته‌ها:

❑ حضرت یعقوب علیه السلام به هنگام سفر برادران به مصر چهار نکته توحیدی می‌گوید:
اول: «ما اغنى عنكم»، یعنی من با این سفارش ورود از چند در نمی‌توانم چیزی از مقدرات خدا را از شما دور کنم.

دوم: در آیه قبل فرمود: «الا ان يحاط بكم»، یعنی مگر آنکه همه شما به گونه‌ای که تصویر نمی‌کردید گرفتار حادثه‌ای شوید.

سوم: در آیه ۶۴ فرمود: «فالله خير حافظاً».

چهارم: در آیه ۶۷ فرمود: «عليه توكلت».

آری، رسول خدام علیه السلام سراپا توجه به خدا و توحید دارد، اما فرزندان یعقوب در سفر تنها می‌گفتند: «و انا له لحافظون» یعنی ما خودمان برادرمان را حفظ می‌کنیم. در این گفتگوها سیمای موحد مخلص، با افراد عادی به زیبایی نشان داده می‌شود.*

پیام‌ها:

۱- عاطفه پدری حتی نسبت به فرزندان خطاکار، از بین نمی‌رود. «يا بني»

۲- چاره‌اندیشی و تدبیر برای حفظ سلامت فرزندان، لازم است. «يا بني لا تدخلوا...»

۳- وقتی توصیه کننده عالم و آگاه است لازم نیست فرمانبر از فلسفه آن دستور آگاه باشد. («لا تدخلوا...» را عمل کردن و فلسفه و راز آن را نپرسیدند) *

۴- از بهترین زمان‌های موعظه، در آستانه سفر است. یعقوب در آستانه سفر فرزندان به آنان گفت: «يا بني لا تدخلوا من باب واحد»

۵- جلو حساسیت‌ها، سوء‌ظن‌ها و چشم‌زخم‌ها را بگیرید، ورود گروهی جوان به منطقه‌ی بیگانه، عامل سوء‌ظن و سعایت است. «لا تدخلوا من باب واحد»

۶- لطف و قدرت خداوند را منحصر در یک راه نپنداشد، دست او باز است و می‌تواند از هر طریقی شما را مدد رساند. «لا تدخلوا من باب واحد»

۷- فقط بازدارنده و نهی کننده نباشد، بلکه راه حل نیز ارائه دهید. «لا تدخلوا... و

ادخلوا﴿

۸- برای رسیدن به مقصود بایستی راههای مختلف را پیمود. ﴿و ادخلوا من ابواب

متفرقه﴾

۹- مدیر خوب باید علاوه بر برنامه‌ریزی، حساب احتمالات را بکند، زیرا انسان در اداره‌ی امور خود مستقل نیست. یعنی با همه محاسبات و دقت‌ها باز هم دست خدا باز است و تضمینی برای انجام صدرصد محاسبات ما نیست.

﴿وَمَا أَغْنَى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

۱۰- در برابر مقدرات حتمی خداوند، چاره‌ای جز تسلیم نیست. ﴿مَا اغْنَى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

۱۱- حاکم مطلق هستی، خداوند است. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾

۱۲- با توکل زانوی اشتر بیند. ﴿لَا تدخلوا... عليه توکلت﴾*

۱۳- هم احتیاط و محاسبه لازم است؛ ﴿لَا تدخلوا...﴾ و هم توکل به خداوند ضروری است. ﴿عليه توکلت﴾

۱۴- به غیر خداوند، توکل نکنید. ﴿عليه توکلت﴾ چراکه او به تنها یی کفایت می‌کند
﴿وَكُفِيَ بِاللهِ وَكِيلًا﴾^(۱) و بهترین وکیل است. ﴿نعم الوکیل﴾^(۲)

۱۵- یعقوب، هم خود توکل کرد و هم دیگران را با امر به توکل تشویق نمود.
﴿توکلت... فلیتوکل...﴾

﴿۶۸﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمْرَهُمْ أَبْوُهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلِمَنَا هُوَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و چون از همانجا که پدرشان دستورشان داده بود وارد (مصر) شدند، این کار در برابر اراده خداوند هیچ سودشان نبخشید، جز آنکه نیازی در دل یعقوب بود که عملی شد. (تنها اثر ورود از چند دروازه حفظ از چشم زخم و رسیدن برادران، به خصوص بنیامین به یوسف بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت) و البته (یعقوب) بخاطر آنچه به او آموزش داده بودیم دارای علمی (فراوان) بود ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.

نکته‌ها:

- در اینکه آرزوی درونی و حاجت یعقوب که برآورده شد چه بوده است احتمالاتی وجود دارد:
 - ۱- رسیدن بنیامین به یوسف علیه السلام و خارج شدن یوسف از تنها بیانی، هر چند به صورت اتهام سرقت باشد.
 - ۲- سرعت بخشیدن به وصال پدر و پسر که در آینده به آن اشاره خواهد شد.
 - ۳- انجام وظیفه، بدون آنکه ضامن نتیجه‌ی آن باشد. حاجت یعقوب آن است که در مقدمات کار کوتاهی نشود و از یک در وارد نشوند، ولی آنچه خواهد شد به دست خداوند است.

پیام‌ها:

- ۱- تجربه‌های تلخ، انسان را با ادب می‌کند و سخنان بزرگان را می‌پذیرد. «و لَمَّا دخلوا من حيث أمرهم أبواهم»
- ۲- اطاعت از پدر لازم و ارزشمند است. «دخلوا من حيث أمرهم أبواهم»*
- ۳- اگر از بی‌ادبی افراد گفتید، از ادب آنان نیز بگویید. «دخلوا ... أبواهم» (اگر برادران قبلًا نسبت ضلالت به پدر می‌دادند، امروز تسلیم امر پدر شدند.)
- ۴- محاسبات و دقت و برنامه‌ریزی‌ها با وجود اراده‌ی الهی کارساز است، آنچاکه نخواهد کارساز نیست. «ما كان يغنى عنهم من الله من شيء»
- ۵- یعقوب، بر مطالب و اسراری آگاه بود که مصلحت نمی‌دانست بازگو کند. «حاجة في نفس يعقوب»

۶- دعا و حاجت اولیای خدا، مستجاب می‌شود. «حاجة فی نفس یعقوب قضاه»

۷- علم انبیا از جانب خداوند است. «علمّناه»

۸- بیشتر مردم عالمان حقیقی را نمی‌شناسند. «علمّناه و لکنَّ اکثر الناس لا یعلمون»*

۹- بیشتر مردم، به اسباب و علل چشم می‌دوزنند و از حاکمیت خداوند و لزوم توکل بر او ناآگاهند. «اکثر الناس لا یعلمون»

۱۰- معیار حق و باطل، تشخیص اکثربت نیست. «اکثر الناس لا یعلمون»*

﴿۶۹﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ

فَلَاتَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وقتی (برادران) بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را در نزد خود

جای داده گفت: همانا من برادر تو هستم، پس از آنچه انجام می‌دهند

اندوهگین مباش.

نکته‌ها:

■ در تفاسیر آمده است که وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام وارد مصر شدند، یوسف میزبان آنان شد و برای هر دو نفر، یک طبق غذا مقرر کرد. بنیامین در آخر تنها ماند. یوسف او را در کنار خودش نشاند و آنگاه برای هر دو نفر اتفاقی قرار داد و باز بنیامین را هم اتفاق خویش ساخت. بنیامین از بی‌وفایی‌های برادران و جنایتی که درباره یوسف در سالهای قبل کرده بودند، سخن گفت. در اینجا بود که کاسه‌ی صبر یوسف لبریز شد و گفت: نگران مباش من همان یوسفم و چنان با تأکید گفت: «انی انا اخوک» که جایی برای احتمال این سخن که «من جای برادرت باشم» نگذارد.

■ در مورد جمله «فلاتبتس با کانوا یعملون» دو معنی احتمال می‌رود: یا از عملکرد گذشته‌ی برادران اندوهگین مباش، یا از برنامه‌ای که غلامان برای نگاهداری تو دارند و پیمانه را در بار تو خواهند گذاشت تا در پیش من بمانی، نگران مباش.

پیام‌ها:

- ۱- برادرانی که دیروز به قدرت خود می‌باليدند؛ «خن عصبة» اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع آستانه یوسف را ببوسند. **﴿دخلوا على﴾**
- ۲- کلام‌ها، طبقه‌بندی، محرمانه و علنى دارد. یوسف تنها به صورت محرمانه به بنیامین گفت: **﴿إِنِّي أَنَا أُخْوِك﴾** (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.)
- ۳- در بعضی امور، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. **﴿فَلَاتَبْتَئِس﴾**
- ۴- هرگاه به نعمتی رسیدید، تلخ کامی‌های گذشته را فراموش کنید. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی‌های قبلی را باید فراموش کرد.) **﴿فَلَاتَبْتَئِس...﴾**
- ۵- قبل از اجرای طرح و نقشه، باید بی‌گناه از نظر روحی آماده و توجیه باشد. (به بنیامین گفته شد که به نام سارق تورانگاه می‌داریم نگران مباش). **﴿فَلَاتَبْتَئِس﴾**

﴿۷۰﴾ فَلَمَّا جَهَّزْهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ الْسِّقَايَةَ فِي رَحْلٍ أَخِيهِ ثُمَّ أَذْنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

پس چون بارهای برادران را مجهز و مهیا ساخت، ظرف آبخوری (گران قیمتی) را در خورجین برادرش (بنیامین) قرار داد، سپس منادی صدا زد؛
ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید.

نکته‌ها:

- «سقايه» پیمانه‌ای است که در آن آب می‌نوشند. «رحل» به خورجین و امثال آن می‌گویند که روی شتر می‌گذارند. کلمه‌ی «عیر» به معنی کاروانی که مواد غذایی حمل می‌کنند.^(۱)
- این چندمین باری است که یوسف طرح ابتکاری می‌دهد، یک بار بهای غله را در بار برادران گذاشت تا دوباره بازگردند و این بار ظرف قیمتی را در محموله برادر گذاشت تا او را

نزد خود نگاه دارد.

- ▣ حضرت یوسف ﷺ در مرحله‌ی قبل بضاعت را توسط غلامان در بار برادران گذارد، «اجعلوا بضاعتهم فی رحالم» ولی در سفر دوم شخصاً سقايه را در بار بنیامین قرار داد. (چون موضوع سری بود). «جعل السقاية فی رحل اخیه»*

- ▣ در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفره‌ای که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست دارد در نزد وی بماند. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگرداند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طراحی می‌کنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد.

نظیر فیلم‌ها، نمایش‌ها و صحنه‌های تئاتر که افراد در ظاهر و در شکل مجرم و گناهکار احضار و مخاطب می‌شوند و یا حتی شکنجه می‌گردند، ولی آنها بخاطر توجیه قبلی و رضایت شخصی و مصلحت مهم‌تری آن را پذیرا شده‌اند.

- ▣ سؤال: چرا در این ماجرا به بی‌گناهانی نسبت سرقت داده شد؟
پاسخ: بنیامین با آگاهی از این طرح و اتهام، برای ماندن در نزد یوسف اعلام رضایت کرد و باقی برادران هر چند در یک لحظه ناراحت شدند، ولی بعد از بازرسی از آنها رفع اتهام گردید. علاوه بر آنکه کارگزاران از اینکه یوسف خود پیمانه را در میان بار گذارده «جعل» خبر نداشتند و بطور طبیعی فریاد زدند: «انکم لسارقون»

- ▣ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «لا کذب علی المصلح» کسی که برای اصلاح و رفع اختلاف دیگران دروغی بگوید، دروغ حساب نمی‌شود، و آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- گاهی صحنه‌سازی برای کشف ماجرا‌یی جایز است و برای مصالح مهم‌تر، نسبت دادن سارق به بی‌گناهی که از قبل توجیه شده باشد، مانعی ندارد.^(۲)
«انکم لسارقون»

۱. تفسیر نورالثقلین. ۲. تفسیر المیزان.

۲- اگر در میان گروهی یک نفر خلافکار باشد، مردم تمام گروه را خلافکار می‌نامند. «آنکم لسارقون»

﴿۷۱﴾ قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ

(برادران یوسف) رو به ماموران کردند و گفتند: شما چه چیزی را گم کردید.

﴿۷۲﴾ قَالُواْ نَفْقَدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَّا بِهِ زَعِيمُ

گفتند: پیمانه و جام مخصوص شاه را گم کردیدم و برای هرکس آن را بیاورد، یک بار شتر (جایزه) است و من این را ضمانت می‌کنم.

نکته‌ها:

■ کلمه‌ی «صواع» و «سقاية» به یک معنی بکار رفته‌اند، پیمانه‌ای که هم با آن آب می‌خورند و هم گندم را کیل و اندازه می‌کنند که نشانه صرفه‌جویی، بهره‌وری و استفاده چند منظوره از یک وسیله است. «صواع» ظرفی است که گنجایش یک صاع (حدود ۳ کیلو) گندم را دارد.

■ کلمه‌ی «حمل» به بارگفته می‌شود. و کلمه «حمل» نیز به معنای بار است، اما باری که پنهان باشد، مثل بارانی که در دل ابر است یا فرزندی که در شکم مادر است.^(۱)

■ جمله‌ی «لمن جاء به حمل بعیر» هرکس چنین کند من چنان پاداش می‌دهم، در اصطلاح فقهی «جعله» نامیده می‌شود که دارای سابقه و اعتبار قانونی است.

پیام‌ها:

۱- برادران با جمله‌ی «ماذَا تَفْقِدُونَ» توصیه کردند که قبل از اثبات موضوع دزدی کسی را نباید متهم کرد.*

۲- جایزه تعیین کردن، از شیوه‌های قدیمی است. «ولمن جاء به حمل بعیر»

۳- جوایز باید متناسب با افراد و زمان باشد. در زمان قحطی بهترین جایزه، یک

۱. مفردات راغب.

بار شتر غله است. «حمل بعير»

۴- ضامن باید فرد معین و مشخصی باشد. «و انا به زعيم»*

۵- ضامن باید معتبر باشد. «و انا به زعيم»*

۶- ضامن گرفتن برای جلب اطمینان، سابقه تاریخی دارد. «انا به زعيم»

﴿۷۳﴾ قَالُواٰ تَالَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا

سارقين

گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید که ما برای فساد در این سرزمین

نیامده‌ایم و ما هرگز سارق نبوده‌ایم.

نکته‌ها:

■ برادران یوسف گفتند: شما می‌دانید که ما برای سرقت و فساد به این منطقه نیامده‌ایم، در اینکه از کجا می‌دانستند، چند احتمال دارد: شاید با اشاره یوسف باشد که این گروه دزد نیستند. شاید هنگام ورود به منطقه گزینش شده بودند. آری برای ورود و خروج هیئت‌های بیگانه، مخصوصاً در شرایط بحرانی، باید دقت کرد تا مطمئن به اهداف مسافرین شد.

پیام‌ها:

۱- حُسن سابقه، نشانه‌ای برای برائت است. «لقد علمتم»

۲- دستگاه امنیتی مصر قوى و کارآzmوده بوده است و می‌دانست که این غافله برای فساد نیامده‌اند. «لقد علمتم»*

۳- دزدی و سرقت، یکی از مصادیق فساد در زمین است. «ما جئنا لنفسد في الأرض
وما كننا سارقين»

﴿۷۴﴾ قَالُواٰ فَمَا جَرَأْوُهٌ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ

(مأموران یوسف) گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید، کیفرش چیست؟

نکته‌ها:

■ به نظر می‌رسد طراح این سؤال حضرت یوسف است، چون می‌داند برادران طبق مقررات و قانون منطقه کنعان ونظر حضرت یعقوب اظهار نظر خواهند کرد.

پیام‌ها:

۱- وجودان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانید. «فَما جِزْوَهُ...»

﴿قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾

گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانه در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانه قرار گیرد) ما (در منطقه کنعان) ظالم (سارق) را اینگونه کیفر می‌دهیم.

پیام‌ها:

۱- مجازات سرقت در میان بعضی اقوام گذشته، برداشتی سارق بوده است. «فَهُو جِزَاؤُهُ» به گفته تفسیر مجمع‌البیان، مجازات سرقت، برداشتی به مدت یک سال بوده است.

۲- در قانون استثنا و تبعیض وجود ندارد، هر کس سارق بود برده خواهد شد.
﴿مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ﴾

۳- با تفہیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متهم را به حداقل کاهش دهیم. «جِزَاءُهُ مَن وُجِدَ...» *

۴- دلایل باید به گونه‌ای باشد که متهم نیز خود به راحتی اتهام را بپذیرد. «مَن وُجِدَ...» *

۵- وجود یک خلافکار در جمعی، دلیل بر خلافکار بودن همه نیست. «مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ» *

۶- کیفر خلافکار در کشور بیگانه می‌تواند طبق قانون خود او باشد، نه کشور

میزبان. «کذلک نجزی الظالمین»

۷- سرقت، نمونه‌ی بارز ستمکاری است. («ظالم» بجای «سارق») «نجزی الظالمین»

﴿۷۶﴾ فَبَدَا بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ أَسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ
كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمُلِّكِ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِنْ نَشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْهِ

پس (از پذیرش کیفر، ماموران شروع به بازرگانی کرده و) قبل از بار برادرش، به (بازرگانی) بار سایر برادران پرداخت، سپس پیمانه را از بار برادرش بیرون آورد. ما اینگونه برای یوسف تدبیر کردیم، زیرا طبق قانون شاه مصر، یوسف نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، مگر آنکه خدا بخواهد (که کیفر سارق در کنعان را مقدمه بازداشت این برادر قرار می‌دهد). ما هر کس را که بخواهیم (و لائق باشد) درجاتی بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب دانشی، دانشوری است.

نکته‌ها:

■ واژه «کید» همه جا به معنی مذموم بکار نرفته است، «کید» به معنی طرح و نقشه نیز استعمال شده است. «کدنا»

■ در موقع بازرگانی، بنیامین چون از طرح و نقشه با خبر بود، آسوده خاطر بود، لذا در سراسر این ماجرا هیچ اعتراضی از او نقل نشده است و برای اینکه طرح مخفی بماند و موجب سوءظن نشود، بازرگانی را از بار دیگران شروع کردند تا نوبت به بنیامین رسید و چون در بار او پیدا شد، طبق قرار قبلی باید او در مصر می‌ماند. این طرح و نقشه الهی بود، چون یوسف با قوانین جاری مصر نمی‌توانست سارق را به عنوان گروگان نگهدارد.

پیام‌ها:

۱- مأمورین اطلاعاتی باید به نوعی عمل کنند که موجب شک و ظن به آنها نشود.
«فبدأ باوعيتم» (در بازرگانی، اوّل به سراغ بار بنیامین نرفتند، بلکه از دیگر

برادران دیگر شروع نمودند.)

- ۲- عملکرد کارکنان به عهده مسئولان گذاشته می‌شود. «فَبِدأ» (به حسب ظاهر یوسف شخصاً بازرسی نکرده، ولی قرآن می‌فرماید: او بازرسی را آغاز کرد.)
- ۳- بازرسی اموال متهمان از سوی حاکم، مجاز است. «فَبِدأ بِاوْعِيَتْهِم»
- ۴- فکر و ابتکار و چاره‌جویی، از امدادهای غیبی است. «كِدَنَا»
- ۵- طرح‌های یوسف، الهامات الهی بود. «كِدَنَا لِيُوسُف»
- ۶- حضور بنیامین نزد یوسف، به سود یوسف بود. «كَذَلِكَ كِدَنَا لِيُوسُف»
- ۷- احترام و مراعات قوانین، حتی در نظامهای غیر الهی لازم است. «ماکان لیاخذ اخاه فی دین الملک»
- ۸- سردمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تخلف نکنند. (یوسف به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر را نگهداشت) «لِيأخذ اخاه فی دین الملک»
- ۹- مقام‌های معنوی، درجات و سلسله مراتب دارد. «نرفع درجات...»
- ۱۰- علم و آگاهی، مایه‌ی برتری است. «نرفع درجات... و فوق كل ذی علم علیم»
- ۱۱- دانش بشری محدود است. «فوق كل ذی علم علیم»

﴿۷۷﴾ قَالُوا إِن يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخُ لَهُ مِن قَبْلٍ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَأَللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

(برادران) گفتند: اگر او سرقت کند (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد. (ولی) گفت: موقعیت شما بدتر (از او) است و خداوند به آنچه توصیف می‌کنید داناتر است.

پیام‌ها:

- ۱- متهم، یا انکار می‌کند و می‌گوید: من دزد نیستم؛ «ماکنّا سارقین» یا کار خود را توجیه می‌کند و می‌گوید: دزد بسیار است. «فَقَدْ سرقَ أَخَ لَهُ مِنْ قَبْلٍ»

- ۲- حسود، حتی بعد از دهها سال ضربه می‌زند. «فقد سرق اخ له من قبل»
- ۳- اخلاق برادر، در برادر اثر می‌گذارد. «اخ له» (اخلاق مادر، در فرزند اثر دارد. بنیامین و یوسف از یک مادر بودند)
- ۴- آنجا که صفا نیست، اتهام افراد زود پذیرفته می‌شود. «ان یسرق فقد...» (بیرون آمدن پیمانه از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاوه‌ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسئله را مسلم پنداشتند.)
- ۵- آنجا که صفا نیست، خلاف جزیی را کلی قلمداد می‌کنند. («یسرق» بجای «سرق» یعنی او همیشه این کاره بوده است.)
- ۶- برای رسیدن به هدف باید نیش‌هایی را تحمل کرد. «سرق اخ له من قبل»
- ۷- گاهی برای حفظ آبروی خود، به دیگران تهمت می‌زنند. «سرق اخ له من قبل»
- ۸- جوانمردی و سعه‌صدر، رمز رهبری است. «فاسرّها یوسف»
- ۹- رازها را فدای احساسات نکنیم. (یوسف از برادران نسبت دزد می‌شنید، ولی به خاطر مصلحت و حفظ را از خود را نگاه داشت) «فاسرّها یوسف فی نفسه»
- ۱۰- افشاگری همیشه ارزش نیست. «و لم يبدها لهم»
- ۱۱- حسد در حق برادر، دروغگویی و اتهام بی مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتن «شَرْ مَكَانًا» به برادران بود.
- ۱۲- برادران یوسف، بر فرض سرقت پیمانه از سوی بنیامین، از او بدتر بودند، چون آنان برادر خود را دزدیده بودند. «انتم شَرْ مَكَانًا»

﴿۷۸﴾ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا
نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(برادران) گفتند: ای عزیز! همانا برای او پدری است پیر و سالخورد، پس یکی از ما را به جای او بگیر (و او را رها کن)، همانا ترا از نیکوکاران می‌بینیم.

نکته‌ها:

▣ وقتی برادران یوسف دیدند نگاهداشت بنیامین قطعی شد، با توجه به تعهدی که به پدر سپرده بودند و سابقه‌ای که درباره یوسف نزد پدر داشتند، و احساس کردند برگشتن بدون بنیامین بسیار تلخ است، تقاضای خود را با روان‌شناسی خاصی مطرح نمودند و شروع به تماس کردند و با بیان‌های عاطفی و محرك همچون، تو عزیز و قدرتمندی، تو از نیکوکارانی، او پدری بیرون و سالخورده دارد، هر کدام از ما را خواستی به جای او بگیر، در صدد جلب بخشش او بر آمدند.

پیام‌ها:

- ۱- مقدرات الهی، هر سنگدل و ستمگری را روزی به خاک مذلت می‌نشاند.
آهنگ تماس در جمله؛ «يا ايهما العزيز....»
- ۲- تقوا پیشگانی که هوای پرستان آنها را خوار کنند خداوند آنان را عزّت خواهد بخشید. «يا ايهما العزيز»*
- ۳- یوسف حتی در زمان اقتدارش، نیکوکاری در رفتار و منش او نمایان بود.
«نراک من المحسنين»
- ۴- فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی‌کند. (یوسف در همه جا و همه‌ی شرایط، نیکوکار توصیف شد) «اَنَا نراک من المحسنين»*

﴿۷۹﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَظَالَمْوْنَ

(یوسف) گفت: پناه به خدا از اینکه کسی را به جز آنکه متعامن را نزد او یافته‌ایم، بگیریم. زیرا که در این صورت حتماً ستمگر خواهیم بود.

نکته‌ها:

▣ دقّت در کلمات یوسف ﷺ، نشان از این دارد که نمی‌خواهد بنیامین را سارق معرفی کند، لذا نمی‌گوید: «وَجَدْنَاهُ سَارِقًا» بلکه می‌گوید: «وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» متاع در بار او بود، نه آنکه

قطع‌آو سارق است.

◻ اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین نگه می‌داشت، طرح به هم می‌خورد و برادران با او به عنوان یک دزد برخورد می‌کردند و انواع آزار و اذیت‌ها را روا می‌داشتند و آن کس که به جای بنیامین می‌ماند، احساس می‌کرد به ناحق گرفتار شده است.

پیام‌ها:

۱- مراعات مقررات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. **﴿معاذ الله﴾**

۲- نیکوکار قانون شکنی نمی‌کند. **﴿من الحسنين. قال معاذ الله...﴾***

۳- قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. **﴿قال معاذ الله﴾***

۴- قضاوت کار حساسی است که باید در آن به خدا پناه برد. **﴿معاذ الله﴾***

۵- یوسف علیه السلام در دو مکان به خدا پناه برد: یکی در خلوت زلیخا و یکی به هنگام قضاوت و حکم. **﴿قال معاذ الله﴾***

۶- قانون شکنی، ظلم است. (نباید به درخواست این و آن مقررات را شکست). **﴿معاذ الله ان ناخذ﴾**

۷- بی‌گناه نباید به جای گناهکار کیفر ببیند، هر چند خودش به اینکار رضایت داشته باشد. **﴿معاذ الله﴾**

﴿۸۰﴾ فَلَمَّا أَسْتَيْسِوْا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيّاً قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلْمَ تَعْلَمُوا أَنَّ
أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلٍ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ
فَلَنْ أَبْرَحَ أَلْأَرْضَ حَتّى يَأْتَنَ إِلَيَّ أَبِيَّ أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ إِلَيَّ وَ هُوَ
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

پس چون از یوسف مأیوس شدند (که یکی را به جای دیگری بازداشت کند)، نجوا کنان به کناری رفتند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان برای برگرداندن او بر شما پیمان الهی گرفته و پیش از این نیز درباره یوسف کوتاهی کرده‌اید. پس من هرگز از این سرزمه‌ین نمی‌روم تا آنکه (یوسف عفو کند یا آنکه) پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من حکمی کند و او بهترین داور و حاکم است.

نکته‌ها:

- «خَلَصُوا» یعنی گروه خود را از سایرین جدا کردند. «نجيّاً» یعنی به نجوی پرداختند. پس «خَلَصُوا نجيّاً» یعنی شورای محramانه تشکیل دادند که چه بکنند.

پیام‌ها:

- ۱- التماس‌ها و خواهش‌ها، شما را از اجرای احکام الهی و اعمال قاطعیت باز ندارد. «فِلَمَا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ»
- ۲- گناه موجب می‌شود دیگران از فرد دوری کرده برایت بجویند و حتی رابطه خویشاوندی را نادیده بگیرند. «فِلَمَا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نجيّاً»*
- ۳- روزگاری همین برادران، قدرتمدانه مشورت می‌کردند که چگونه یوسف را از بین ببرند؛ «اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضاء... لا تقتلوا... القوه...» امروز کاسه التماس در دست گرفته و مشورت و نجوی می‌کنند که چگونه بنیامین را آزاد نمایند. «خَلَصُوا نجيّاً»
- ۴- در عدم حضور پدر مسئولیت اعضای خانواده با برادر بزرگتر است. «قالَ كَبِيرُهُمْ»*
- ۵- رعایت سلسله مراتب و موقعیت سنی در خانواده و جامعه لازم است. «قالَ كَبِيرُهُمْ»*
- ۶- در حوادث تلخ و ناگوار، بزرگترها مسئول‌تر و شرمنده‌ترند. «قالَ كَبِيرُهُمْ»

۷- عهد و پیمان‌ها لازم الاجرا است. «أخذ عليکم موثقاً»

۸- پیمان‌های سخت و قراردادهای محکم، راه سوءاستفاده را می‌بندد. «أخذ عليکم موثقاً»

۹- خیانت و جنایت تا آخر عمر و جدان‌های سالم را آزار می‌دهد. «و من قبل ما فرطهم في يوسف»

۱۰- تحصّن، یکی از شیوه‌های قدیمی برای رسیدن به مقصود است. «فلن ابرح الأرض»

۱۱- غربت، بهتر از شرمندگی است. «فلن ابرح الأرض»

۱۲- به خداوند خوشبین باشیم. «هو خير الحاكمين»

﴿۸۱﴾ إِرْجِعُوا إِلَيْهِ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ أَبْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا

بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ

(برادر بزرگ گفت: من اینجا می‌مانم، ولی) شما به سوی پدرتان برگردید،

پس بگویید: ای پدر! همانا پسرت دزدی کرده و ما جز به آنچه می‌دانستیم

گواهی ندادیم و ما نگهبان (و آگاه به) غیب نبودهایم.

پیام‌ها:

۱- انسان، خودخواه است. در آنجا که می‌خواستند به گندم بیشتر برسند، گفتند:

﴿فارسل معنا اخانا﴾^(۱) (برادر ما را با ما روانه کن، ولی امروز که تهمت در کار

است، گفتند: «ابنک» پسر تو دزدی کرده و نگفتند: برادر ما.

۲- شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. «ما شهدنا الا باعلمنا»

۳- در پیمان‌ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش‌بینی نشده تبصره‌ای باز کرد. «و

ما كننا للغيب...﴾

۴- عذر خود را با کمال صراحة بگوئیم. «وَ مَا كَنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ»

﴿ وَسْأَلُ الْقَرْيَةَ أَتَى كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ أَتَى أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴾

(اگر به حرف ما اطمینان نداری) از قریه‌ای که در آن بودیم و از کاروانی که در میانشان به اینجا رو آورده‌ایم، سؤال کن و بی‌شک ما راستگو هستیم.

نکته‌ها:

- «قریه» تنها به معنای روستا نیست، بلکه به محل اجتماع و مناطق مسکونی گفته می‌شود؛ خواه شهر باشد یا روستا. ضمناً «واسئل القریه» به معنی سؤال از اهل قریه است.
- «عیر» به کاروانی گفته می‌شود که مواد غذایی حمل و نقل می‌کند.
- برادران یوسف در گفتگو با پدر، در ماجرا کشته شدن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در اینجا برای حرف خود دو دلیل آورند؛ یکی سؤال از مردم مصر و یکی سؤال از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم. علاوه برآنکه در ماجرا قبل گفتند: «لو کنّا صادقین» و کلمه «لو» نشانه تردید و دلهره و سستی است، ولی در این صحنه با کلمه «انّا» و حرف لام که در جمله «انّا لصادقون» است نشان می‌دهند که قطعاً راست می‌گویند.

پیام‌ها:

- ۱- سابقه‌ی بد و دروغ، در پذیرش سخنان انسان در تمام عمر ایجاد تردید می‌کند. «واسئل القریه»
- ۲- گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدعایی باشد. «واسئل القریه... والغير...»
- ۳- امکان تبانی مجموعه‌ای بزر بر کذب، مستفی است. «و اسئل القریه... انّا لصادقون»*

﴿۸۳﴾ قَالَ بَلْ سَوْلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

(یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کیفر گروگان‌گیری) مسئله را برای شما آراسته است، پس صبری نیکو (لازم است) امید است که خداوند همه برادران را با هم نزد من آورد، چرا که او قطعاً آگاه و حکیم است.

نکته‌ها:

▣ وقتی برادران، پیراهن آغشته به خون یوسف را با ظاهری غمگین و گربان حضور پدر آوردند و گفتند: یوسف را گرگ خورد. حضرت یعقوب گفت: «بل سوّلت لكم انفسکم» یعنی نفس شما این کار را در چشم شما زیبا جلوه داده است و من صبر جمیل می‌کنم. در اینجا نیز که دو فرزندش (بنیامین و پسر بزرگتر) از او جدا شده‌اند، همین جمله را تکرار می‌کند. شاید این سؤال مطرح شود در ماجراهی یوسف برادران توطئه و خیانت کردند، ولی در ماجراهی بنیامین این مسائل نبود، پس چرا کلام یعقوب در هر دو مورد یک لحن و یک عبارت است؟
 «بل سوّلت لكم انفسکم امراً فصبر جمیل»

تفسیرالمیزان اینگونه پاسخ می‌دهد: یعقوب می‌خواهد بگوید دوری این دو برادر نیز دنباله حرکت قبلی شما نسبت به یوسف است. یعنی تمام این صحنه‌ها، دنباله همان کار زشت شمامست. ممکن است گفته شود که مراد یعقوب این است که شما در اینجا هم خیال می‌کنید بی‌قصیرید و کارتان خوب بوده است، ولی شما مقصیرید زیرا: اوّلاً: چرا با دیدن پیمانه در بار برادرتان او را سارق دانستید؟ شاید کس دیگری این پیمانه را در بار گذاشته بود؟ ثانیاً: چرا زود برگشتید؟ باید تحقیق می‌کردید. ثالثاً چرا کیفر سارق را گروگان قرار دادید؟^(۱)

اما سخن صاحب المیزان مناسب‌تر است، چون پیدا شدن پیمانه در بار بنیامین، برای عموم مردم سبب علم به دزدی می‌شود و مانند برادر بزرگتر در مصر نیز برای پیگیری کار یا جلب

۱. تفسیر نمونه.

عواطف و رحم بود و کیفری هم که ذکر شده، مجازات سارق در منطقه آنان بوده است. بنابراین در هیچ یک از سه مسئله، جلوه نفسانی نبود تا گفته شود: «بل سوّلت لكم انفسکم» □ صبر، گاهی از روی ناچاری و بیچارگی است، چنانکه اهل دوزخ می‌گویند: «سواء علينا أصَبرنا أمْ جزعنا» صبر کردن و یا جزع کردن برای نجات ما اثری ندارد. و گاهی صبر آگاهانه و داوطلبانه و تسليم رضای خداوند است که چهره این صبر در هر جایی با یک عنوان مطرح است؛ صبر در میدان جهاد، شجاعت است. صبر در دنیا، زهد است. صبر در برابر گناه، تقواست. صبر در برابر شهوت، عفت است و صبر در برابر مال حرام، ورع است. □ تزیین و زیبایمایی زشتی‌ها، گاهی توسط شیطان؛ «و اذ زين لهم الشيطان اعماهم»^(۱)، گاهی به وسیله‌ی زرق و برق دنیا؛ «حتى اذا اخذت الارض زخرفها وازيت»^(۲) و گاهی توسط نفس انسان است. «سوّلت لكم انفسکم»

پیام‌ها:

- ۱- نفس برای توجیه گناه، کارهای زشت را در نظر انسان زیبا جلوه می‌دهد.
«سوّلت لكم انفسکم»
- ۲- صبر، شیوه‌ی مردان خدادست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسليم و رضای خداوند گفته نشود.^(۳) «فَصَرِّ جَمِيل»
- ۳- هرگز از قدرت خداوند مأیوس نشویم. «عسى الله أن ياتي بي بهم»
- ۴- یعقوب به زنده بودن سه فرزندش (یوسف، بنیامین، برادر بزرگتر) یقین داشت و به ملاقاتشان امیدوار بود. «أن ياتي بي بهم جميعاً»
- ۵- برای قدرت الهی، حل مشکلات تازه و کهنه، یکسان است. خداوند می‌تواند یوسف دیروز و برادر امروز شما را یکجا دورهم گرد آورد. «جَمِيل»
- ۶- مؤمن، حوادث تلح را نیز از حکمت خدا می‌داند. «الحاكيم»
- ۷- باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر و شکیابی

۱. انفال، ۴۸.

۲. یونس، ۲۴.

۳. تفسیر نورالشقلین.

در حوادث دشوار و ادار می‌کند. «فَصَبَرْ جَمِيلٌ، إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا آسَفَى عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾

یعقوب از فرزندان روی گرداند و گفت: ای دریغا بر یوسف، پس اندوه خود را فرو می‌خورد (تا آنکه) دو چشمش از اندوه سفید (و نابینا) شد.

نکته‌ها:

- کلمه «اسف» به معنای حزن و اندوه همراه با غصب است. یعقوب بر چشم گریه، و بر زبان «یا اسفا» و در دل حزن داشت.
- در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم علی بن الحسین علیه السلام بیست سال بعد از حادثه کربلا به هر مناسبی گریه می‌کرد. سؤال کردند چرا این همه گریه می‌کنید؟ فرمود: یعقوب یازده پسر داشت یکی غائب شد، با اینکه زنده بود، از گریه چشمانش را از دست داد، ولی من در برابر چشمان خود دیدم پدر و برادرها و هفده نفر از خاندان نبوت شهید شدند، چگونه گریه نکنم؟

پیام‌ها:

- ۱- حسدورزی، یک عمر تحقیر به همراه دارد. «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ»
- ۲- آنها می‌خواستند با حذف یوسف، خود محبوب پدر شوند؛ «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ» ولی حسادت، قهر پدر را شامل حال آنها کرد. «تَوَلَّ عَنْهُمْ»
- ۳- یعقوب می‌دانست که بر فرزند دیگر ظلم نشده است، ظلم بر یوسف رفته است. «يَا اسْفَا عَلَىٰ يُوسُفَ»
- ۴- غصه و گریه، گاهی موجب نابینایی می‌شود. «أَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ»
- ۵- ندبه و گریه و سوز و عشق، نیاز به شناخت دارد. (یعقوب آشنا به یوسف است که از سوز نابینا می‌شود.)

۶- اهمیت مصائب، بر محور شخصیت افراد است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده می‌شود نه دو برادر دیگر.)

۷- گریه، غم و اندوه در فراق عزیزان، جایز است. «وابیضت عیناه من الحزن»

۸- تحمل انسان حدّی دارد و روزی لبریز می‌شود. «وابیضت عیناه من الحزن»*

۹- فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. «فهو كظيم»*

۱۰- گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. «فصبُّ جمیل، یا اسفا، فهو كظيم»

﴿۸۵﴾ قَالُوا تَالِلَهِ تَفْتَوْا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

(فرزندان یعقوب به پدرشان) گفتند: به خدا سوگند تو پیوسته یوسف را یاد می‌کنی، تا آنکه بیمار و لاغر شوی و (یا مشرف به مرگ) و از بین بروی.

نکته‌ها:

▣ «حرض»، به شخصی گویند که عشق یا اندوه و حزن، او را فرسوده کرده باشد.

پیام‌ها:

۱- یوسف‌ها همواره باید در یادها باشند. «تفتو تذکر یوسف» (اولیای خدا در دعای ندب، یوسف زمان را صدا می‌زنند و گریه می‌کنند).

۲- اگر می‌خواهید بینید چقدر کسی را دوست دارید، ببینید چقدر به یاد او هستید. «تفتو تذکر یوسف»*

۳- آن که یوسف را می‌شناسد، سوزی دارد که افراد عادی آن را درک نمی‌کنند.
﴿تذکر یوسف حق تکون حرضاً﴾

۴- مسایل روحی و روانی، در جسم اثر می‌گذارد. «حرضاً او تكون من الهالكين»
(فرق می‌تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت).

۵- حساب عاطفه پدری، از علاقه‌های عادی جداست. «تکون من الهالكين»

﴿۸۶﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنْ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(یعقوب) گفت: من ناله (آشکار) و حزن (پنهان) خود را فقط به خدا شکایت

می‌برم و از (عنایت و لطف) خداوند چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

نکته‌ها:

■ «بَثِّ» به حزن شدید گفته می‌شود که گویا شدت آن باعث شده که دارندasher نتواند آن را بیان کند.

■ حضرت آدم از کار خود به درگاه خدا ناله نمود؛ «قالا رَبَّنَا ظلمَنَا أَنفُسُنَا»^(۱) و حضرت ایوب از بیماری خود؛ «إِنِّي مَسَّنِي الْضُّرُّ»^(۲) و حضرت موسی از فقر و نداری؛ «رَبِّنِي لَمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^(۳) و حضرت یعقوب از فراق فرزند. «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي»

پیام‌ها:

۱- آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب واعصاب فشار می‌آورد و سلامت انسان را به مخاطره می‌اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسان را پایین می‌آورد، اما شکایت بردن به نزد خداوند مانعی ندارد. «إِنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ»

۲- موحد، درد دل خود را تنها با خدا در میان می‌گذارد. «إِنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ» دست حاجت چو بربی، نزد خداوندی بر که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود نعمتش نامتناهی، کرمش بی پایان

هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود
۳- افراد ظاهربین از کنار حوادث به راحتی می‌گذرند، ولی انسان‌های ژرف‌نگر آثار و حوادث را تاقیامت می‌بینند. «أَعْلَمُ مِنْ اللَّهِ...»

۱. اعراف، ۲۳.

۲. انبیاء، ۸۳.

۳. قصص، ۲۴.

- ۴- یعقوب به زنده بودن یوسف و سرآمدن فراقش و به حقایقی دربارهی خدا و صفات او آگاه بود که بر دیگران پوشیده بود. «اعلم من الله ما لا تعلمون»
- ۵- شاید «ما لا تعلمون» همان رؤیای یوسف باشد که یعقوب در آغاز آن را تعبیر کرده بود.*

﴿۸۷﴾ يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رَّوْحِ اللهِ إِنَّهُ لَا يَأْيَسُ مِنْ رَّوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

ای پسرانم! (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حق این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی‌شوند.

نکته‌ها:

- «تحسّس» جستجوی چیزی از راه حس است. «تحسّس» به جستجو کردن در مورد بدی‌ها و «تحسّس» به جستجو کردن در مورد خوبی‌ها گفته می‌شود.
- به تعبیر راغب، «رَوْحٌ» و «روح» به معنای جان است، ولی «رَوْحٌ» در موارد فرج و رحمت به کار می‌رود، گویا با گشايش گره و مشکل، جان تازه‌ای در انسان دمیده می‌شود. در تفسیر تبیان آمده است: روح از ریح است، همان گونه که انسان با وزش باد احساس راحتی می‌کند با رحمت الهی نیز انسان شادمان می‌گردد.
- براساس روایات، یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- پدر نباید با فرزندانش قطع رابطه‌ی دائمی کند. «فتولی عنهم... یابنی»
- ۲- شناخت، نیاز به حرکت دارد. «اذهبوا فتحسسو»
- ۳- رسیدن به لطف الهی، با تبلی سازگار نیست. «اذهبوا، ولا تائیسوا»

۱. من لا يحضره الفقيه، باب معرفة الكبار.

۴- اولیای خدا، هم خود مأیوس نمی‌شوند هم دیگران را از یأس باز می‌دارند.
 «لاتایشوا»

۵- یأس، نشانه‌ی کفر است. «لا یائیس... الاّ القوم الکافرون» زیرا مأیوس شده، در درون خود می‌گوید: قدرت خدا تمام شده است.

﴿۸۸﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا
 بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ
 يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

پس هنگامی که (مجدداً) بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز! قحطی ما و خاندان ما را فراگرفته و (برای خرید گندم) بهای اندکی با خود آورده‌ایم، (اما شما کاری به پول اندک ما نداشته باش) سهم ما را بطور کامل وفا کن و بر ما ببخش، زیرا که خداوند کریمان و بخشندگان را پاداش می‌دهد.

نکته‌ها:

■ «بضاعت» به مالی گویند که عنوان «بها» به خود بگیرد. «مزاجه» از ریشه‌ی «از جاء» به معنای طرد کردن است. از آنجایی که معمولاً فروشنده‌گان بهای کم را برمی‌گردانند، «بضاعت مزاجه» گفته شده است.

■ برخی از مفسران گفته‌اند: مراد از «تصدق علینا» درخواست بازگرداندن بنیامین است.
 ■ در روایات آمده است: یعقوب نامه‌ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه‌ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست.

برادران که هنوز یوسف را نمی‌شناختند شگفت‌زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم‌کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند

نکند او یوسف باشد.^(۱)

پیام‌ها:

۱- برای یعقوب، یوسف مطرح است؛ «فتحسسوا من یوسف» ولی برای فرزندان گندم. «فأوف لنا الكيل»

۲- تحقیر کنندگان، روزی تحقیر می‌شوند. فرزندانی که با غرور می‌گفتند: «نحن عصبة» ما قوی هستیم، «سرق اخ له من قبل» برادر ما دزد بود، «ان ابانا لفي ضلال» پدر ما در گمراهی آشکار است، امروز با حقارت می‌گویند: «مسنا و اهلنا الضر»

۳- برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصی لازم است:
الف: تجلیل از کمک کننده. «إيّها العزيز»

ب: بیان حال و نیاز خود. «مسنا و اهلنا الضر»

ج: کمبود بودجه (فقر مالی). «بضاعة مزاجة»

د: ایجاد انگیزه در کمک کننده. «فتصدق علينا ان الله يجزى المتصدقين»

۴- فقر و نیاز، انسان را ذلیل می‌کند. «مسنا و اهلنا الضر»
آنچه شیران را کند رو به مزاج احتیاج است احتیاج

﴿۸۹﴾ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

(یوسف) گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما نادان بودید.

نکته‌ها:

■ در یک سؤال ممکن است اهداف گوناگونی نهفته باشد، اهدافی مثبت و سازنده و یا منفی و آزاردهنده، سؤال یوسف که پرسید آیا می‌دانید با یوسف و برادرش چه کردید؟، ممکن است

۱. تفسیر نمونه.

برای این باشد که من ماجرا را می‌دانم. یا اینکه ممکن است هدف از سؤال این باشد که کار بدی کردید، توبه کنید و ممکن است هدفش تشفی خاطر بنیامین باشد که در جلسه حضور دارد و ممکن است هدفش سرزنش و توبیخ و ملامت یا به رخ کشیدن عزّت خود و یا سرزنش به اینکه با این همه جنایت چرا امید تصدق دارید؟

درمیان غرض‌هایی که مطرح شد، سه مورد اول با مقام یوسف سازگاری دارد، ولی باقی موارد با فتوت و کرامتی که آیات بعد از یوسف گزارش می‌کند، همخوانی ندارند. او علیرغم اینکه نسبت دزدی شنید، چیزی نگفت و سرانجام کار به برادران گفت: «لاتثیرب عليکم اليوم» □ جهل، تنها به معنای ندانستن نیست، بلکه غلبه هوسها نوعی بی‌توجهی است. انسان گناهکار هر چند عالم باشد، جاہل است چون توجه ندارد و آتش دوزخ را برای خود می‌خرد.

پیام‌ها:

۱- پرونده خطاهای و گناهان روزی گشوده خواهد شد. «هل علمتم ما فعلتم» *

۲- فتوت در آن است که جزئیات خلاف مطرح نشود. «ما فعلتم»

۳- وقتی به قدرت رسیدید، دیگر مظلومان را فراموش نکنید. «ما فعلتم بیوسف و اخیه» *

۴- فتوت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود. «اذ انتم جاهلون»

﴿۹۰﴾ قَالُوا أَعْنَكَ لَأَنَّتِ يُوسُفَ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

گفتند: آیا تو خود (همان) یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به تحقیق خداوند بر ما منت گذاشت. زیرا که هر کس تقو و صبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.

نکته‌ها:

□ هر چه زمان می‌گذشت، برادران مبهوت‌تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نامه‌ی پدرشان

گریه کرد!؟ عزیز از کجا ماجرای یوسف را می‌داند؟ راستی قیافه او به یوسف شباخت زیادی دارد! نکند او یوسف باشد، چه بهتر که از خودش بپرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی‌گویند؟ واگر یوسف بود از شرمندگی چه می‌کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤال آیا تو یوسفی، شکستند.

در اینجا چه صحنه‌ای پیش آمد؟ و کدام نقاش می‌تواند سیمایی از شرمندگی و شادی و گریه و در آغوش کشیدن را تصویر کند؟ خدا می‌داند و بس.

■ باید شرایط طوری فراهم شود که مردم سؤال کنند و برای رشد و تربیت، انگیزه آنان را بالا برد. در برادران یوسف دائمً انگیزه برای جستجو و سؤال زیاد می‌شد. با خود می‌گفتند: چرا اصرار داشت بنیامین را به همراه خود بیاوریم؟ چرا پیمانه در بار ما پیدا شد؟ چرا پول ما را در نوبت اول برگرداند؟ او از کجا داستان یوسف را می‌داند؟ نکند دیگر به ما غلّه ندهد؟ وقتی این هیجانات در روح آنها اوج گرفت، پرسیدند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله....

■ امام صادق علیه السلام فرمودند: به تحقیق در حضرت قائم علیه السلام سنتی از یوسف است... مردم حضرت را نمی‌شناسند تا اینکه خداوند اذن دهد که خود را معرفی کند.^(۱)

پیام‌ها:

۱- گذشت تاریخ و حوادث تلخ و شیرین، رابطه‌ها و شناخت‌ها را تغییر می‌دهد.
﴿ءَنّك لَانتِ يُوسف﴾

۲- اولیای خدا، همه‌ی نعمت‌ها را از او می‌دانند. ﴿مَنْ اللهُ عَلَيْنَا﴾

۳- اجر صیر و تقوا، در دنیا نیز داده می‌شود. ﴿أَنَا يُوسف... مَنْ يَقْ وَ يَصْبِر...﴾*

۴- کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت‌ها، شهوت‌ها، تحقیرها، زندان‌ها، تبلیغات سوء و... امتحان داده باشد. ﴿مَنْ يَقْ وَ يَصْبِر...﴾

۵- از حساس‌ترین اوقات، برای تبلیغ استفاده کنید. (موقعی که برادران از کار

خود شرمنده و آماده پذیرش سخن یوسف‌اند او می‌گوید: «مَن يَتَّقَ وَيَصْبِرْ...»
۶- لطف خداوند، حکیمانه و بر طبق ملاک‌ها و معیارها است. «مَن يَتَّقَ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ...»

- ۷- صبر و تقوا، زمینه عزّت است. «مَن يَتَّقَ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعْ...»
۸- تقوا و صبر از ویژگی‌های محسنان است. «مَن يَتَّقَ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعْ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»
۹- یکی از سنت‌های الهی، حکومت صالحان است. «لَا يُضِيعْ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

﴿۹۱﴾ قَالُوا تَاهٌ لَّقَدْ ءاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَّخَاطِئِينَ

(برادران) گفتند: به خدا قسم، که خداوند ترا بر ما برتری داده است و قطعاً
ما خطاکار بوده‌ایم.

نکته‌ها:

■ «ایشار» به معنای برتری دادن دیگران بر خود است. برادران یوسف در اثر تفکر غلط «نحن عصبة»، دست به کار غلطی زدند و گفتند: او را به چاه افکنید؛ «القوه فی غیابت الجب». خداوند آنها را در تنگنا گذاشت تا جایی که برای سیر کردن شکم التماس کنند؛ «مسّنا و اهلنا الضرّ» پس اعتراف کردند که نقشه ما خراب از آب در آمد؛ «كُنَّا لَخَاطِئِينَ» سپس آن تفکر غلط، تبدیل به پذیرش یک واقعیت شد که؛ «لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا»

■ برادران یوسف چند بار به صیغه «تَاهٌ» قسم یاد کردند:

- ۱- «تَاهٌ لَّقَدْ عَلِمْتَ مَا جَئْنَا لِنَفْسِنَا فِي الْأَرْضِ» به خدا سوگند شما خود می‌دانید که ما برای فساد و سرقت به سرزمین شما نیامده‌ایم.
- ۲- «تَاهٌ تَفْتَوَءُ تَذَكَّرْ يَوْسُفُ» به پدر گفتند: به خدا سوگند تو دائمًا یوسف می‌کنی.
- ۳- «تَاهٌ أَنْكَ لَنِي ضَلَالُكَ الْقَدِيمُ» پدر جان به خدا سوگند تو در علاقه افراطی به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده‌ای.
- ۴- «تَاهٌ لَّقَدْ اثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.

پیام‌ها:

- ۱- اگر از روی حسادت به کمالات و برتری‌های دیگران اعتراف نکنیم، با فشار و ذلت به آنها اقرار خواهیم کرد. «لقد آثرک الله علینا»
- ۲- در برابر اراده خدا، نمی‌توان ایستادگی کرد. «آثرک الله علینا»
- ۳- در روز توانایی، به گونه‌ای عمل نکنیم که در روزگار ضعف شرمنده شویم. «* و نحن عصبة... و ان كننا لخاطئين»
- ۴- اعتراف به خطأ، زمینه را برای عفو و بخشش فراهم می‌کند. «إن كننا لخاطئين»

﴿۹۲﴾ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یوسف) گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

نکته‌ها:

- «تثرب» به معنای توبیخ، گناه شمردن و ملامت زیاد است.
- روز فتح مکه مشرکان به کعبه پناهنده شده بودند، عمر گفت: ما امروز انتقام خواهیم گرفت. پیامبر ﷺ فرمود: امروز روز مرحمت است و از مشرکان پرسید: گمان شما امروز نسبت به من چیست؟ گفتند: خیر است، تو برادر کریم ما هستی.
- پیامبر ﷺ فرمود: امروز کلام من همان کلام یوسف است؛ «لا تثرب عليکم اليوم» عمر گفت: من از حرف خودم شرمنده‌ام.^(۱)
- علی ؓ می‌فرمایند: «اذا قدرتَ على عدوّك فاجعل العفو عنه شكرًا للقدرة عليه» هرگاه بر دشمن خود پیروز شدی شکر آنرا، عفو دشمن قرار بده.^(۲)
- در حدیث می‌خوانیم: دل جوان رقيق‌تر است. سپس اما این آیه را تلاوت فرمودند: یوسف چون نسبت به پدر و برادران جوان‌تر بود، فوری برادران را بخشید.^(۳)

۱. تفسیر قرطبي.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱. ۳. بحار، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

پیام‌ها:

- ۱- سعه صدر، ابزار و وسیله‌ی ریاست است. «لا تثرب عليکم اليوم»
- ۲- همین که خلافکار اعتراف کرد، پذیرید واو را خجل نکنید. «اَنَا كَانَ خاطئِينَ قَالَ لَا تثرب عليکم»
- ۳- گذشت خود را به همه اعلام کنید تا دیگران هم سرزنش نکنند. «لَا تثرب عليکم»
- ۴- یوسف ﷺ به بازسازی روحی روانی برادران گنهکار پرداخت، ما نیز چنین کنیم. «لَا تثرب...»*
- ۵- گذشت و عفو از مردم باید فوری باشد. «اليوم»
- ۶- عفو در اوج عزّت و قدرت، سیره اولیای خداست. «لَا تثرب عليکم اليوم»
- ۷- فتوت را از یوسف بیاموزیم که هم حقّ خود را بخشید و هم از خداوند طلب آمرزش و عفو می‌کند. «لَا تثرب ... يغفر الله
- ۸- آنجا که بنده می‌بخشد از خداوند که ارحم الراحمین است چه انتظاری جز عفو داریم. «يغفر الله لكم»
- ۹- بخشیدن شرمندگان، سیره‌ی الهی است. (یغفر در قالب مضارع آمده است.)
- ۱۰- عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده‌اند، می‌شود. «و هو ارحم الرّاحمين»
- ۱۱- گذشت ستم دیدگان از ظالمین، زمینه ساز شمول مغفرت الهی است، ولی در آمرزش او به مغفرت و رحمت الهی نیز منوط است. «لَا تثرب عليکم... يغفر الله لكم و هو ارحم الرّاحمين»
- ۱۲- توصیف خداوند به مغفرت و رحمت، (مانند «ارحم الرّاحمين») از آداب دعا و استغفار است.

﴿۹۳﴾ إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوْهُ عَلَى وَجْهِهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَتُوْنِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

(یوسف گفت): این پیراهن مرا ببرید و آنرا بر صورت پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و همه کسان خود را نزد من بیاورید.

نکته‌ها:

■ در داستان حضرت یوسف، پیراهن او در چند جا مطرح شده است:

الف: «و جاؤا علی قیصه بدم کذب» برادران، پیراهن یوسف را با خون دروغین آغشته کرده و نزد پدر برداشت که گرگ یوسف را خورد.

ب: «قدّ قیصه من دیر» پیراهن از پشت پاره و سبب کشف جرم و مجرم شد.

ج: «اذهبا بقمیصی» پیراهن موجب شفای یعقوب نایبینا می‌شود.

■ اگر پیراهنی که جوار یوسف است نایبینا را نایبینا می‌کند، پس در تبرک به مرقد و صحن و سرا و درب و دیوار و پارچه و هر چیز دیگری که در جوار اولیای خدا باشد، امید شفا هست.

■ تا اینجا مرحله شناسایی یوسف، عذرخواهی از او و عفو و گذشت یوسف و طلب عفو الهی، طی شده است، ولی هنوز نایبینایی پدر که از آثار جرم برادران است، وجود دارد. در این آیه راه حل این مشکل ارائه می‌شود.

ضمناً در روایت آمده است که یوسف گفت: کسی پیراهن مرا برای پدر ببرد که پیراهن خونی مرا پیش او برد بود تا همانگونه که پدر را دل آزده کرده با این پیراهن دلشاد سازد.

■ در روایات آمده است: یوسف برادران خود را هر روز و شب سر سفره خود می‌نشاند و آنها احساس شرمندگی می‌کردن، به یوسف پیغام دادند که سفره ما جدا باشد، چون چهره تو ما را شرمنده می‌کند! یوسف پاسخ داد: اما من افتخار می‌کنم که در کنار شما باشم و با شما غذا بخورم. روزگاری مردم که مرا می‌دیدند، می‌گفتند: «سبحان من بلغ عبداً بیع بعشرین درهماً ما بلغ» منزه است خدایی که بردهی بیست درهمی را به عزّت رساند. اما امروز وجود شما برای من عزّت است. حالا مردم می‌دانند که من برده و بی‌اصل و نسب نبوده‌ام. من

برادرانی مثل شما و پدری همانند یعقوب داشته‌ام، ولی غریب افتاده بودم.^(۱) (الله اکبر از این فتوت و جوانمردی)

■ نقل شده است مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی که برای معالجه از اراک به سمت تهران حرکت کرده بود، شبی را در قم ماندند. مردم از ایشان تقاضا کردند که حوزه علمیه خود را از اراک به قم منتقل کند، چون قم حرم اهل‌بیت علیهم السلام و مدفن حضرت معصومه علیهم السلام است. ایشان استخاره کردند و این آیه آمد: «و اتونی با هلکم اجمعین»

پیام‌ها:

- ۱- تبرک به اشیائی که مربوط به اولیای خداست، جایز است. «اذهبوا بقمیصی» (پیراهن یوسف، چشم نابینایی را بینا می‌کند).
- ۲- کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتی لباسش نیز از مقدسات می‌شود. «بقمیصی»
- ۳- تنها دیدن اشیای مقدس برای تبرک کافی نیست، باید آن را لمس کرد. «القوه على وجه ابی»*
- ۴- حزن و شادی در نور چشم اثر دارد. «و ابیضت عیناه من الحزن ... یأت بصیراً» شاید به همین دلیل فرزند خوب را «قرة‌العين» نامیده‌اند. (البته اگر نخواهیم از بعد معجزه بررسی کنیم).
- ۵- وصال، دل پیر را زنده و نابینا را بینا می‌کند. «فالقوه على وجه ابی یأت بصیراً»*
- ۶- در معجزه وکرامت، سن و سال شرط نیست. (پیراهن فرزند، چشمان پدر را بینا می‌کند).
- ۷- یوسف، علم غیب داشت و گرنه از کجا می‌دانست که پیراهن، پدر را بینا می‌کند. «یأت بصیراً»
- ۸- خداوند آنچه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او

۱. تفسیر کبیر، به نقل از تفسیر نمونه.

قرار داد. (پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی) *

۹- فرزندان متمکن، بستگان ضعیف مخصوصاً والدین سالمند را تحت پوشش ببرند. «و اتونی باهلكم اجمعین»

۱۰- شرایط اجتماعی، در عمل به وظیفه اثر دارد. «واتونی باهلكم اجمعین» (صله‌ی رحم یوسف در آن شرایط به نوعی بود که باید فامیل به مصر بیایند).

۱۱- رسیدگی به بستگان با حفظ حقوق سایر مردم، لازم است. «اتونی باهلكم»

۱۲- تغییر مسکن و هجرت، آثار زیادی دارد از جمله: خاطرات غمانگیز را دگرگون می‌کند. «و اتونی باهلكم اجمعین»

۱۳- افراد خانواده و بستگان نزدیک در صورت امکان نزدیک هم و در کنار هم زندگی کنند. «و اتونی باهلكم اجمعین» *

۱۴- جوانمردی یوسف ﷺ تا آن اندازه بود که برادران او را تحمل نکردند و را در چاه انداختند، ولی یوسف ﷺ همه برادران و خانواده‌هایشان را دعوت کرد. «و اتونی باهلكم اجمعین» *

۱۵- با خویشان هر چند خطاکار باشند باید قطع رابطه کرد. «و اتونی باهلكم اجمعین» *

۱۶- برای کسانی که زجر فراق کشیده‌اند باید به فکر رفاه بود. «اجمعین» دیگر یعقوب تاب فراق ندارد.

۱۷- بهترین لطف آن است که همه را شامل شود. «اجمعین»

﴿۹۴﴾ وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجُدُّ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ
تُفَنِّدُونَ

و چون کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی یعقوب) رهسپار شد،

پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می‌یابم، البته اگر مرا کم خرد ندانید.

نکته‌ها:

▣ «فصلت» یعنی فاصله گرفت. «فصلت العیر» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «تُفَنِّدون»

از ریشه «فَنَدَ» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت است.

■ یعقوب نگران بود که اطرافیانش نسبت بی خردی به او دهنده و فرمود: «لولا أَنْ تَفْنِدُونَ، ولِي با كمال تأسف اطراقیان و بعضی اصحاب پیامبر اکرم ﷺ این نسبت را به حضرت دادند، آنجاکه در آستانه رحلت فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بگوییم و ثبت شود که اگر به آن عمل کنید، هرگز گمراه نشوید! یکی گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»^(۱) پیامبر هذیان می‌گوید و نگذاشتند چیزی نوشته شود.

■ سؤال: چگونه است که تنها یعقوب بوی یوسف را درک می‌کند؟ «إِنِّي لَاجِدٌ رَّجُعَ يُوسُفَ» پاسخ: هیچ مانعی ندارد، همان گونه که انبیاء، وحی را درک می‌کنند و ما آن را درک نمی‌کنیم، در بقیه امور نیز آنان چیزی را بیابند که ما نمی‌باییم. مگر در آستانه‌ی جنگ خندق، به هنگام کندن خندق، رسول اکرم ﷺ از جهش برقی که از اصابت کلنگ به سنگی نمایان شد، نفرمود: در این برق سقوط امپراطوری‌ها را دیدم؟ اما بعضی از افراد ضعیف الایمان گفتند: پیامبر از ترس خود، دور شهر خندق می‌کند، ولی با هر ضربه و جرقه‌ای، از سقوط یک رژیم و حکومتی و پیروزی خود وعده می‌دهد!

■ در شرح نهج البلاغه مرحوم خویی آمده است: برای امام معصوم، عمود نوری است که چون خدا اراده کند، امام با نگاه به آن، آینده را می‌بیند و گاهی نیز مثل مردم عادی است.

زمصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعاشق ندیدی
بگفت: احوال ما برق جهان است	گهی پیدا و دیگر دم، نهان است
گهی بر طارم أعلى نشینیم	گهی تا پشت پای خود، نبینیم

■ شاید مراد از «بوی یوسف» خبر تازه‌ای از یوسف باشد. این مسئله امروزه در دنیای علم، به «تله پاتی» یعنی انتقال فکر از نقاط دور دست، مشهور شده و به عنوان یک مسئله مسلم علمی درآمده است. یعنی کسانی که پیوند نزدیکی با هم دارند و یا دارای قدرت روحی خاص هستند، همین که مسئله‌ای در گوشه‌ای از جهان برای شخصی پیش آید او نیز در گوشه‌ای

دیگر از جهان آن را درمی‌باید.

شخصی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: گاهی بدون جهت قلبم را غم فرا می‌گیرد، به نوعی که اطرافیان می‌فهمند. امام فرمود: مسلمانان در آفرینش از یک حقیقت و طبیعت هستند، همین که حادثی تلخی برای یکی از آنان اتفاق بیافتد، دیگری در سرزمین و منطقه‌ای دیگر غمناک می‌شود.^(۱)

■ اگر استشمام بوی یوسف را مربوط به قوای شامه بدانیم، باید به عنوان یک امر خارق العاده و معجزه پذیرفت که یعقوب بوی را از دور استشمام می‌کند.

در ایام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران که مردم به فرمان امام خمینی^{ره} در جبهه‌های غرب و جنوب حاضر بودند، بنده نیز در خدمت شهید آیة الله اشرفی اصفهانی که حدود نود سال داشت، در عملیات «مسلمین عقیل» بودم. ایشان بارها در شب حمله به من فرمود: من بوی بھشت را می‌یابم، ولی من هرچه بو کشیدم چیزی نیافتم!. آری، کسی که نود سال در علم و تقوی وزهد و تهجد بوده، می‌تواند احساسی داشته باشد که دیگران نداشته باشند. همانگونه که پیشگویی ایشان که گفتند: من چهارمین شهید محرب خواهم بود، عملی شد!^(۲)

به هر حال ممکن است مراد از بوی بھشت، یک بوی عرفانی باشد. نظیر شیرینی مناجات که یک مزه معنوی است. و ممکن است بوی طبیعی باشد، لکن هر شامه‌ای لایق استشمام آن نیست. نظیر امواج رادیویی که در فضاست، لکن هر رادیویی تمام آنها را نمی‌گیرد.

پیام‌ها:

۱- انسان، با صفاتی باطن می‌تواند حقایق معنوی را درک کند. «آن لاجد رج یوسف» ولی درک حقایق محدود است، اینگونه نیست که آنان در هر مکان و

۱. تفسیر نمونه.

۲. منافقان در فاصله‌ی یکی دو سال، آیة الله مدنی، صدوqi، دستغیب و ایشان را در نماز جمعه یا مسیر رفتن به نماز جمعه، با نارنجک قطعه قطعه نمودند.

زمان بتوانند هرچه را دریابند و لذا بوی پیراهن را بعد از فاصله کاروان دریافت نمود. «فصلت العیر»

۲- اگر حقایقی را درک نمی‌کنیم، مقام دیگران را انکار نکنیم. «لولا أن تفندون»

۳- همه‌ی مردم ظرفیت شنیدن حقایق را ندارند و نسبت بی‌خردی به گوینده می‌دهند. «لولا أن تفندون»*

۴- زندگانی عالمان در میان نادانان، رنج آور و مشکل است. «لولا أن تفندون»

٩٥﴾ قَالُواٰ تَالَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالٍ كَالْقَدِيمِ

(به او) گفتند: به خدا سوگند تو در گمراهی دیرین خود هستی.

نکته‌ها:

■ در آیه ۸ این سوره خواندیم که برادران در حق پدر خود گفتند: «ان ابانا لفی ضلال مبین» پدرمان به خاطر علاقه بی‌جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: «ضلالک القديم»، یعنی هنوز در آن خطای پیشین به سر می‌برد.

■ افراد عادی باید اولیای خدا را با فهم خود بسنجند و حکم کنند که این شدنی است یا نشدنی. حضرت علیؑ می‌فرماید: «النّاسُ اعْدَاءُ مَا جَهَلُوا»^(۱) یعنی مردم همین که خود نمی‌دانند با هر دانایی مخالفت می‌کنند.

پیام‌ها:

۱- حضرت یعقوب و یوسف ﷺ برای خبرهای شگفت خود قسم نخوردند؛ ولی برادران در عرصه‌های مختلف قسم خوردند، در آیه ۹۱، ۸۵، ۷۳ و ۹۵ برادران سوگند یاد کردند. آری، باید همچون انبیا حتی المقدور از سوگند دوری کرد. «قالوا تالله»*

۲- کار نیکان را قیاس از خود مگیر. «إِنَّكَ لَفِي ضَلَالٍ» (نسبت گمراهی به پدر،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲.

ناشی از قیاس و سنجدن درک او با فهم خود بود).

- ۳- یعقوب در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیانش اظهار می‌کرد. «آنک لفی ضلالک القدیم»

﴿۹۶﴾ فَلَمَّا آتَ جَاءَ أَلْبَشِيرُ الْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَأَرْتَدَ بَصِيرًا قَالَ أَلْمَ أَقْلُ
لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پس چون (آن برادری که حامل پیراهن یوسف بود) مژده رسان آمد، پیراهن را روی صورت یعقوب اداخت. پس یعقوب بیناگشت و گفت: آیا به شما نگفتم؛ همانا من از (عنایت) خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

نکته‌ها:

- اگر مراد از سفید شدن چشم «وابیضت عیناه»؛ کم نور شدن باشد، «بصیرًا» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره‌ی انسان مؤثر است. اما اگر مراد نایینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فارتد بصیرًا» بر می‌آید، یک معجزه و توسل است که قرآن آنرا اثبات می‌کند.
- دنیا فراز و نشیب دارد؛ برادران یوسف یک روز کشته شدن یوسف را به دست گرگ و یک روز خبر حاکم شدن یوسف را می‌آورند.

پیام‌ها:

- ۱- سرچشمه علم انبیا، علم الهی است. «أعلم من الله...»
- ۲- انبیای الهی به وعده‌های خداوند اطمینان دارند. «ألم أقل...»
- ۳- یعقوب بر خلاف فرزندانش، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت. «ألم أقل لكم»
- ۴- فرزند ناصالح باعث کوری پدر و فرزند صالح موجب بینایی او می‌شود.
«ابيضت عیناه... فارتدى»*

- ۵- اراده‌ی الهی، بر قوانین طبیعی حاکم است. «فارتدّ بصیراً»
- ۶- لباس و تعلقات اولیای خدا، می‌تواند منشأ اثر باشد. «فارتدّ بصیراً»
- ۷- چه بسا امری که مکروه شمرده می‌شود؛ ولی برای همه خیر است، چنان که قحطی ناخوشایند بود، ولی موجب آزادی بی‌گناهی چون یوسف و حاکمیت او، وصال یعقوب و کنترل قحطی شد. «انَّ اعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»*

﴿۹۷﴾ قَالُوا يٰ آبَانَا أَسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

(فرزندان) گفتند: ای پدر! برای گناهانمان (از خداوند) طلب آمرزش کن که براستی ما خطاکار بودیم.

﴿۹۸﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيٌّ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

(یعقوب) گفت: بزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌کنم، براستی که او، خود آمرزنده و بسیار مهربان است.

نکته‌ها:

- فرزندان یعقوب موحد بودند و به مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ «یا اباانا استغفر لنا» آنچه به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده‌اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.
- برای ظالم سه روز است: روز قدرت، روز مهلت و روز ندامت. برای مظلوم نیز سه روز است: روز حسرت که مورد ظلم قرار گرفته، روز حیرت که در فکر چاره‌اندیشی است و روز نصرت در این دنیا یا جهان آخرت.
- کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: «انَّ ابَانَا لَنِي ضَلَالٌ مُّبِينٌ» بعد از توجه به اشتباه می‌گویند: «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»
- در تفسیر مجتمع‌البیان و اطیب‌البیان آمده است که حضرت یعقوب در انتظار شب جمعه یا سحر بود تا برای فرزندانش دعا کند.

پیام‌ها:

- ۱- ظلم، مایه‌ی ذلت است. روزی که برادران، یوسف را به چاه انداختند، روز خنده آنان و ذلت یوسف بود و امروز به عکس شد.
- ۲- برای آمرزش گناهان، توسل به اولیای خداوند جایز است. «یا ابانا استغفر لنا»
- ۳- دعای پدر تأثیر ویژه‌ای دارد. «یا ابانا استغفر لنا»*
- ۴- برای توبه هیچگاه دیر نیست. «استغفر لنا»*
- ۵- اعتراف به گناه و خطای زمینه آمرزش است. «آن‌کنّا خاطئین»*
- ۶- برای دعا، ساعات خاصی اولویت دارد. «قال سوف استغفر لكم»
- ۷- دعای پدر در حق فرزندان، اثر خاصی دارد. «سوف استغفر لكم»
- ۸- پدر نباید کینه‌توز باشد ولغوش فرزندان را در دل نگهدارد. «استغفر لكم»
- ۹- به هنگام اقرار خلافکار، او را ملامت نکنید. هنگامی که گفتند: «آن‌کنّا خاطئین» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سوف استغفر لكم»
- ۱۰- گناهکار را به معرفت الهی امیدوار کنیم. «قال سوف استغفر لكم ربی»*
- ۱۱- در استجابت دعا و توسل به اولیای الهی صبور باشیم. «سوف استغفر لكم»*
- ۱۲- حضرت یعقوب از حق خویش گذشت و برای حق الهی و عده دعا به فرزندان داد. «استغفر لكم ربی»*
- ۱۳- لطف خداوند، شامل بزر ترین گناه و گناهکاران نیز می‌شود. «هو الغفور الرحيم» با اینکه دو نفر از پیامبران الهی مورد آزار و اذیت چندین ساله قرار گرفته‌اند، باز امید بخشايش از او می‌رود.

﴿۹۹﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَأْوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ أَدْخُلُوا مِصْرَ إِن

شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ

پس چون (پدر و مادر و برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در کنار خویش جای داد و گفت: به خواست خدا با امن و امان داخل مصر شوید.

نکته‌ها:

■ نمی‌دانم این فراز از داستان را چگونه بنویسم! یوسف برای استقبال از والدین خود، در بیرون شهر خیمه‌ای زده و به انتظار ایستاده بود تا آنها را با عزّت و احترام وارد مصر کند؛ «فلماً دخلوا علی یوسف... ادخلوا مصر» به طور طبیعی وقتی پدر و مادر و برادران یوسف، خود را برای سفر آماده می‌کردند، شور و غوغای در کنعان بود.

مردم می‌دیدند چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش سلامت یوسف، در حالی که یعقوب بینای خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر خزانه‌دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آنها را نیز حمایت کرده است. با چه شوق و شور و عشقی می‌توان این قصه را نوشت و تمام نمود!

■ از کلمه‌ی «آبَوَيْه» معلوم می‌شود که مادر یوسف نیز زنده بوده است، ولی سؤالی که خودم نیز به جواب آن بی نبرده‌ام این است که چرا در سرتاسر داستان نامی از گریه، سوز و ناله‌های مادرش مطرح نشده و این موضوع مسکوت مانده است؟

■ در روایات آمده که یعقوب با اصرار و سوگند از یوسف خواست تا ماجراهی خود را بازگو کند. وقتی یوسف شروع به گفتن کرد که برادران مرا لب چاه برد و با تهدید پیراهن را کندند، یعقوب بی‌هوش شد. چون به هوش آمد، درخواست کرد که ادامه دهد، ولی یوسف گفت: پدر تو را به حق ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام مرا از نقل داستان معاف کن! یعقوب پذیرفت.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- استقبال در بیرون شهر، کار نیکویی است. «فلماً دخلوا علی یوسف» در بیرون شهر مراسم استقبال از یعقوب بود و یوسف در آنجا خیمه زده بود.
- ۲- پست و مقام نباید ما را از احترام به والدین غافل کند. «قال ادخلوا مصر...»

۱. تفسیر نمونه و مجمع‌الجزئی.

۳- حتی اگر شخص اوّل کشور نیز خواست از امنیت سرزمین خود سخن بگوید، باید توجه به لطف خداوند داشته باشد. «ان شاء الله» زیرا تا خدا نخواهد، امنیتی در کار نیست، چنانکه گروهی از سنگ‌های کوه خانه ساختند تا درامان باشند، ولی قهر خداوند امنیت آنان را به هم زد. «وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجَبَالِ بَيْوَاتٍ آمِنِينَ فَاخَذُهُمُ الصِّبْحَنَ»^(۱)

۴- در انتخاب محل سکونت، یکی از مهم‌ترین مسائل، امنیت است. «آمنین»

۵- اگر یوسف‌ها حاکم باشند، امنیت برقرار خواهد شد. «آمنین»

﴿۱۰۰﴾ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُوْلَهُ سُجِّدَأً وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُعَيَّاٰي مِنْ قَبْلٍ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقَّاً وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ تَرَغَّبَ الْشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد، ولی همه‌ی آنان پیش او افتادند و سجده کردند. و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگارم آن را تحقق بخشد و به راستی که به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان آزاد ساخت و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، از بیابان (کنعان به مصر) آورد. همانا پروردگار من در آنچه بخواهد، صاحب لطف است. براستی او دانای حکیم است.

نکته‌ها:

- «عرش» به تختی می‌گویند که سلطان روی آن می‌نشیند. «خرّوا» به زمین افتادن، «بَدْو» به بادیه و صحراء و «نرغ» به ورود در کاری به قصد فساد معنا شده است.

■ «لطیف» از اسم‌های خداوند است، یعنی قدرت او در لابلای کارهای پیچیده نیز نفوذ می‌کند. و تناسب آن با این آیه در این است که در زندگی یوسف گره‌های کوری بود که فقط قدرت خداوند در آنها نفوذ کرده و آنها را باز نمود.

■ یوسف مثل کعبه شد و پدر و مادر و برادران رو به او، به عنوان کرامت او، برای خدا سجد کردند. «خَرّوْا لِهِ سُجْدًا» و اگر این سجده برای غیر خدا و شرک بود، یعقوب و یوسف که دو پیامبر خدایند شاهد چنین منکری نمی‌شدند. شاید هم این سجده، نشانه‌ی تواضع بوده، نه پرسش که در این صورت سجده بر یوسف بوده و اشکالی نداشته است.

پیام‌ها:

۱- در هر مقامی هستید والدین خود را بروزتر بدانید. «رفع ابویه» آنکه رنج بیشتر داشته باید عزیزتر باشد.

۲- انبیا هم بر تخت حکومت نشسته‌اند. «علی العرش»

۳- احترام به حاکمان برجّ و تواضع در برابر آنان لازم است. «خَرّوْا لِهِ سُجْدًا»

۴- سجده‌ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد. «رأيهم لى ساجدين - خَرّوْا لِهِ سُجْدًا»

۵- خداوند حکیم است. گاهی اجابت دعاوی یا تعبیر خوابی را بعد از سالیان طولانی واقع می‌گرداند. «هذا تأویل رؤیای من قبل»

۶- به واقعیت رساندن طرحها، کار خداوند است. «قد جعلها ربی حقاً» آری یوسف از پایداری و صبر خود سخنی نمی‌گوید و همه را کار خدا می‌داند.

۷- خواب اولیای خدا، حق است. «جعلها ربی حقاً»

۸- در برخورد با واسطه‌ها و ابزار و وسایل، همیشه خدا را اصل و ناظر بدانیم. با آنکه در زندگی یوسف اسباب و عللی دست به هم دادند که او به این مقام رسید، ولی باز می‌فرماید: «قد احسن بی»

۹- در هنگام برخورد با یکدیگر، از تلخی‌های گذشته چیزی نگویید. «احسن بی اذ اخرجنی من السجن» اولین سخن یوسف با پدر شکر خدا بود، نه نقل تلخی‌ها.

- ۱۰- با فتوت باشیم و دل مهمان را نیازاریم. (در آیه شریفه، یوسف ﷺ بیرون آمدن از زندان را مطرح می‌کند، اما از بیرون آمدن از چاه سخن نمی‌گوید مبادا که برادران شرمنده شوند). **﴿اذ اخرجنی من السجن﴾**
- ۱۱- جوانمرد و با فتوت باشیم نه اهل عقده و انتقام. یوسف می‌گوید: **﴿نزغ الشیطان﴾** شیطان وسوسه کرد و گرنه برادرانم بد نیستند.
- ۱۲- اولیای الهی، ورود به زندان و خروج از زندان را در مدار توحید و ربوبیت می‌دانند. **﴿رب السجن احباب﴾** آیات قبل و **﴿احسن بِ رَبِّيْ اذ اخرجنی من السجن﴾**
- ۱۳- پایان سختی‌ها، گشایش است. **﴿اخرجنی من السجن﴾**
- ۱۴- بادیه‌نشینی، ضرورت است نه ارزش. **﴿قد احسن بِ رَبِّيْ اذ... جاء بِكُمْ مِنَ الْبَدْو﴾**
- ۱۵- زندگی والدین در کنار فرزند، یک لطف الهی است. **﴿احسن بِ رَبِّيْ ... جاء بِكُم﴾**
- ۱۶- در زمان حضرت یوسف، مصر دارای تمدن شهرنشینی؛ ولی کنعان سرزمینی عشاپری بوده است. **﴿جاء بِكُمْ مِنَ الْبَدْو﴾***
- ۱۷- برای پیشرفت و زندگی بهتر، باید سفر کرد. **﴿جاء بِكُمْ مِنَ الْبَدْو﴾***
- ۱۸- مخلص همه چیز را از خدا می‌بیند و از حوادث گله نمی‌کند. (در این آیه کلمات «جعلها ربی، احسن بی، اخرجنی و جاء بکم»، سخن از الطاف الهی است)*
- ۱۹- برادران و اعضای یک خانواده، باید بدانند شیطان به دنبال اختلاف میان آنهاست. **﴿من بعد ان نزع الشیطان بینی و بین اخوی﴾**
- ۲۰- خود را برتر ندانید. **﴿بینی و بین اخوی﴾** یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، می‌گوید شیطان بین من و آنها را... یعنی خود را نیز در یک سمت قرار می‌دهد.
- ۲۱- همان گونه که حضرت یعقوب در کودکی و اوّل داستان به یوسف گفت: «إنَّ الشَّيْطَانَ لِلْأَنْسَانِ عَدُوٌ مَبِينٌ» یوسف نیز در پایان می‌گوید: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْرَجْنِي».
- ۲۲- کارهای خداوند، همراه با رفق، مدارا و لطف است. **﴿إِنَّ رَبِّيْ لَطِيف﴾**
- ۲۳- همه حوادث تلح و شیرین براساس علم و حکمت الهی صورت می‌گیرد.

﴿العلیم الحکیم﴾

۲۴- بعد از بخشیدن، کسی را شرمنده نکنید. چون یوسف برادران را بخشیده بود، در نقل ماجرا نام چاه را نبرد تا شرمنده نشوند.

۲۵- حضرت یعقوب در آغاز داستان به یوسف گفت: «انّ ربّك علیم حکیم» (آیه ۶) و در پایان نیز یوسف ﷺ گفت: «انه هو العلیم الحکیم» که قابل توجه است.*

﴿۱۰۱﴾ رَبِّنَّاۤ أَتَيْتَنِی مِنَ الْمُلْكِ وَعَلْمَتْنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ فَاطَّرَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْتَ وَلِّی فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ تَوْفَنِی
مُسْلِمًا وَالْحَقِّیقی بِالصَّالِحِینَ

(یوسف گفت: پروردگار! تو مرا (بهرهای) از حکومت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی. (ای) پدیدآورندهی آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا تسليم خود بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.

نکته‌ها:

■ اولیای خدا وقتی به عزّت و قدرت خود نگاه می‌کنند، فوراً به یاد خداوند می‌افتنند و می‌گویند: خدایا هر چه هست از توتست. یوسف نیز اینچنین کرد، سخن را از پدر برگرداند و متوجه خدا شد. خداوند حکومت مصر را به دو نفر داد، یکی فرعون که آن را به خود نسبت داد و گفت: «أليس لى ملك مصر» و دیگر به یوسف داد که آنرا به خدا نسبت داد و گفت: «آتیتني من الملك»

■ تفکر ابراهیم، در ذریه و فرزندان او جلوه‌گری می‌کند. ابراهیم گفت: «أسلمت لرب العالمين»^(۱) من تسليم پروردگار عالمیان هستم، سپس نوه او یعقوب به فرزندانش سفارش می‌کند که با ایمان از دنیا بروید. «لَا تَوْتُنَّ إِلَّا وَإِنَّمَا مُسْلِمُونَ»^(۲) در اینجا فرزند یعقوب نیز مرگ در حال تسليم را از خدا می‌خواهد؛ «تَوْفَنِی مُسْلِمًا» به هر حال ابراهیم ﷺ از صالحین

است؛ «أَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ»^(۱) و یوسف ﷺ می خواهد به او ملحق شود. «الحقنی بالصالحين»^(۲)

■ یوسف که خداوند همواره او را حفظ کرد، به او علم داد، به او حکومت داد و خطر را از او دور کرد، باز نگران عاقبت خود است. وای به حال کسانی که قدرت، مال و علم خود را با حیله به دست آورده‌اند، آنان چه عاقبتی خواهند داشت!.

■ خداوند به حضرت آدم اسمائی را آموخت؛ «وَعَلِمَ آدَمَ الْإِسْمَاءَ»^(۳) به حضرت داود علم زره بافی؛ «وَعَلِمَنَا صَنْعَةَ لَبِوسِنَا»^(۴) به سلیمان، علم نطق پرندگان؛ «عُلِمْنَا مِنْطَقَ الطَّيْرِ»^(۵) به یوسف، علم تعبیر خواب؛ «عُلِمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و به پیامبر اسلام علوم اولین و آخرين. «وَعَلِمْكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»^(۶)

پیام‌ها:

- ۱- اعطای حکومت، از شئون ربوبیت الهی است. «رَبُّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ»
 - ۲- حکومت را نتیجه‌ی فکر، مال، قدرت، یار و طرح خود ندانیم، بلکه اراده‌ی خداوند عامل اصلی است. «آتیتني»
 - ۳- آنچه خدا به نیکان بدهد یا از آنان بگیرد، برای تربیت آنان است. «رَبُّ قَدْ آتَيْتَنِي، رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ»
 - ۴- حکومت، حق دانشمندان است نه بی‌سوادان. «آتیتني... عَلِمْتَنِي» دانش یوسف وسیله حاکمیت او شد.
 - ۵- در هر موقعیت و حالی، خود را به خداوند بسپارید. «أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»
 - ۶- قدرت و حکومت و سیاست، زمینه خروج از دین است، مگر اینکه خداوند لطف کند. «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا»
- (یوسف در چاه دعایی داشت و در زندان دعای دیگر داشت، ولی همین که به

۳. انبیاء، ۸۰

۲. بقره، ۳۱

۱. بقره، ۱۳۰

۵. نساء، ۱۱۳

۴. نمل، ۱۶

حکومت رسید دعای او این بود: خدايا من مسلمان بمیرم.)

۷- بندگان خدا در اوج عزّت و قدرت به یاد مرّ و قیامت و سرانجام کار خود هستند. «توفّنی مسلماً و الحقنی بالصالحين» همان گونه که همسر فرعون در کاخ فرعون به فکر قیامت بود و می‌گفت: «ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنة»^(۱) پروردگار! در بهشت برای من جایی نزد خود قرار بده.

۸- عظمت خداوند تنها به خاطر نعمت‌هایی که به ما ارزانی داشته نیست، بلکه او بوجود آورنده کل هستی است. «فاطر السموات والارض»

۹- افتخار یوسف آن نیست که حاکم بر مردم است، افتخارش آن است که خداوند حاکم بر اوست. «انت ولیٰ فی الدنیا و الآخرة»

۱۰- حسن عاقبت و پایداری در کار خیر، مهمتر از شروع آن است. انبیا برای حسن عاقبت دعا می‌کردند؛ «توفّنی مسلماً» یعنی مرا در تسلیم خود تا مر پایدار بدار.^(۲)

۱۱- در دعا، اول از نعمت‌های الهی یاد کنید؛ «ربّ قد آتیتني» بعد درخواست خود را مطرح کنید. «توفّنی مسلماً»

۱۲- چون به قدرت رسیدید، مناجات با خدا را از یاد نبرید. «ربّ قد آتیتني...»

۱۳- حضرت یوسف علیہ السلام در شور انگیزترین لحظات متوجه خدا شده و با او مناجات می‌کند. «ربّ قد آتیتني...»*

۱۴- علم و دانش در حکمرانی صحیح و عادلانه نقش مهمی دارد. «آتیتني من الملك و علمتني»*

۱۵- در دعاها و مناجات‌ها تنها به فکر دنیا و مسائل مادی نباشد. «فی الدنیا والآخرة»

۱۶- قدرت انسان ناچیز؛ «من الملك» علم انسان ناچیز؛ «من تأویل الاحادیث...» اما حکومت خداوند بر همه هستی است. «فاطر السموات والارض»

۱۷- خدایی که خالق آسمانها و زمین است می‌تواند کسی را از لابلای تمام سختی‌ها نجات داده و او را به بالاترین درجه‌ها برساند. «رب قد آتیتني من الملك... فاطر السموات...»*

۱۸- به ایمان فعلی خود مغفول نشویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. «توفّنی مسلماً»*

۱۹- نهایت ایمان، تسليم در برابر خداوند است. «توفّنی مسلماً»*

۲۰- عاقبت خیر، بهترین نعمتی است که خداوند به بندگانش عطا می‌کند. «توفّنی مسلماً»*

۲۱- هیچ پادشاهی تا ابد نمی‌ماند. «توفّنی مسلماً»*

۲۲- با ایمان مردن و در زمرة صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. «توفّنی مسلماً و الحقنی بالصالحين»

۲۳- انسان‌های وارسته حکومت را برای خدمت و صلاح می‌خواهند. «الحقنی بالصالحين»*

۲۴- صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد) «الحقنی بالصالحين»*

سیمای یوسف (ویژگی‌های یک رهبر موافق)

■ در پایان داستان حضرت یوسف، سیمایی از آن را مرور می‌کنیم:

۱- توجه کامل به خداوند در تلخی‌ها: «رب السجن احب...» در شادی‌ها و شیرینی‌ها: «رب قد آتیتني من الملك»

۲- رهاکردن هر خط انحرافی از هر گروهی: «أني تركت ملة قوم لا يؤمّنون بالله و هم بالآخرة هم كافرون»

۳- بی‌گیری راه مستقیم پیشگامان: «واتبعت ملة آبائی ابراهیم... و الحقنی بالصالحين»

۴- پایداری در راه رضای خدا تا آخرین نفس: «توفّنی مسلماً»

۵- وقار در برابر رقبا: «احب الى ايننا متن»

۶- صبر در برابر حوادث و مراتت‌ها: «يجعلوه في غيابات الْجُبَّ، اراد باهلك سوء»

- ۷- پاکدامنی و ترجیح تقوی بر رفاه: «معاذ اللّه، رب السّجن احب الى ممّا يدعونى»
- ۸- کتمان در برابر بیگانگان: «و شروه بشمن بخس»
- ۹- علم وافر: «علّمتني من تأویل الاحادیث - انى حفيظ علیم...»
- ۱۰- بیان زیبا و فصیح: «فلما كلمته قال انك اليوم لدينا مکین»
- ۱۱- اصالت خانوادگی: «آبائی ابراهیم و اسحاق...»
- ۱۲- مدارا با مخالفان فکری: «يا صاحب السّجن»
- ۱۳- اخلاص: «كان من المخلصين»
- ۱۴- سوز و علاقه به هدایت دیگران: «اءرباب متفرقون خير ام الله الواحد القهار»
- ۱۵- قدرت طراحی وابتکار: «جعل السقاية، ائتونى باخ لكم، فذروه في سنبله،...»
- ۱۶- تواضع و فروتنی: «رفع ابويه على العرش»
- ۱۷- عفو و اغماض: «لا ثریب عليکم»
- ۱۸- فتوت و جوانمردی: «نزغ الشیطان بیني و بین اخوتي»
- ۱۹- امانتداری: «اجعلنى على خزائن الارض انى حفيظ علیم»
- ۲۰- مهمان نوازی: «انا خير المزلين»

**﴿۱۰۲﴾ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُواْ
أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ**

(ای پیامبر!) این (داستان) از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌کنیم و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آنگاه که در کار خویش هم داستان و متفق شدند و نیرنگ می‌نمودند (که چگونه یوسف را در چاه اندازند و بگویند گرگ او را دریده است.)

پیام‌ها:

- ۱- انبیا از طریق وحی، با غیب آشنا می‌شوند. «ذلك من انباء الغیب...»
- ۲- انبیا، تمام اخبار غیبی را نمی‌دانند. «من انباء الغیب»

- ۳- آنجا که خدا نخواهد، نه تصمیم مردم «امرهم» نه اجماع آنان «اجعوا» و نه نقشه و توطئه «میکرون» اثربن ندارد.
- ۴- در حوادث پی درپی و مرتبط، نکته اصلی و نقطه شروع را فراموش نکنید. محور داستان یوسف توطئه نابودی یوسف بود. «اجعوا امرهم و هم میکرون»

﴿۱۰۳﴾ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

(ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان بیاور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و حرص و آرزو داشته باشی).

نکته‌ها:

▣ کلمه‌ی «حرص» به معنای علاقه شدید به چیزی وتلاش برای دستیابی به آن است.

پیام‌ها:

- ۱- بارها اکثریت مردم از نظر اعتقادات دینی، مورد انتقاد قرآن قرار گرفته‌اند.
﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاس... بِمُؤْمِنِينَ﴾
- ۲- پیامران نسبت به هدایت دیگران، سوز و درد و اشتیاق دارند. **﴿حَرَصَتْ﴾**
- ۳- هر حرصی مذموم نیست. (پیامبر برای ایمان آوردن مردم، حرص می‌ورزید)
﴿حَرَصَتَ﴾*
- ۴- کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد. **﴿مَا أَكْثَرُ النَّاس... بِمُؤْمِنِينَ﴾***
- ۵- ایمان نیاوردن اکثریت مردم، به خاطر کوتاهی پیامران نیست، بلکه نتیجه‌ی اختیار و آزادی خود انسان‌ها است که نخواسته‌اند ایمان بیاورند. **﴿مَا أَكْثَرُ النَّاس**
ولَوْ حَرَصَتْ بِمُؤْمِنِينَ﴾

﴿۱۰۴﴾ وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ

و تو بر این (وظیفه‌ی ارشاد) پاداشی از آنان نمی‌خواهی. آن (رسالت و قرآن) جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست.

نکته‌ها:

■ پیامبر اسلام ﷺ نیز همانند سایر پیامبران، هرگز از مردم در قبال هدایت آنان پاداشی درخواست نکرد. زیرا توقع داشتن از مردم، پذیرش دعوت را سنتگین می‌کند. در سوره طور آیه ۴۰ می‌خوانیم: «ام تسئلهم اجرًا فهم من مغرم مثقلون» مگر از مردم مزدی درخواست کردی تا پرداخت آن برایشان سنتگین باشد. اگر در آیه دیگر می‌بینیم که مزد رسالت را مودت اهل قربی می‌داند، «الاً الْمُوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى»^(۱) برای آن است که پیروی و تبعیت اهل بیت، برای خود مردم سودمند است نه پیامبر، زیرا در جای دیگر می‌خوانیم: «قُلْ وَ مَا سَئَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»^(۲) آری کسی که اهل بیت را دوست دارد از آنان اطاعت می‌کند و اطاعت از آنان اطاعت از پیامبر و خداست.

■ قرآن ذکر است، زیرا:

یادآور آیات، نعمات و صفات الهی است.

یادآور گذشته و آینده انسان است.

یادآور عوامل سقوط و عزّت جوامع است.

یادآور صحنه‌های قیامت است.

یادآور عظمت هستی است.

یادآور تاریخ و زندگی شخصیت‌های تاریخ‌ساز است.

■ معارف قرآن و احکام آن حقایقی است که باید آنرا فراگرفت و همواره به خاطر داشت. زیرا «ذکر» به علم و معرفتی گفته می‌شود که در ذهن حاضر باشد واز آن غفلت نشود.

پیام‌ها:

- ۱- مبلغ نباید از مردم توقعی داشته باشد، همانگونه که پیامبران چنین بودند. «وما تسئلهم عليه من اجر»
- ۲- آنچه زشت است درخواست پاداش است، نه دریافت آن. «تسئل»
- ۳- معارف قرآن فطری است و همه مردم از آن می‌توانند بهره ببرند. (کلمه‌ی «ذکر» در جایی است که انسان در درون خود می‌دانسته، ولی فراموش کرده است) *
- ۴- کار پیامبران یادآوری و بیدار ساختن فطرت‌هاست. «ذکر للعالیین» *
- ۵- رسالت پیامبر اسلام، جهانی است. «للعالیین»
- ۶- ایمان نیاوردن گروهی از مردم، حتی اکثریت آنان در یک زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسُرد کرده و مأیوس نماید. اگر در منطقه‌ای از زمین گروهی ایمان نیاوردن، در جای دیگر تبلیغ نمایند. «للعالیین»

﴿۱۰۵﴾ وَكَأَيْنِ مِنْ ءَايَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمْرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

و چه بسیار نشانه در آسمان‌ها و زمین که بر آن می‌گذرند، در حالی که از آن روی گردانند.

نکته‌ها:

- ▣ گویا این آیه برای تسلی خاطر رسول اکرم ﷺ و هر رهبر و امام بر حق است که اگر مردم به فرمان و دستور آنان بی‌اعتنای بودند نگران نباشند، آنان دائمًا بر نشانه‌های قدرت و حکمت خدا در طبیعت و خلقت برخورد می‌کنند، ولی لحظه‌ای نمی‌اندیشند. این همه زلزله، کسوف، خسوف، صاعقه، گردش ستارگان، کهکشان‌ها، همه و همه را می‌بینند، ولی از آن اعراض می‌کنند.

▣ جمله «یمرون علیها» را سه نوع معنی کرده‌اند:

- ۱- منظور از مرور انسان‌ها بر آیات الهی، مشاهده آنهاست.

- ۲- منظور از مرور انسان‌ها بر آیات، حرکت زمین است، زیرا با حرکت زمین، انسان بر اجرام آسمانی مرور می‌کند.^(۱)
- ۳- مرور بر آیات آسمانی، پیشگویی سوار شدن انسان بر وسایل فضایی و حرکت آنها در آسمان‌ها است.^(۲)

■ اعراض، از غفلت خطرناکتر است. با اینکه تعداد نشانه‌ها زیاد است «کائین» و انسان دائمًا با آنها رابطه دارد «می‌رون» اما نه تنها فراموش می‌کند و نه تنها از آنها غفلت می‌کند، بلکه موقوعی نیز با عنایت از آنها اعراض می‌کند.

پیام‌ها:

- ۱- تمام هستی، نشانه و رمز خداشناسی است. «آیة»
- ۲- انسان اگر لجاجت کند، هیچ نشانه‌ای را نمی‌پذیرد. «وَكَيْنَ مِنْ آيَةٍ... مِّيرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مَعْرُضُونَ»
- ۳- نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل، زمینه‌ی هدایت و رشد نیست. «می‌رون... معرضون»*
- ۴- علم به تنها‌ی کافی نیست، حق پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. «می‌رون علیها و هم عنها معرضون»*
- ۵- احسن القصص بودن داستان به تنها‌ی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزر است. «وَهُمْ عَنْهَا مَعْرُضُونَ»*

﴿۱۰۶﴾ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

وبیشترشان به خداوند ایمان نمی‌آورند، جز اینکه (با او چیزی را) شریک می‌گیرند. (و ایمانشان خالص نیست)

۱. تفسیر المیزان.

۲. سفرنامه حج آیة‌الله صافی.

نکته‌ها:

◻ امام رضا علیه السلام فرمودند: شرک در این آیه به معنای کفر و بتپرستی نیست، بلکه مراد توجهه به غیر خداوند است.^(۱) از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: شرک در انسان، از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه، مخفی‌تر است.^(۲)

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: مردم در عبادت موحد هستند، ولی در اطاعت از غیر خدا گرفتار شرک می‌شوند.^(۳) و در روایات دیگری می‌خوانیم که مراد از شرک در این آیه، شرک نعمت است. مثل اینکه انسان بگوید فلانی کار مرا سرو سامان داد، اگر فلانی نبود نایبود شده بودم و امثال آن.^(۴)

پیام‌ها:

۱- ایمان، مراتبی دارد و ایمان خالص که هیچ گونه شرکی در آن نباشد کم است.

﴿وَمَا يُؤْمِنُ... إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ﴾

نشانه‌های مؤمن من مخلص

- ۱- در انفاق: «لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا»^(۵) از کسی توقع پاداش و تشکر ندارد.
- ۲- در عبادت: «وَ لَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^(۶) جز خداوند کسی را بندگی نمی‌کند.
- ۳- در تبلیغ: «إِنَّ أَجْرَى الْأَنْوَارِ عَلَى اللَّهِ»^(۷) به غیر خداوند از کسی پاداش نمی‌خواهد.
- ۴- در ازدواج: «إِنَّ يَكُونُوا فَقَرَاءٍ يَغْنِمُهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^(۸) از فقر نمی‌هراسد و با توکل به وعده خدا ازدواج می‌کند.
- ۵- در برخورد با مردم: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذرْهَم»^(۹) جز رضای او همه چیز را کنار می‌گذارد.
- ۶- در جنگ و برخورد با دشمن: «وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ»^(۱۰) از کسی به جز خداوند

۱. تفسیر نمونه.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۹۷.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۹۲.

۴. تفسیر نمونه.

۵. انسان، ۹.

۶. کهف، ۱۱۰.

۷. هود، ۲۹.

۸. نور، ۳۲.

۹. احزاب، ۳۹.

۱۰. انعام، ۹۱.

نمی‌هراشد.

۷- در مهرورزی و محبت: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُ حِبًا لِّلَّهِ»^(۱) هیچ کس را به اندازه خداوند دوست نمی‌دارد.

۸- در تجارت و کسب و کار: «رَجُالٌ لَا تَلِهِمْ تِجَارَةً وَلَا يَبْعَثُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^(۲) از یاد خداوند غافل نمی‌شود.

نشانه‌های مؤمن من مشرك

۱- عَزَّتْ رَا از دیگران آرزو می‌کند: «أَيْتَغُونَ عِنْهُمُ الْعَزَّةُ»^(۳)

۲- در عمل: «خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا»^(۴) کار شایسته را با ناشایست می‌آمیزد.

۳- در برخورد بادیگران: «كُلُّ حَزْبٍ بِمَا لَدِيهِمْ فَرَحُونَ»^(۵) دچار تعصبات حزبی و گروهی می‌شود.

۴- در عبادت: «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ . الَّذِينَ هُمْ يَرَائُونَ»^(۶) بی‌توجهی و ریاکاری می‌کند.

۵- در جنگ و نبرد: «يَخْشُونَ النَّاسَ كَخْشِيَّةِ اللَّهِ»^(۷) از مردم می‌ترسد.

۶- در تجارت و امور دنیوی: «أَلْهَاكُمُ الشَّكَاثُ»^(۸) افزون طلبی، او را سرگرم می‌کند.

۷- در انتخاب دین و دنیا: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ هُوَ أَنْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكُ قَائِمًا»^(۹) دنیا را می‌گیرند و پیامبر را تنها می‌گذارند.

.۱۳۹. نساء، ۳.

.۳۷. نور، ۲.

.۱۶۵. بقره، ۱.

.۶. ماعون، ۵-۶.

.۵۳. مؤمنون، ۵.

.۱۰۲. توبه، ۴.

.۱۱. جمعه، ۹.

.۸. تکاثر، ۱.

.۷۷. نساء، ۷.

﴿١٠٧﴾ أَفَأَمْنُوا أَن تَأْتِيهِمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابٍ أَوْ تَأْتِيهِمْ السَّاعَةُ
بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

آیا (آنها که ایمان نمی‌آورند) از اینکه عذاب الهی آنها را در برگیرد و یا
قیامت در حالی که نمی‌دانند ناگهانی فرار سد، در امانند؟

نکته‌ها:

- «غاشیه» به معنای عقوبی است که جامعه یا فردی را در برمی‌گیرد.

پیام‌ها:

- ۱- هیچ کس خود را تضمین شده نپنداشد. **﴿أَفَأَمْنَوا﴾**
- ۲- احتمال قهر الهی، برای حرکت انسان به سوی راه حق کافی است، مشکل در این است که بعضی این احتمال را هم نمی‌دهند. **﴿أَفَأَمْنَوا﴾**
- ۳- قهر خداوند، فraigیر است و امکان فرار نیست. **﴿غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابٍ﴾**
- ۴- جزیی از عذاب، برای گرفتار کردن انسان کافی است. **﴿غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابٍ﴾**
- ۵- یاد قیامت، عامل تربیت است. **﴿تَأْتِيهِمْ السَّاعَةُ﴾**

﴿١٠٨﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلٌ أَذْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ أَتَّبَعَنِي وَ
سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی ام کرد، با
بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و خداوند (از هر شریکی) منزه است و
من از مشرکان نیستم.

نکته‌ها:

- دعوت کننده به توحید با توده مردم فرق دارد، همانگونه که در دو آیه قبل گفتیم توده‌ی مردم غالباً ایمانشان آلوده به شرک است؛ **«وَ مَا يُؤْمِنُ اكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ** اما مبلغ آسمانی باید بتواند بگوید: **«وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**

پیام‌ها:

۱- راه انبیا، روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. «هذه سبیلی»

۲- پیمایندگان راه حق باید مواضع خود را با صراحة و بدون ترس بیان و اعلام کنند. «هذه سبیلی»*

۳- دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به سوی خود. «ادعوا الى الله»

۴- رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. «على بصيرة»

۵- مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد. «على بصیرة»*

۶- پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت کنند. «ادعوا الى الله... أنا و من اتبعني»

۷- محور تبلیغ، تنزیه خداوند از هرگونه شرک و شریک است. «سبحان الله»

۸- مبلغان دینی باید افرادی خالص و مخلص باشند. «ما أنا من المشركين»

۹- توحید و نفی شرک، اساس دین اسلام می‌باشد. «ادعوا الى الله، ما أنا من المشركين»

﴿۱۰۹﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا ثُوْجَى إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقَرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَتَقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان نیز وحی می‌کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرنده؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟

نکته‌ها:

■ بارها مخالفان انبیا بهانه می‌گرفتند که چرا پیامبران انسان‌هایی همانند ما هستند؟ گویا مردم زمان پیامبر اسلام ﷺ نیز این چنین فکر و سوالی را داشتند که این آیه، هم پاسخ

می‌گوید و هم هشدار می‌دهد.

پیام‌ها:

- ۱- همه انبیا مرد بوده‌اند. «و ما ارسلنا من قبلك الاّ رجالاً» زیرا امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد بیشتر است.
- ۲- علوم انبیا از طریق وحی و به اصطلاح «الدّنی» بوده است. «نوحی اليهم»
- ۳- پیامبران از جنس مردم بوده و در میان آنان زندگی می‌کردند. (نه فرشته بودند، نه افراد گوشہ‌گیر و نه اهل رفاه). «من اهل القرىٰ»
- ۴- سیر و سفر باید هدفدار باشد. «أَفْلَم يسِيرُوا... فَيَنظُرُوا»
- ۵- مشاهده مستقیم از کارآمدترین شیوه‌های دریافت حقیقت است. «أَفْلَم يسِيرُوا... فَيَنظُرُوا»*
- ۶- سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشاست. «فَيَنظُرُوا»
- ۷- حفظ آثار باستانی برای عبرت و بازدید آیندگان لازم است. «فَيَنظُرُوا»
- ۸- فرستادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوج آنها، همه از سنت‌های الهی در تاریخ است. «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظُّلْمِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»
- ۹- کفار از مخالفت با پیامبران چیزی بدست نمی‌آورند، در دنیا گرفتار قهر و عذابند. ولی اهل تقوی به آخرت که بهتر از دنیاست می‌رسند. «و لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ»
- ۱۰- به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. «أَفْلَامْ تَعْقِلُونَ»*
- ۱۱- خرد و اندیشه، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش می‌برد. «أَفْلَامْ تَعْقِلُونَ»

﴿۱۱۰﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَسْتَيْنَسَ الرُّسْلُ وَ طَنَوْا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ
نَصْرُنَا فَنْجِي مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرْدُ بِأَسْنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

(دعوت پیامبران و مخالفت دشمنان همچنان ادامه داشت) تا هنگامی که
پیامبران (از هدایت مردم) به آستانه نومیدی رسیدند و کفار گمان کردند
(وعدهی عذاب) به دروغ به آنان داده شده است، آنگاه یاری ما به آنان
رسید، پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یافتد و (لی) عذاب ما از گروه
 مجرمان باز گردانده نمی‌شود.

نکته‌ها:

■ در طول تاریخ، پیامبران در دعوت خود مستمر و مصر بودند، تا آنکه از هدایت مردم
مأیوس می‌شدند، چنانکه مخالفان لجو نیز دست از مقاومت برنمی‌داشتند. نمونه‌هایی از
آن را در قرآن می‌خوانیم:

الف: نمونه یأس انبیا:

بعد از آنکه نوح سالیان متمادی مردم را دعوت کرد، جز گروه اندکی کسی ایمان نیاورد،
خداآوند به او فرمود: «لن یؤمن من قومك الاً من قد آمن»^(۱) جز کسانی که ایمان آورده‌اند،
کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. نوح در نفرین خود که نشان از یأس او نیز دارد،
می‌گوید: «و لا يلدوا الاً فاجرًا كفّاراً»^(۲) یعنی از اینان جز کافر فاجر نیز متولد نخواهد شد.
در داستان زندگی و دعوت هود، صالح، شعیب، موسی، و عیسیٰ^{علیهم السلام} نیز این یأس از ایمان
آوردن کفار به چشم می‌خورد.

ب: نمونه سوءظن مردم به انبیا:

کفار تهدید انبیا را توخالی و دروغ می‌پنداشتند. در سوره هود آیه ۲۷ می‌خوانیم «بل نظنکم
کاذبین»^(۳) گمان می‌کنیم شما دروغگویید. یا اینکه فرعون به موسی^{علیهم السلام} گفت: «أَنِ لَاظْنَكَ

۳. هود، ۲۷.

۲. نوح، ۲۷.

۱. هود، ۳۶.

یا موسی مسحوراً^(۱) به راستی که گمان می‌کنم که تو افسون زده‌ای.
ج: نمونه نصرت خداوند:

قرآن نصرت الهی را حقی می‌داند که خداوند بر خود لازم کرده است «وَكَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^(۲) یعنی یاری مؤمنان بر ما لازم است. یا در جای دیگر می‌فرماید: «نَجَّبَنَا هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»^(۳) ما هود و مؤمنین را نجات دادیم.

اما درباره قهر خداوند که از مجرمان برنمی‌گردد، در سوره‌ی رعد آیه ۱۱ می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءً فَلَامِرَدَ لَهُ» هرگاه خداوند بر قومی قهر بگیرد، برگشت ندارد.

پیام‌ها:

- ۱- قساوت و لجاجت در انسان، تا آنجا او ج می‌گیرد که انبیای بردار را نیز مأیوس می‌کند. «إِذَا اسْتَيْئَسَ الرَّسُولُ»
- ۲- خوش‌بینی و حسن‌نیت و حوصله اندازه دارد. «حَقٌّ»
- ۳- نیروی خود را صرف زمینه‌های غیرقابل نفوذ نکنید. باید از برخی مردم صرف نظر کرد. «اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ»
- ۴- مهلت دادن به مجرمان و تاخیر عذاب آنان، از سنت‌های الهی است. «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْئَسَ» یعنی به قدری ما به مجرمان مهلت دادیم که انبیا مأیوس شدند.
- ۵- تاخیر عذاب الهی سبب جرأت و تکذیب مجرمین می‌گردد. «حَتَّىٰ إِذَا... وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَبُوا»
- ۶- نامیدی انبیا از هدایت مردم، شرط نزول قهر خداست. «إِذَا اسْتَيْئَسَ... لَا يَرِدُ بِأَسْنَا...»
- ۷- امدادهای الهی نسبت به پیامبران هم زمان خاصی دارد. «إِذَا اسْتَيْئَسَ... جَاءَهُمْ»
- ۸- قهر الهی شامل انبیا و مومنان واقعی نمی‌شود. «فَنُجِّيَ»
- ۹- هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست خداست. «نَصَرَنَا... بِأَسْنَا»

- ۱۰- سرنوشت قهر یا نجات انسان بدست خود است. «من نشاء، مجرمین»
- ۱۱- اراده و خواست خدا قانون مند است. «من نشاء ولا يردد بأسنا عن القوم المجرميين»
- ۱۲- راه خدا بنبست ندارد. «إِذَا أَسْتَيْشَ الرَّسُل... جَاءُهُمْ نَصْرَنَا» (هر کجا مردم کار را به بنبست کشاندند قدرت خدا جلوه می‌کند.)
- ۱۳- هیچ قدرتی مانع قهر خدا نمی‌شود. «لا يردد بأسنا»
- ۱۴- سنت خداوند در حمایت انبیا و هلاکت مجرمان است. «جَاءُهُمْ نَصْرَنَا ، لا يردد بأسنا»

﴿۱۱﴾ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولَئِكَ الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى
وَلَكِنْ تَصْدِيقًا لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلًا كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ
رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده‌ی آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشنگر هر چیز و (ماهیه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.

نکته‌ها:

- ❑ «عبرت» و «تعییر» به معنی عبور است، عبور از صحنه‌ای به صحنه‌ای دیگر. «تعییر خواب» عبور از رؤیا به واقعیات. و «عبرت» یعنی عبور از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها به نادیدنی‌ها و ناشنیدنی‌ها.
- ❑ «قصصهم» شاید اشاره به داستان تمام انبیا باشد و شاید مراد، داستان یوسف، یعقوب، برادران، عزیز مصر وحوادث تلخ و شیرینی باشد که در این سوره آمده بود.

پیام‌ها:

- ۱- شرط امتیاز در داستان‌ها، پنداموزی آنهاست. در ابتدای سوره فرمود: «نحن

- نقش علیک احسن القصص» و در آخر فرمود: «لقد کان ف قصصهم عبرة»
- ۲- چنانکه حضرت یوسف ﷺ علی رغم همه کیدها و مشکلات و موانع به عزّت و قدرت رسید، پیامبر اسلام ﷺ نیز علی رغم همه مکرها و... به عزّت و قدرت خواهد رسید. «لقد کان ف قصصهم عبرة»*
- ۳- تنها خردمندان از داستان‌ها، پند و عبرت می‌گیرند. «عبرة لا ولی الالباب»
- ۴- عبرت آموزی از قصص قرآن، مخصوصاً یک زمان نیست. «لا ولی الالباب»
- ۵- داستان‌های قرآن، بیان واقعیّت‌های عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه بافتی). «ما کان حدیثاً يفتری»
- ۶- گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. «عبرة... ما کان حدیثاً يفتری»
- ۷- قرآن با کتب آسمانی دیگر همسو است. «تصدیق الّذی...»
- ۸- قرآن، تمام نیازهای انسان را مطرح می‌کند. «تفصیل کلّ شیء»
- ۹- قرآن، هدایت محض است و آمیخته با هیچ ضلالتی نیست. «هَدَىٰ»
- ۱۰- تنها اهل ایمان از هدایت و رحمت قرآن بهره می‌برند. «هَدَىٰ و رحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»
- ۱۱- نکته سنجی و درس گرفتن عقل لازم دارد؛ «عبرة لا ولی الالباب» ولی دریافت نور و رحمت الهی، ایمان نیز لازم دارد. «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»
- ۱۲- داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، آیت «آیات للسائلین» برای خردمندان، عبرت «عبرة لا ولی الالباب» و برای اهل ایمان، مایه‌ی هدایت و رحمت است. «هَدَىٰ و رحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»*

«الحمد لله رب العالمين»